

ابوبکر صدیق رضي الله عنه

برترین صحابی و مستحق‌ترین فرد به خلافت

تحقیق و تلخیص:

محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم

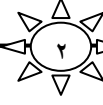
برگرفته از کتاب:

منهاج السنه النبويه، اثر شيخ الإسلام ابن تيميه

ترجمه

اسحاق بن عبدالله العوضي

چاپ اول ۱۴۲۹/۱۳۸۷هـ

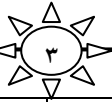


شناسنامه کتاب

نام کتاب:	أبو بكر الصديق <small>رضي الله عنه</small> برترین صحابی و مستحق ترین فرد به خلافت
نویسنده:	محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم
مترجم:	إسحاق بن عبدالله دبیری العوضی
ناشر:	دار القاسم
تیراژ:	۱۰,۰۰۰
سال چاپ:	۱۳۸۷هـ ش برابر با ۱۴۲۹ق
نوبت چاپ:	اول
آدرس ایمیل:	En_Haghighat@yahoo.com
سایتهاى مفید:	www.aqeedeh.com www.ahlesonnat.net www.isl.org.uk www.islamtape.com

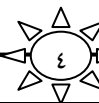
فهرست مطالب

م	عنوان	ص
---	-------	---

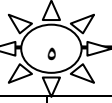


م	عنوان	ص
۱	مقدمه	۸
۲	انگیزه تألیف این کتاب و نکاتی چند راجع به شیوه تألیف آن	۱۲

۳	فضیلت صحابه و خلفای راشدین	۱۴
۴	فضل و برتری بعضی از خلفای راشدین بر بعضی دیگر	۱۸
۵	ابوبکر صدیق، برترین صحابه	۱۹
۶	نسب او:	۱۹
۷	شغل و کار او قبل از اسلام	۱۹
۸	منزلت او قبل از اسلام	۲۰
۹	وصف او به صدیق در احادیث نبوی	۲۱
۱۰	صدیق رساتر از صادق است	۲۴
۱۱	ابوبکر، پیشقدم‌ترین صحابه برای خیرات و نیکی‌ها، و اولین کسی که اسلام آورد	۲۵
۱۲	ابوبکر، اولین کسی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفت	۲۸
۱۳	ابوبکر، اولین کسی که از پیامبر ﷺ دفاع کرد	۳۱
۱۴	ابوبکر، اولین کسی که به سوی خدا دعوت کرد	۳۳
۱۵	ابوبکر، اولین کسی که مالش را جهت نصرت و یاری اسلام بذل نمود	۳۴
۱۶	فضیلت و برتری پیشی گرفتن برای انفاق مال و جنگیدن با دشمنان، و اینکه ابوبکر برای این دو مورد از همه صحابه پیشقدم‌تر بوده است	۳۸
۱۷	پیشی گرفتن ابوبکر از عمر در انفاق مال	۳۹
۱۸	ابوبکر، یار و رفیق همیشگی پیامبر ﷺ؛ فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ، مقاصد آن، و پیشی گرفتن ابوبکر در آن	۳۹

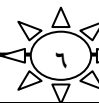


ص	عنوان	م
۴۰	فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۱۹
۴۱	پیشی گرفتن ابوبکر در مصاحبت و همراهی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۲۰
۴۲	ابوبکر، یار و رفیق پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> در سفر هجرت به مدینه،	۲۱
۴۲	دلالت آیه «إلا تنصروه» بر أفضل بودن ابوبکر به هفت دلیل	۲۲
۴۹	ماجرای سفر ابوبکر با پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> در هجرت به مدینه	۲۳
۵۲	ابوبکر، باتقواترین فرد امت اسلام	۲۴
۵۶	ابوبکر، باایمان‌ترین فرد امت اسلام	۲۵
۵۷	گواهی دادن پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> در مورد کمال ایمان ابوبکر و عمر	۲۶
۵۸	ابوبکر، عالم‌ترین فرد از میان صحابه و امت اسلام و زیرک‌ترین و باهوش‌ترین شان	۲۷
۶۲	علت کمی نقل احادیث توسط ابوبکر و بزرگان صحابه	۲۸
۶۳	ابوبکر یکی از کاتبان وحی بود	۲۹
۶۳	ابوبکر، پارساترین صحابه	۳۰
۶۴	ابوبکر، شجاع‌ترین انسان پس از رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۳۱
۷۰	ابوبکر، محبوب‌ترین انسان در نزد رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۳۲
۷۳	حمایت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> از ابوبکر	۳۳
۷۴	ابوبکر هیچ گاه در حق پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> بدی نکرد	۳۴
۷۵	دختر ابوبکر (عایشه)، محبوب‌ترین همسر در نزد پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۳۵
۷۷	ایمان آوردن خویشاوندان و نزدیکان ابوبکر به پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> ، از ویژگی‌های ابوبکر است	۳۶
۷۹	احترام گذاشتن ابوبکر به خویشاوندان و نزدیکان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۳۷
۸۱	اختلاف بر سر قضیه «فدک» با نص پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> مرتفع شده است	۳۸
۸۳	در مشورت و نظرخواهی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> با یارانش، ابوبکر بر همه	۳۹

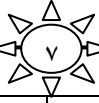


ص	عنوان	م
	مقدم بود	

۸۷	مشورت پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر در مواردی که وحی درباره آن نازل نشده بود	۴۰
۸۷	پیامبر ﷺ هر کدام از ابوبکر و عمر را به پیامبران تشبیه کرد	۴۱
۸۹	ابوبکر، از فصیح‌ترین و سخنورترین مردمان بود	۴۲
۹۱	خطبه ابوبکر بعد از وفات پیامبر ﷺ	۴۳
۹۲	خطبه ابوبکر در روز سقیفه	۴۴
۹۲	خطبه ابوبکر بعد از بیعت مسلمانان با او	۴۵
۹۳	خطبه ابوبکر هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند	۴۶
۹۵	خطبه ابوبکر هنگامی که تمام گروه‌های مردم را برای جنگ با اهل کتاب در شام جمع کرد	۴۷
۹۶	برترین فرد در میان امت اسلام پس از پیامبر ﷺ، ابوبکر است	۴۸
۱۰۰	هر ستایش و تمجیدی که در قرآن آمده، ابوبکر اولین کسی است که مشمول آن است	۴۹
۱۰۲	خصلت‌هایی که در یک روز در ابوبکر جمع شد	۵۰
۱۰۳	ابوبکر، اولین کسی که از میان این امت داخل بهشت می‌گردد	۵۱
۱۰۴	ابوبکر، از تمام درهای بهشت فرا خوانده می‌شود	۵۲
۱۰۵	ستایش و تمجید عایشه از پدرش	۵۳
۱۰۷	عمر ﷺ گوید: یک شبانه روز ابوبکر از عمر و خاندان عمر بهتر است	۵۴
۱۱۱	خلافت ابوبکر صدیق	۵۵
۱۱۱	ابوبکر، جانشین برحق پیامبر ﷺ و شایسته‌ترین فرد برای خلافت	۵۶



ص	عنوان	م
۱۱۲	خلافت ابوبکر صدیق بنا به نصوص قرآن و سنت نبوی و اجماع مسلمانان، حق و درست است	۵۷
۱۱۳	وجه اول: خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که پیامبر آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است	۵۸
۱۱۸	وجه دوم: امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعه اسلامی به او	۵۹
۱۲۱	وجه سوم: ارشاد و راهنمایی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> به بیعت کردن با ابوبکر	۶۰
۱۲۸	دلالت قرآن بر خلافت ابوبکر صدیق	۶۱
۱۳۰	آثار و روایاتی که بر خلافت ابوبکر می‌توان بدان‌ها استدلال و استناد نمود	۶۲
۱۳۱	راه‌های دیگری برای کسانی که هیچ آگاهی و شناختی از اسناد احادیث و روایات ندارند	۶۳
۱۳۹	درست آن است که احادیث زیر، بر افضل بودن علی و عصمت او و مستحق بودنش برای خلافت بعد از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> ، دلالت ندارند	۶۴
۱۵۱	بعضی از احادیث دروغ و ساختگی‌ای که در فضایل علی و برای اثبات خلافت او بعد از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> ، وضع شده‌اند	۶۵
۱۵۵	اجماع بر خلافت ابوبکر	۶۶
۱۵۵	بیعت با ابوبکر در سقیفه	۶۷
۱۵۸	بیعت عمومی مردم با ابوبکر بر سر منبر	۶۸
۱۵۹	بیعت نکردن سعد بن عباده با ابوبکر	۶۹
۱۶۱	علی <small>رضی الله عنه</small> و بعضی از افراد بنی هاشم ابتدا در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت نکردند و بعداً با او بیعت کردند	۷۰
۱۶۴	اجماع معتبر در خلافت	۷۱



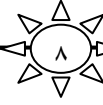
ص	عنوان	م
۱۶۵	حتی اگر اجماع هم بر خلافت ابوبکر ثابت نمی‌بود، باز ابوبکر مستحق و شایسته خلافت بود	۷۲
۱۶۶	خلافت ابوبکر صدیق به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است	۷۳
۱۶۷	اقدامات ابوبکر پس از خلافت، که این هم از فضایل اوست	۷۴
۱۸۰	کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر صدیق	۷۵
۱۸۲	از کمال ابوبکر صدیق این بود که از افراد تند و سرسخت و نیرومند کمک‌خواهی می‌کرد. و از کمال عمر این بود که از افراد ملایم و نرم کمک‌خواهی می‌کرد	۷۶
۱۸۳	کمال خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز	۷۷
۱۸۴	هر کس بر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه خُرده گیری کند و آنان را نکوهش و سرزنش نماید	۷۸
۱۸۵	مدت خلافت ابوبکر	۷۹
۱۸۶	آرامگاه ابوبکر	۸۰

برای ارتباط با مترجم می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

السعودية: الرياض - الرمز البريدي: (۱۱۷۵۷)، ص. پ: (۱۵۰۱۰۳)

www.aqeedeh.com

yad631@yahoo.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الحمد لله الملك الوهاب، هو أعلم حيث يجعل رسالته ويختار لكل نبي حواريين وأصحاب، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة لا يشوبها شرك ولا ارتياب، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله المصطفى، وخليله المجتبي، صلى الله وسلم وبارك عليه وعلى آله وأصحابه أئمة الهدى، ومصابيح الدجى، أما بعد:

آنچه می‌خوانید خلاصه‌ای است در بیان افضلیت ابوبکر صدیق رضي الله عنه و شایسته‌تر بودن وی برای خلافت پس از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم که مستند به دلایلی از کتاب و سنت و اجماع امت اسلامی می‌باشد. آنچه که مرا بر این کار واداشته، عبارتند از:

۱- اطاعت کردن از دستور پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم که می‌فرماید: «أيتها الناس اعرفوا لأبي بكر حقه، فإنه لم يسؤني قط»^۱.

«ای مردم، قدر ابوبکر را بدانید و حقش را مراعات کنید، زیرا او هیچ گاه در حق من بدی نکرده است».

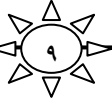
۲- همانا شناخت فضائل ابوبکر، از اسباب محبت وی است. همان طور که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم می‌فرماید: «المرء مع من أحب»^۲.

«انسان رفیق و همراه کسی خواهد بود که دوستش دارد».

۳- از بعضی از پیشینیان صالح نقل شده که حب و دوستی ابوبکر و عمر و

^۱- تخریج آن بعداً تحت عنوان «لم يسوء النبي قط» می‌آید.

^۲- مسلم آن را در کتاب البر (45/ ح 2640)، 4/ 2034 از ابوالثعلبی روایت کرده که او نزد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا، نظرت درباره مردی که قومی را دوست دارد ولی هنوز به آنان ملحق نشده، چیست؟ پیامبر فرمود: «المرء مع من أحب»: «انسان رفیق و همراه کسی خواهد بود که دوستش دارد».



شناخت فضائلشان، سنت است. امام احمد از مسروق روایت کرده که او گفته است: حب و دوستی ابوبکر و عمر و شناخت فضائلشان، سنت است. مسروق از بزرگترین تابعین کوفه است. همچنین شقیق بن عبدالله که از تابعین است، چنین گفته است.

طاووس هم گفته‌ای مانند آن را دارد. و از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه چنین گفته‌ای نقل شده است. با اسناد صحیح از حسن بصری روایت شده که به وی گفته شد: آیا حب و دوستی ابوبکر و عمر، سنت است؟ فرمود: خیر، بلکه واجب است.

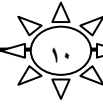
۴- اینکه پیشینیان صالح حب و دوستی ابوبکر و عمر را به فرزندانشان می‌آموختند همچنان که سوره‌ای از قرآن را بدانان می‌آموختند! و من دوست دارم که این کتاب یا چیزی مثل آن در منزل هر مسلمانی باشد تا محبتمان را نسبت به ابوبکر و عمر تکمیل گرداند و محکم کاری نسبت به فرزندانمان باشد.

۵- اینکه این کتاب بیان علم و دیانت و فضائل صحابه را مؤکد می‌سازد و همچنین روشن می‌سازد که صحابه در قضایا و مسائلی که برایشان مجهول و مبهم بود، ابوبکر و عمر را مقدم می‌داشتند و از آنان تبعیت می‌کردند.

۶- اینکه هر گاه مبتدعی پیدا شود، به وسیله امری باطل نسبت به صحابه طعن و بدگوئی می‌کند، پس به ناچار باید از آنان دفاع کرد و از راه علم و انصاف، دلیل و برهان فرد مبتدع را باطل ساخت.

۷- اینکه گاهی طعن و بدگوئی نسبت به صحابه منجر به طعن و بدگوئی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و دین اسلام می‌شود و آن وقت کافران و منافقان بر مسلمانان چیره می‌شوند و شبهات و ضعف‌هایی را برای بسیاری از مؤمنان ایجاد می‌کنند؛ همان طور که مالک و دیگر علما گفته‌اند: این گروه می‌خواستند که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله طعن و بدگوئی کنند اما نتوانستند چنین کاری کنند در نتیجه نسبت به اصحابش طعن و

۱- ابن جوزی آن را در مبحث فضائل عمر ذکر کرده است.



بدگویی کردند؛ تا اینکه دشمنانش بگویند: انسانی بد، اصحاب و رفیقانی بد دارد، و اگر او انسانی خوب می‌بود، اصحاب و رفیقانش هم خوب می‌بودند^۱.

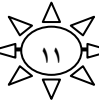
۸- اینکه ابوبکر رضي الله عنه اولین و برترین صحابه بوده است، پس وقتی افضل بودنش ثابت شود و طعن و بدگویی نسبت به او دور شود، آن وقت در طعن و بدگویی نسبت به جانشین او (عمر) بسته می‌شود. همچنین در طعن و بدگویی در مورد اینکه ابوبکر، عمر را از میان شش نفری به عنوان جانشین خود قرار داد که پیامبر صلی الله علیه و آله با حالت رضایت و خشنودی از آنان، از دنیا رفت، بسته می‌شود.

۹- اینکه این مبحث (فضائل ابوبکر صدیق و سزاوار بودنش برای خلافت) در لابه‌لای کتاب «منهاج السنه» پراکنده است به گونه‌ای که اطلاع کامل از آن جز با مطالعه تمام قسمت‌های کتاب حاصل نمی‌شود و در این کار هم مشقت و دشواری وجود دارد و هم نیاز به وقت دارد؛ زیرا ابن تیمیه رحمته الله کتاب مذکور را درباره فضائل ابوبکر رضي الله عنه تألیف نکرده، بلکه آن را در رد آن رافضی (!؟) همراه با آوردن سخنان و اعترافات و ایراداتش، تألیف کرده است.

۱۰- اینکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله برای ذکر فضائل و ویژگی‌های ابوبکر صدیق رضي الله عنه به آیات قرآنی و احادیث صحیح نبوی و اقوال سلف، تکیه نموده و بدان‌ها استدلال کرده است. و به کتاب‌های تاریخ که مطالب درست و نادرست در آنها وجود دارد، تکیه ننموده است. به همین خاطر موضوع این کتاب را «افضلیت و برتر بودن ابوبکر صدیق و شایسته‌تر بودنش برای خلافت»، نام نهادم و آن را از کتاب «منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة والقدرية» اثر ابن تیمیه، برگرفته‌ام.

۱۱- در این کتاب متعرض بعضی از فرقه‌هایی که ابن تیمیه بدان‌ها اشاره نموده، نشده‌ام زیرا مقصود اصلی‌ام از تألیف این کتاب آن است که هر مسلمانی درباره برتر

^۱- ابن تیمیه و ابن قیم آن را ذکر کرده‌اند (صواعق، ص ۱۴۰۵).



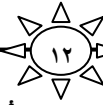
بودن ابوبکر و شایسته‌تر بودنش برای خلافت پس از پیامبر ﷺ شناخت و آگاهی کامل حاصل نماید.

۱۲- گرچه این کتاب، خلاصه‌ای است درباره فضايل و ویژگی‌های ابوبکر

صديق ﷺ، اما با این وجود، در بعضی جاها به فضائل دیگر صحابه اشاره کرده و مراتب سه خلیفه دیگر و سایر صحابه را گوشزد نموده است.

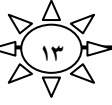
۱۳- احادیثی را که ابن تیمیه ذکر کرده، تخریج نموده‌ام و همه احادیث به ویژه احادیث موجود در صحیح بخاری و صحیح مسلم، که وی آن را تخریج نموده، مورد بررسی و پی‌گیری قرار نداده‌ام.

۱۴- برای مباحث این کتاب، عناوینی که با آنها تناسب و نزدیکی دارد، قرار داده‌ام. همچنین برای بعضی از دلایل و احادیث، شماره‌هایی را قرار داده‌ام. و برای بعضی از نقل‌ها و روایات غریب که گاهاً معتبر است یا نیاز به توضیحات اضافی دارد، حاشیه‌هایی را نوشته‌ام.

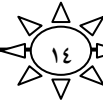


انگیزه تألیف این کتاب و نکاتی چند راجع به شیوه تألیف آن

- ۱- تمام زندگانی و سیرت ابوبکر صدیق از هنگام مسلمان شدن تا زمان وفاتش را مورد بررسی قرار نداده‌ام، بلکه تنها به آنچه که مهم بوده از قبیل فضائل وی، شایسته‌تر بودنش برای خلافت، و منفعت همه جانبه‌اش برای اسلام و مسلمین، اعتنا نموده‌ام.
- ۲- همان طور که گفته شد، اغلب مطالب این کتاب، از کتاب «منهاج السنة» گرفته شده، زیرا هم مؤلف آن، انسانی بزرگواری است و هم عباراتش، سهل و محکم و روشن هستند. بنده نقل‌های بسیار کمی را به اصل کتاب افزوده‌ام که هنگام ذکرشان، به این نقل‌ها و مصادرشان اشاره نموده‌ام.
- ۳- هر گاه مبحثی در دو جا یا بیشتر از دو جای کتاب «منهاج السنة» به طور کامل بیان شده باشد، آن را در یک جا جمع‌آوری کرده‌ام. و گاهی ناچار بوده‌ام بعضی از عبارات کتاب مذکور را با همدیگر ترکیب کنم بی‌آنکه خللی در آنها به وجود آید و برای این کار، جلد و صفحه آن را ذکر کرده‌ام. و در جلد اول و دوم کتاب «منهاج السنة» به چاپ انتشارات ریاض، و در جلد سوم و چهارم به چاپ انتشارات امیریه، چاپ ۱۳۲۲ ه.ق. تکیه نموده‌ام.
- ۴- گاهی به خاطر خلاصه‌گویی و نزدیک ساختن عبارات به همدیگر و ترتیب آنها، پس و پیش در نقل مطالب، ایجاد شده است. پیش از شروع به ذکر فضائل ابوبکر، به جاست که اشاره‌ای مختصر (براساس آنچه که در کتاب «منهاج السنة» است)، درباره فضائل صحابه به ویژه خلفای سه‌گانه عمر، عثمان و علی) و مراتب آنان را ذکر کنم تا هیچ گمان بدی درباره آنها نرود، یا گمان نشود که ما در بیان فضائل بعضی از صحابه کوتاهی کرده‌ایم. از خداوند خواستارم که معلم را خالصانه برای خودش قرار دهد و آن را سودمند گرداند؛ چرا که او بر آن تواناست.



گردآوری و تنظیم و حاشیه‌نویسی این کتاب، در سال ۱۴۰۸ هجری قمری با قلم
گردآورنده‌اش، محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، انجام گرفت.
وصلی الله علی محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین.



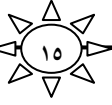
فضیلت صحابه و خلفای راشدین

هر خیر و نیکی‌ای که در میان مسلمانان تا روز قیامت وجود دارد، از قبیل ایمان، اسلام، قرآن، علوم، معارف اسلامی، عبادات، داخل شدن به بهشت و رهایی یافتن از جهنم، پیروزی مسلمانان بر کافران، و اعتلای کلمه الله، همگی به برکت زحمات و تلاش‌های صحابه بوده است؛ آنانی که این دین را به بشریت ابلاغ نمودند و در راه خدا جهاد کردند.

هر مؤمنی که به خدا ایمان دارد، صحابه بر وی تا روز قیامت فضل و برتری دارند. خیر و خوبی صحابه به خاطر خیر و خوبی خلفای راشدین بوده، زیرا آنان بیشتر از سایر صحابه، هر خیر و نیکی در دین و دنیا را بر پای نموده‌اند. همچنان که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: هر کسی که می‌خواهد سنت و روشی را بنا نهد باید به آنانی که از دنیا رفته‌اند اقتدا کند، زیرا کسانی که در قید حیاتند از فتنه در امان نیستند. آنان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند. به خدا قسم، آنان برترین افراد این امتند که نسبت به سایر مسلمانان دارای قلب‌هایی سالم‌تر و پاک‌تر، علمی عمیق‌تر و تکلفی کمتر بودند. گروهی که خداوند، آنان را برای همراهی پیامبرش و بر پا داشتن دینش برگزید؛ فضل و برتری‌شان را بشناسید و از آنان تبعیت کنید و تا آنجا که می‌توانید به اخلاق و دینشان متمسک شوید، زیرا آنان بر راه راست بوده‌اند^۱.

گفته عبدالله بن مسعود، سخنی جامع است که خیرخواهی و قصد و نیت خیر صحابه را در عبارت «قلوب پاک و سالم»، معرفت کامل و دقیقشان را در عبارت

^۱ - ابن بطة آن را از قتاده روایت کرده است؛ المسند، 211/5، شماره 3600؛ و مجمع الزوائد، 1/177، 178. صاحب کتاب مجمع الزوائد گوید که احمد، بزار، و طبرانی در کتاب «الکبیر» آن را روایت کرده‌اند و رجال آن ثقة و مورد اعتماد هستند. ابن بطة، همان عبدالله بن محمد بن محمد بن حمدان ملقب به ابو عبدالله عکبری صاحب کتاب «الشرح والإبانة علی أصول الدیانة»، متوفی سال 387 ه.ق است.



«علم عمیق»، و آسان بودن حصول علم برای آنان و امتناع و دوری‌شان از سخن بدون علم را در عبارت «تکلف کم» جمع کرده است.

پس صحابه از لحاظ عقل، علم، فقه و دین کامل‌ترین افراد این امت هستند. و به

همین خاطر شافعی رحمته الله چه زیبا گفته است: «صحابه در همه چیز، در فقه، علم، دین و هدایت، و در تمامی اسباب علم و هدایت، بالاتر از ما هستند و رأی‌شان برای ما بهتر از رأی‌مان برای خود است». یا سخنی با همین معنا دارد.

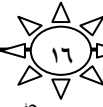
کسی که می‌خواهد فضائل صحابه و منزلت آنان را در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بداند، باید در احادیث صحیحی که محدثین آنها را صحیح دانسته‌اند، تأمل و تدبر نماید. صحابه کسانی بودند که از حال و وضعیت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی کامل داشتند و نهایت محبت و دوستی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ابراز می‌کردند و در ابلاغ پیام دین به انسان‌ها، بی‌نهایت صادق بودند. و همهٔ آمال و آرزوها و عواطف و احساسات خود را در مسیر برنامه‌ای قرار دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند آورده بود. آنان جز شناخت و درک سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و تشخیص آن از دروغ و اشتباه دیگران، غرض و قصدی نداشتند.

از نظر اهل سنت، تمامی اصحاب بدر و اهل بیعت رضوان، و همچنین امهات المؤمنین (مادران مؤمنان از قبیل عایشه و دیگر زنان پیامبر) بهشتی‌اند. و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بعد از پیامبران، سروران اهل بهشت هستند. خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را ستوده‌اند و خداوند از آنان راضی و خشنود گشته و منزلت زیبا و سرانجام نیکی را بدانان وعده داده است. مانند آیات زیر: ﴿وَالسَّيِّقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ

الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ (توبه: ۱۰۰)

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت».

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (فتح: ۲۹).



«محمد صلی اللہ علیہ وسلم فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند».

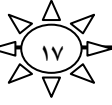
﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ (حشر: ٨-٩).

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند، آنها راستگویانند. و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند، هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند دوست دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند، و آنها را بر خود مقدم می دارند هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند، و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده اند، رستگارانند».

در صحیح مسلم هم از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شده که ایشان فرمودند: «لا يدخل النار أحد بايع تحت الشجرة»^۱: «هیچ یک از کسانی که زیر درخت رضوان (با من) بیعت کرده اند، داخل جهنم نمی شود». و در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است: «أنه كان بين عبدالرحمن بن عوف وبين خالد بن الوليد كلام، فقال: يا خالد لا تسبوا أصحابي فالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدهم ولا نصيفه»^۲: «میان عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید جر و بحث بود، آنگاه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: ای خالد، به اصحاب و یاران من ناسزا نگوئید. سوگند به کسی که جانم در دست

^۱ - مسلم آن را روایت کرده است. (4/ شماره 1942).

^۲ - بخاری، صحیح بخاری (ک 62، ب 1)؛ و مسلم، شماره 2496.

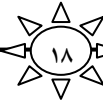


اوست، اگر هر یک از شما به اندازه کوه أحد، طلا (و جواهرات) را (در راه خدا) انفاق کند، به یک مد، و نصف مد آنان نمی‌رسد». پیامبر ﷺ این را به خالد بن ولید به نسبت پیشگامان نخستین مهاجران و انصار فرموده است.

همچنین در حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ از چندین طریق ثابت شده که ایشان فرموده‌اند: «خیر القرون القرن الذي بعثت فيهم، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم»^۱: «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در میان افراد آن برانگیخته شدم، بعد از آن دوره کسانی است که بعد از آنها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسانی که بعد از آنان می‌آیند». این احادیثی که در بیان فضائل و مدح و ستایش صحابه و برتری دادن آنان بر مؤمنان دوره‌های بعد آمده، مستفیض و بلکه متواترند.^۲

^۱ - تخریخ آن بعداً تحت عنوان «کل مدح و ثناء فی القرآن فهو أول داخل فيه» می‌آید.

^۲ - منهاج السنة، ۱/ 45، 1/ 222-223، 3/ 48، 2/ 252، 1/ 204.



فضل و برتری بعضی از خلفای راشدین بر بعضی دیگر

هر یک از خلفای چهارگانه سعی و تلاش صادقانه، عملی مقبول و آثاری شایسته و نیکو در اسلام داشتند. و خداوند به خاطر زحمات و تلاش‌هایی که آنان برای اسلام و مسلمین انجام دادند بهترین پاداش را به آنان عطا می‌نماید. به راستی ایشان، خلفای راشد و پیشوایان هدایت یافته بودند؛ کسانی که به حق حکم کردند و به حق دادگری نمودند.

خداوند متعال همچنان که بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر، برتری داده، به همان صورت بعضی از خلفا را بر بعضی دیگر برتری داده است. هر یک از خلفا درجه و مقام خاص خود را دارند، و ابوبکر صدیق نسبت به دیگر خلفا دارای کامل‌ترین صفات انسانی بوده و از همه آنان در راه خیرات و نیکی‌ها جلوتر و پیشقدم‌تر بوده است. این چیزی است که هیچ کس در آن شک ندارد مگر کسی که از حال و وضعیت خلفا با پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی نداشته باشد، یا فرد هوا پرستی که به خاطر پیروی از هواهای نفسانی‌اش نمی‌تواند حق و حقیقت را بشناسد؛ در نتیجه درجه و مقام بعضی از آنان را پایین می‌آورد، یا در مورد آن بر آنان افترا می‌بندد. اهل سنت درباره کمال و فضائل علی رضی الله عنه و اینکه او درجه والایی از کمال دارد، هیچ اختلافی ندارند، بلکه تنها در این اختلاف دارند که آیا وی از سه خلیفه دیگر برتر بوده و برای امر خلافت از آنان شایسته‌تر بوده است.^۱

^۱ - منهاج السنة، 4/79، 202، 129، 69، 251، 3/134، 2/266.



أبو بكر صديق، برترین صحابه

نسب او:

نام او عبدالله، پسر عثمان پسر عامر، پسر كعب، پسر سعد، پسر تیم، پسر مره، پسر كعب، پسر لؤی، پسر غالب است. وی در جد ششم خود یعنی مره پسر كعب به پیامبر ﷺ می‌رسد. کنیه‌اش، ابوبکر است. و عثمان، نام ابو قحافه می‌باشد. مادر ابوبکر، سلمی نام دارد که کنیه‌اش، ام‌الخير است. او دختر صخر بن عامر و دختر عموی پدر ابوبکر ﷺ می‌باشد. اسلام آورده و با مسلمانان به مدینه هجرت نموده است. ابوبکر دو سال و شش ماه پس از عام الفیل، به دنیا آمد.^۱

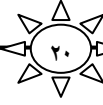
شغل و کار او قبل از اسلام

ابوبکر، مردی تاجر بود، گاهی به خاطر تجارتش به شهرهای دیگر مسافرت می‌کرد و گاهی مسافرت نمی‌کرد. در زمان اسلام آوردنش، جهت تجارت به شام مسافرت نموده است. تجارت بزرگترین و بهترین وسیله درآمد قریش بوده، و بهترین ثروتمندان قریش، تاجر بوده‌اند. یکی از خصوصیات قریش، تجارت بوده و قوم عرب آنان را به تجارت می‌شناسند. هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، خواست که برای زن و فرزندانش تجارت نماید اما مسلمانان این اجازه را به وی ندادند و گفتند: امر تجارت تو را از مصالح مسلمانان باز می‌دارد.^۲ و برای هر روز دو درهم را برایش مقرر کردند.^۳

^۱ - فتح الباری، 7/ 9؛ الإصابة، 2/ 341.

^۲ - منهاج السنة، 4/ 288، چاپ امیریه، بولاق مصر، سال 1322 ه.ق.

^۳ - منهاج السنة، 4/ 226 خواهد آمد.



منزلت او قبل از اسلام

ابوبکر رضي الله عنه در میان قریش، فردی بزرگ و محترم، دوست داشتنی و با محبت، مهربان و آگاه به انساب و زندگی‌نامه قوم عرب^۱ بود. عرب‌ها برای اهداف تجارت و به خاطر علم و نیکوکاری ابوبکر، با او معاشرت و رفت و آمد داشتند. در صحیح بخاری از عایشه رضي الله عنها نقل است که او گوید: «هنگامی که مسلمانان از طرف کافران و مشرکان دچار انواع اذیت و آزار و شکنجه شدند، ابوبکر از شهر خود خارج شد و به سمت سرزمین حبشه کوچ کرد تا اینکه به مکانی به نام «برک الغماد»^۲ رسید. آنجا «ابن دغنه»^۳، یکی از امیران و بزرگان عرب و رئیس قبیله «قاره»^۴ ابوبکر را دید و به

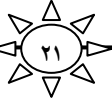
^۱ - زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت دستور داد که قریش را هجو نماید، به او گفت: «لا تعجل إن أبابکر أعلم قریش بأنسائها وإن لی فیهم نسباً حتی یخلص لک نسبی»: «عجله نکن و همه افراد قریش را هجو نکن»، زیرا ابوبکر در میان قریش آگاه‌ترین فرد نسبت به انساب و زندگی‌نامه قریش است و من در میان آنان، نسب‌هایی دارم و ابوبکر می‌تواند همه نسب را برای تو برشمارد». (مسلم، ک 44، ح 157، چاپ ترکیه).

ابن اسحاق از یعقوب بن عتبه و او هم از یکی از بزرگان انصار روایت کرده که او گوید: جبیر بن مطعم در میان قریش، آگاه‌ترین فرد نسبت به انساب و زندگی‌نامه قریش و تمام قوم عرب بود. او می‌گفت: من علم نسب شناسی را از ابوبکر صدیق یاد گرفته‌ام. (تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 42-43).

^۲ - نام مکانی است در پشت مکه، که پنج شبانه روز با آن فاصله دارد که در پشت دریا واقع است. بعضی می‌گویند که «برک الغماد» نام شهری در یمن است. (معجم البلدان، یاقوت حموی).

^۳ - از نظر اهل لغت، با مضموم کردن حرف «دال» و «غین» و تشدید کردن حرف «نون» می‌آید. (یعنی ابن دُغنه نوشته و خوانده می‌شود). و از نظر راویان با مفتوح کردن حرف «دال» و مکسور کردن حرف «غین» و ساکن کردن حرف «نون» می‌آید. (یعنی ابن دَغنه نوشته و خوانده می‌شود). «دغنه» نام مادرش است. بعضی می‌گویند که نام مادر پدرش است و بعضی دیگر می‌گویند که نام دخترش است. گفته شده که نام آن مرد، حارث پسر زید است.

^۴ - «قاره» نام قبیله مشهوری است از طایفه بنی الهون بن خزیمه بن مدرکه.



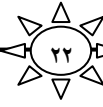
او گفت: ای ابوبکر، کجا می‌خواهی بروی؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا از شهر و دیار خود بیرون کردند، می‌خواهم بر روی زمین سیر کنم و پروردگارم را پرستش نمایم. ابن دغنه گفت: همانا کسی مثل تو هیچ گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود

و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند؛ زیرا تو برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کنی، صلۀ رحم را به جا می‌آوری، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کنی، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کنی. من تو را از ظلم و ستم امان می‌دهم، پس برگرد و پروردگارت را در سرزمین خود پرستش کن. پس ابوبکر برگشت و ابن دغنه هم او را همراهی نمود. ابن دغنه شب را در میان اشراف و بزرگان قریش گذراند و به آنان گفت: همانا کسی مثل ابوبکر هیچ گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند. آیا مردی را بیرون می‌کنید که برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کند، صلۀ رحم را به جا می‌آورد، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کند، مهمان را میزبانی می‌کند و در حق او نیکی می‌نماید، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کند؟! «بعداً تمام ماجرا می‌آید.

ابن دغنه در حضور بزرگان قریش، ابوبکر را این چنین توصیف نموده همان گونه که خدیجه، پیامبر ﷺ را هنگامی که وحی بر او فرود آمد، توصیف نمود. از هیچ یک از افراد قریش ثابت نشده که عیب و نقصی را به ابوبکر نسبت دهند و یا او را خوار شمارند آن گونه که با مؤمنان ضعیف رفتار می‌کردند. و ابوبکر از نظر آنان هیچ عیب و نقصی نداشت جز ایمان به خدا و رسول خدا ﷺ.^۲

^۱ - بخاری آنرا روایت کرده است (ک 63، ب 45).

^۲ - منهاج السنة، 4/31، 268، 288 و 289.



وصف او به صديق در احاديث نبوی

این وصف با دلایل زیاد و با تواتر ضروری در نزد خاص و عام برای ابوبکر ثابت شده، و پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحی که بخاری و مسلم از انس بن مالک روایتش کرده‌اند، او را به این وصف متصف کرده است.

در این حدیث انس بن مالک رضي الله عنه گوید: «صعد رسول الله أحداً ومعه أبوبکر وعمر وعثمان فرجف بهم^۱ فقال أثبت أحد فإنما عليك نبي وصديق وشهيدان»^۲: «پیامبر

^۱ - أحد نام کوهی است در مدینه. در آنجا آن حادثه دردناک روی داد که حمزه رضي الله عنه و هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند و چهار دندان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله شکست و صورت مبارکش زخمی شد.

^۲ - این تکان، تکان شادمانی بود نه تکان خشم. و به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله به مقام نبوت، صدیقیت و شهادتی که موجب سرور و شادمانی کوه أحد به خاطر پیوستن آنها بدان مکان شده، تصریح فرموده و با این مقام‌ها کوه أحد را ثابت گردانیده و در نتیجه آن کوه هم ثابت و بی حرکت ماند. (تحفة أهل التصديق ببعض فضائل الصديق، ص 78). همچنین در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «أحد جبل يجنب ونحبه»: «أحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم».

^۳ - این لفظ از بخاری است (ک 62، ب 5). مسلم از ابو هریره رضي الله عنه روایت کرده است: «أن رسول الله صلی الله علیه و آله كان على حراء هو وأبوبکر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير فتحركت الصخرة فقال النبي صلی الله علیه و آله: إهدأ فما عليك إلا نبي أو صديق أو شهيد» وفي رواية «وسعد بن أبي وقاص»: «پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای کوه حراء بود و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر - و در روایتی سعد بن ابی وقاص - هم با او بودند. آن صخره تکانی خورد و پیامبر فرمود: آرام باش، چون بر روی تو کسی نیست جز یک پیامبر یا یک صدیق یا یک شهید.» (به کتاب صحیح مسلم، ک 44، ح 50 مراجعه کنید).

گویم: حراء نام کوه معروفی است در مکه. ابن تیمیة رحمته الله گوید: اما از هنگام فرود آمدن وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش بر بالای آن نرفتند و بدان نزدیک نشدند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از پیامبری به مدت سیزده سال در مکه اقامت نموده و در این مدت او و مؤمنانی که با او در مکه بودند، هیچ‌گاه به غار حراء نزدیک نشده و بر بالای آن نرفتند. و پس از هجرت به مدینه، و در سال فتح مکه، و در هنگام - عمره جعرانه، به غار حراء نیامده و آن را ندیده است. (مجموع الفتاوی، 27 / 251).



ﷺ بالای کوه أحد رفت و ابوبکر و عمر و عثمان هم با او بودند، کوه أحد (از فرط شادمانی) آنان را سخت جنباند. آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: ای أحد، بایست و حرکت نکن، زیرا یک پیامبر و یک صدیق و دو شهید بر بالای تو هستند».

و در سنن ترمذی از عایشه رضی الله عنها روایت است که وی می‌گوید: یا رسول الله:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءًا تَوْأَمًا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾^۱. (مؤمنون: ۶۰).

«و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال، دل‌هایشان هراسناک است».

«أهو الرجل يزني ويسرق ويشرب الخمر ويخالف؟ قال: يا ابنة الصديق، ولكنه

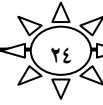
الرجل يصوم ويتصدق ويخاف ألا يقبل منه»^۲ و^۳: «ای رسول خدا، آیا آیه

^۱ - مؤمنون: 60 «کسانی که عطاء می‌کنند و می‌بخشند آنچه را که در توان دارند، در حالی که دل‌هایشان ترسان و هراسان است (از اینکه نکند صدقات و حسنات آنان پذیرفته نگردد)».

^۲ - ترمذی آن را در تفسیر سوره مؤمنون به شماره 3225 روایت کرده است. همچنین ابن ماجه در جلد 2/ 1404 آن را روایت کرده است.

^۳ - منهاج السنة، 2/ 222؛ 4/ 61، 62، 254، با اندکی اختصار.

گویم: یکی دیگر از دلایلی که وصف صدیق را برای ابوبکر ثابت می‌نماید، ماجرای اسراء است: «هنگامی که خداوند، پیامبر را به مسجدالأقصی (بیت المقدس) برد، مردم فردای آن شب درباره این حادثه حرف می‌زدند و عده‌ای از کسانی که قبلاً به پیامبر ﷺ ایمان آورده بودند، این حادثه را نپذیرفتند و مرتد گشتند. عده‌ای از مشرکان نزد ابوبکر شتافتند و گفتند: آیا خبر داری که دوست ادعا می‌کند که امشب به بیت المقدس برده شده؟ گفت: آیا پیامبر چنین گفته است؟ گفتند: بله، گفت: اگر پیامبر ﷺ چنین گفته، راست گفته است. مشرکان گفتند: آیا سخن کسی را تصدیق می‌کنی که می‌گوید به بیت المقدس رفت و قبل از فرارسیدن صبح برگشت؟ ابوبکر گفت: بله، همانا من در چیزی دورتر از آن [براساس خبر آسمان، در بامداد یا شبانگاه] او را تصدیق می‌کنم، بدین خاطر صدیق نامیده شد». (حاکم، بیهقی و طبرانی آن را روایت کرده‌اند). حدیث «إن الله بعثني إليك فقلت كذبت وقال أبو بكر صدقت» بعداً خواهد آمد. یعنی: «همانا خداوند، مرا به سوی شما فرستاد، و شما



﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءًا تَوْأَمًا لِقُلُوبِهِمْ وَجِلَةً﴾ درباره مردی است که زنا می‌کند، دزدی می‌کند، شراب می‌نوشد و از او امر الهی سرپیچی می‌نماید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه ای دختر صدیق، بلکه آن درباره مردی است که روزه می‌گیرد، صدقه می‌دهد و می‌ترسد از اینکه مبادا روزه و صدقه‌اش پذیرفته نگردد».

صدیق راستر از صادق است

وصف صدیق، کامل‌تر از وصف صادق است. هر صدیقی، صادقی است ولی هر صادقی، صدیق نیست. فضیلت و برتری ابوبکر تنها در این نیست که او صادق است به گونه‌ای که دیگران شایستگی بیشتری برای صدق و راستی نسبت به او نداشته باشند، بلکه فضیلتش در این است که او به هر چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن خبر داده، از تمام کلیات و جزئیاتش آگاه بوده است و در علم و نیت و قول و عمل، آن را به طور کامل تصدیق نموده است.

= گفتید دروغ می‌گویی ولی ابوبکر گفت راست می‌گویی». نووی از مصعب بن زبیر آورده که او گفت: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه صدیق، وصف ابوبکر است، زیرا او بلافاصله پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد و صدق و راستی همیشه ملازم او بود؛ هیچ سخن لغو و کار بیهوده‌ای از او سر نزد؛ برای کار خیر در هیچ حالی درنگ نمی‌کرد؛ و در اسلام، موضع‌گیری‌های والایی دارد. (تهذیب اللغات، 2/ 181، چاپ مصر). از شعبی = روایت است که گوید: خداوند متعال چهار خصلت را به ابوبکر اختصاص داده که به هیچ یک از انسان‌ها نداده است: او را صدیق نام نهاده و کس دیگری غیر از او را بدین وصف نام نهاده است... (تاریخ الخلفاء، ص 60، به نقل از دینوری و ابن عساکر).



این امر برای ابوذر^۱ و دیگران حاصل نشده، زیرا او به آنچه که پیامبر ﷺ بدان خبر داده، آگاه نبوده آن طور که ابوبکر بدان آگاه بوده است. و تصدیقی که برای ابوبکر حاصل شده، برای ابوذر حاصل نشده است؛ زیرا ابوبکر از او عالم‌تر و آگاه‌تر

بوده، بیشتر از او به خدا و پیامبر ﷺ محبت داشته، بیشتر از او خدا و پیامبر ﷺ را یاری نموده، بیشتر از او با جان و مالش به خاطر راه خدا جهاد نموده، و دیگر صفاتی که کمال صدیق بودن ابوبکر را می‌رساند.

برترین انسان‌ها بعد از پیامبران، صدیقین هستند^۲ و هر کس در صدیق بودن کامل‌تر باشد، او افضل و برتر است^۳.

ابوبکر. پیشقدم‌ترین صحابه برای خیرات و نیکی‌ها. و اولین کسی که اسلام آورد

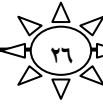
^۱ - ابوذر کسی است که در حدیث پیامبر ﷺ آمده است: «ما أظلت الخضراء وما أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر»: «آسمان سایه نیفکنده بر کسی که لهجه‌ای صادق‌تر از ابوذر داشته باشد و زمین حمل نکرده کسی را که لهجه‌ای صادق‌تر از ابوذر داشته باشد». (منهاج السنة، 2/ 221).

گویم: ترمذی این حدیث را در بحش فضائل ابوذر به شماره 3794 روایت کرده است.

^۲ - به همین خاطر است که در قرآن بر شهداء و صالحان، مقدم شده است.

^۳ - منهاج السنة، 2/ 221-222.

ابن تیمیه (رحمته الله) قاعده تفضیل و برتری را ذکر کرده و گفته است: ابتدا باید دانست که تفضیل و برتری دادن یکی بر دیگری زمانی ثابت می‌شود که شخص فاضل دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی باشد که چنین خصوصیات و ویژگی‌هایی در شخص مفضول نباشد. پس هر گاه با همدیگر در یک درجه باشند ولی یکی از آن دو دارای خصوصیتی باشد که این خصوصیات در دیگری نباشد، او افضل و برتر است. اما اموری که میان هر دو مشترک است، موجب برتری یکی بر دیگری نمی‌شود. (مجموع الفتاوی، 4/ 414).



اولين کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، به اتفاق تمامی مردم، چهار نفرند: در میان مردان، ابوبکر؛ در میان زنان، خدیجه؛ در میان کودکان، علی؛ و در میان برده‌ها، زید بن حارثه. در صحیح بخاری از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که او گوید: «در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که ناگهان ابوبکر به طرف ما روی آورد در حالی که گوشه‌ای از لباسش را گرفته بود تا جایی که زانویش نمایان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أما صاحبکم فقد غامر»^۱: «این دوست شما در گرداب خصومت فرو رفته است». آنگاه ابوبکر سلام کرد و گفت: ای رسول خدا، میان من و پسر خطاب اختلاف و درگیری جزئی بود، بلافاصله به سوی او شتافتم و پشیمان شدم و از او خواستم که مرا ببخشد، اما عمر از این کار امتناع کرد و اینک من به سوی تو روی آورده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یغفر الله لک یا أبا بکر ثلاثاً»^۲: «خداوند تو را ببخشد ای ابوبکر، و این جمله را سه بار تکرار فرمود». سپس عمر پشیمان شد و به منزل ابوبکر آمد و پرسید: ابوبکر آنجا نیست؟ گفتند: نه. پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و بر او سلام کرد. کم کم رنگ و روی پیامبر صلی الله علیه و آله از خشم برگردید تا اینکه ابوبکر ترحم و دلسوزی کرد، پس بر دو زانویش نشست و گفت: ای رسول خدا، به خدا قسم من دو بار به او ظلم کرده‌ام.^۳ آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إن الله بعثني إليکم فقلتم: کذبت، وقال أبو بکر: صدقت، وواساني بنفسه وماله^۴ فهل أنتم تارکوا لي صاحبی، مرتین. فما أؤذی بعدها»^۵:

^۱ - «غامر» در اینجا به معنای «خاصم» است؛ یعنی در گرداب خصومت فرو رفته است.

^۲ - زیرا او ابتدا دست به جر و بحث و اختلاف زده است.

^۳ - مراد آن است که صاحب مال، دست خود و رفیقش در تصرف اموالش را (به طور یکسان قرار داد؛ یعنی همان طور که ابوبکر رضی الله عنه در اموالش تصرف می نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله هم در آن تصرف می کرد.

یاری دادن پیامبر صلی الله علیه و آله با جانش، به این معناست که ابوبکر در مواقع خطرناک و ترسناک از پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت می نمود. همچنان که در ماجرای هجرت و غیره می آید.

^۴ - به خاطر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگداشت و تکریم او را اظهار کرده بود.



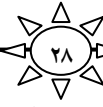
«همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد و در جواب دعوت من گفتید دروغ می‌گوی، ولی ابوبکر گفت: راست می‌گویی. او با جان و مالش مرا یاری داد. پس آیا دست از سر رفیق و دوست من بر نمی‌دارید؟ دو بار این جمله را تکرار نمود.

ابوبکر بعد از آن دیگر هیچ گاه مورد اذیت و آزار قرار نگرفت». در روایت دیگری آمده است: «میان ابوبکر و عمر جر و بحث بود، ابوبکر عمر را به خشم آورد و عمر با حالت خشم، او را ترک کرد. ابوبکر بلافاصله به دنبالش رفت و از وی خواست که او را ببخشد، اما عمر این کار را نکرد تا جایی که در را بر روی ابوبکر بست. راوی گوید: پیامبر ﷺ از این برخورد عمر خشمناک شد». در این روایت آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «إني قلت يا أيها الناس إني رسول الله إليكم جميعاً، فقلت: كذبت، وقال أبو بكر: صدقت»^۱: «همانا من گفتم: ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم. شما گفتید: دروغ می‌گوی، و ابوبکر گفت: راست می‌گویی».

این امر بیان می‌دارد که ابوبکر هیچ گاه پیامبر ﷺ را تکذیب ننموده، و اینکه او پیامبر ﷺ را تصدیق نموده زمانی که همه مردم او را تکذیب می‌نمودند. پس واضح است که ابوبکر پیامبر ﷺ را تصدیق نمود قبل از آنکه احدی از کسانی که پیام دین را دریافته بودند، او را تصدیق نمایند.

درباره اینکه چه کسی اول، اسلام آورد، علما اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای معتقدند که ابوبکر اولین کسی بود که اسلام آورد. پس او قبل از علی مسلمان شد. عده دیگری بر این باورند که علی قبل از ابوبکر اسلام آورد اما علی آن موقع خردسال بود و علما در مورد صحت اسلام آوردن فرد خردسال اختلاف نظر دارند. اختلافی در این نیست که اسلام ابوبکر کامل‌تر و سودمندتر از اسلام همه بوده است. بنابراین، به اتفاق همه ابوبکر پیش از همه مسلمانان، اسلام کامل‌تر و سودمندتر آورده است. و

^۱ - بخاری آن را روایت کرده است (ک 62، ب 5؛ ک 65، سورة 7 ب 3).



بنا به قول دیگر، ابوبکر به طور کلی در همه خیرات و نیکی‌ها جلوتر و پیشقدم‌تر از مسلمانان بوده است.

ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: و اما راجع به اسلام آوردن خدیجه و علی و زید باید گفت که اینان جزو خانوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که در خانهٔ او زندگی می‌کردند. در مورد خدیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله ماجرای خود را هنگامی که وحی به ناگاه بر وی نازل شد، به او عرض کرد و خدیجه در همان ابتدا قبل از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به ابلاغ وحی باشد، او را تصدیق کرد. و این قبل از وجوب ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود، زیرا زمانی ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله واجب می‌شود که رسالت خود را ابلاغ نماید.

در مورد علی هم ممکن است که او زمانی به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده باشد که خبر مبعوث شدن او را از خدیجه شنید، اگر چه خود علی به خدمت پیامبر نرسیده باشد. و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث عمرو بن عبسه این را تأیید می‌کند. در آن حدیث، عمرو بن عبسه گوید: «قلت يا رسول الله: من معك على هذا الأمر؟ قال: حر وعبد، ومعه يومئذ أبو بكر وبلال من آمن به»^۱: «گفتم ای رسول خدا، در این امر رسالت چه کسی همراهت است و دعوتت را پذیرفته و از تو پیروی می‌کند؟ فرمود: یک انسان آزاده و یک انسان برده. و آن موقع از میان کسانی که به او ایمان آورده بودند، ابوبکر و بلال همراهش بودند»^۲.

ابوبکر. اولین کسی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفت

^۱ - صحیح مسلم، ک 6، ج 294.

^۲ - این نقل‌هایی که احادیث درباره آن روایت شده، همان است که در منهاج السنة، 3/4؛ 4/8، 42، 45،

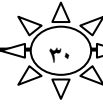
136، 253 و 254 آمده است. (به کتاب البدایة والنهاية، اثر ابن کثیر، ج 3، ص 26 مراجعه کنید).



بعد از پیامبر ﷺ، اولین کسی که مورد اذیت و آزار قرار گرفت، ابوبکر بود. کفار مکه او را به خاطر ایمانش اذیت می‌کردند تا جایی که از مکه بیرونش کردند و او ناچاراً به سرزمین حبشه مهاجرت نمود. بخاری در صحیح خود از عائشه رضی الله عنها

روایت کرده که او گوید: «تا جایی که می‌دانم پدر و مادرم همیشه دینداری می‌کردند. و روزی بر ما سپری نمی‌شد مگر آنکه پیامبر ﷺ در دو طرف روز یعنی صبح و شب به نزد ما می‌آمد^۱. هنگامی که مسلمانان از طرف کافران و مشرکان دچار انواع اذیت و آزار و شکنجه شدند، ابوبکر از شهر خود خارج شد و به سوی سرزمین حبشه هجرت کرد تا اینکه به مکانی به نام «برک الغماد» رسید. آنجا «ابن دغنه»، رئیس قبیله «قاره» ابوبکر را دید و به او گفت: ای ابوبکر، کجا می‌خواهی بروی؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا از شهر و دیار خود بیرون کردند، می‌خواهم بر روی زمین سیر کنم و پروردگارم را پرستش نمایم. ابن دغنه گفت همانا کسی مانند تو هیچ گاه از شهر و دیار خویش خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند، زیرا تو برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کنی، صلهٔ رحم را به جا می‌آوری، خستگی و رنج و سختی را تحمل می‌کنی، مهمان را میزبانی می‌کنی و در حق او نیکی می‌نمایی، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کنی. من تو را از ظلم و ستم امان می‌دهم. برگرد و پروردگارت را در سرزمین خود پرستش کن. پس ابوبکر برگشت و ابن دغنه هم او را همراهی نمود. ابن دغنه شب را در میان اشراف و بزرگان قریش گذراند و به آنان گفت: همانا کسی مثل ابوبکر هیچ گاه از شهر و دیار خود خارج نمی‌شود و کسی نمی‌تواند او را از آنجا بیرون کند. آیا مردی را بیرون می‌کنید که برای نیازمندان و بی‌چیزان کار می‌کند، صلهٔ رحم را به جا می‌آورد، خستگی و رنج و

^۱ در آن موقع اسلام، ضعیف بود و دشمنان، زیاد بودند. و این، نهایت فضیلت و برتری ابوبکر و مختص بودنش در همراهی و مصاحبت پیامبر ﷺ را می‌رساند. (منهاج السنة، 4/ 245).



سختی را تحمل می‌کند، مهمان را میزبانی می‌کند و در حق او نیکی می‌نماید، و مصیبت‌ها و ناگواری‌های حق را همراهی می‌کند؟! قریش پناه دادن ابوبکر از طرف ابن دغنه را رد نکردند و به ابن دغنه گفتند: به ابوبکر بگو تا - پروردگارش را در خانه خود پرستش نماید. در آنجا نماز بخواند و هر اندازه که می‌خواهد قرآن بخواند، ولی با این کارش ما را اذیت نکند و آن را آشکار نسازد، زیرا می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان را فریب دهد. ابن دغنه این پیام را به ابوبکر رسانید. پس ابوبکر در آنجا ماند و پروردگارش را در خانه خود پرستش می‌کرد و نمازش را آشکار نمی‌ساخت و در غیر خانه‌اش قرآن نمی‌خواند. سپس ابوبکر پشیمان شد و نظرش عوض شد. از این‌رو در اطراف خانه‌اش مسجدی را بنا کرد و در آن نماز می‌خواند و قرآن را تلاوت می‌نمود. زنان و فرزندان مشرکان به او ناسزا می‌گفتند در حالی که از او تعجب می‌کردند و به او می‌نگریستند. ابوبکر مردی بود که بسیار گریه می‌کرد و هنگام خواندن قرآن نمی‌توانست جلو اشک چشمانش را بگیرد. چنین امری بزرگان قریش از مشرکان را به وحشت انداخت؛ از این‌رو کسی را به سراغ ابن دغنه فرستادند. او نزد مشرکان قریش آمد. به او گفتند: ما ابوبکر را در پناه تو امان دادیم به شرطی که تنها در خانه خود پروردگارش را عبادت کند و کسی را از آن باخبر نسازد، اما اینک پا را از آن فراتر گذاشته و در اطراف خانه‌اش مسجدی را بنا ساخته و آشکارا در آن نماز می‌خواند و قرآن را تلاوت می‌نماید. ما می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان را فریب دهد؛ پس او را از این کار باز دار. اگر دوست دارد که پروردگارش را در خانه‌اش پرستش نماید و بدان اکتفا می‌کند، این کار را بکند، و اگر این را قبول نکند و بخواهد آن را آشکار سازد، از وی بخواه که ذمه‌ات را بر تو باز گرداند و دیگر در امانت نباشد، زیرا ما بدمان می‌آید از اینکه پیمان تو را بشکنیم، و قبول نمی‌کنیم که ابوبکر عبادتش را علنی سازد. عایشه گفت: ابن دغنه نزد ابوبکر آمد و گفت: می‌دانی که به چه شرطی با تو پیمان بستم و امانت دادم، یا بر آن اکتفا می‌کنی و از آن تجاوز نمی‌کنی، و یا اینکه ذمه‌ام را به من باز می‌گردانی و دیگر در



امان من نمی‌مانی؛ زیرا دوست ندارم قوم عرب بشنوند که من دربارهٔ مردی که با او پیمان بستم، پیمانم را شکستم. ابوبکر گفت: همانا من پناه و حمایت را به تو باز می‌گردانم و به حمایت و حفاظت خداوند عزوجل راضی‌ام»^۱.

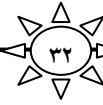
زمانی که رسول خدا ﷺ و ابوبکر هجرت نمودند، مشرکان قریش در قبال هر یک از آن دو جایزه‌ای تعیین کردند برای کسی که آنان را به قتل برساند یا اسیر گرداند^۲. آنان خاک را بر سر ابوبکر می‌پاشیدند. ابن اسحاق گوید: عبدالرحمن بن قاسم بن محمد برایم نقل کرد: هنگامی که ابوبکر از حمایت و پناه ابن دغنه بیرون رفت و به سمت کعبه حرکت کرد، در راه با یکی از نادانان قریش برخورد کرد و او خاک را بر سر ابوبکر پاشید. آنگاه ولید بن مغیره یا عاص بن وائل از کنار ابوبکر رد شد، ابوبکر به او گفت: آیا نمی‌بینی که این نادان چه کار می‌کند؟ او در جواب گفت: خودت این کار را کردی. و می‌گفت: چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده، چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده، چطور پروردگار تو را بردبار نگردانیده^۳.

^۱- بخاری آن را روایت کرده است (ک 63، ب 45).

^۲- منهاج السنة، 3/6؛ 4/31، 268 و 288.

^۳- البداية و النهاية، 3/95.

گویم: ابن کثیر در کتاب «البداية والنهاية» از خيشمه بن سلیمان اطرابلسی با سندش از عایشه آورده که در آن روایت عایشه پس از آنکه اسلام آوردن ابوبکر را ذکر نمود، گفت: «هنگامی که اصحاب و یاران پیامبر ﷺ دور هم جمع شدند و سی و هشت مرد بودند، ابوبکر از پیامبر اصرار نمود تا دعوت اسلام را آشکار سازد. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر، تعداد ما کم است. ابوبکر پیوسته اصرار می‌کرد تا اینکه رسول خدا ﷺ دعوت اسلام را آشکار ساخت و مسلمانان در اطراف مسجد پراکنده شدند و هر فردی قوم و عشیره خود را به اسلام دعوت می‌کرد. ابوبکر از میان مسلمانان برخاست و خطبه خواند در حالی که پیامبر نشسته بود. پس ابوبکر اولین کسی بود که به سوی خدا و رسول خدا دعوت کرد. مشرکان بر ابوبکر و مسلمانان هجوم آوردند و در اطراف مسجد، مسلمانان را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند. ابوبکر پایمال شد و به شدت زده شد، و عتبه بن



ابوبکر، اولین کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کرد

هنگامی که مشرکان خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را در مکه بزنند یا به قتل برسانند، ابوبکر صدیق از او دفاع کرد و از این رو مشرکان ابوبکر را زدند. از عروه بن زبیر روایت است که گوید: «از عبدالله بن عمرو درباره شدیدترین اعمالی که مشرکان در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دادند، پرسیدم گفت: عقبه بن ابومعیط را دیدم که به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او در حال خواندن نماز بود. او عبایش را به دور گردن پیامبر انداخت و داشت به شدت پیامبر را خفه می کرد. آنگاه ابوبکر آمد تا او را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور کند و گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگارم، الله است؟! در حالی که او با دلایل آشکار و روشن از جانب پروردگارتان به سوی شما آمده است؟!»^۱ در حدیث اسماء آمده است: فریاد رسنده ای نزد ابوبکر آمد و گفت: رفیقت را دریاب و به فریادش برس. اسماء گوید: پس ابوبکر از پیش ما رفت در حالی که چهار تا گیسوی بافته شده داشت و می گفت: وای بر شما! آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگارم، الله است؟! پس مشرکان دست از سر پیامبر برداشتند و به سوی ابوبکر هجوم آوردند. سپس ابوبکر به نزد ما برگشت و چیزی از گیسوهای خود را نمی گرفت مگر اینکه برمی گشت^۲ و^۳.

^۱ ربيعة فاسق به او نزدیک شد و با دو کفش دوخته شده ابوبکر را می زد و آنها را برای زدن صورتش کج کرد. و بر روی شکم ابوبکر جهید تا جایی که چهره اش از بینی اش تشخیص داده نمی شد. تا آخر داستان (البدایة و النهایة، 3/ 29-30).

^۲ بخاری، ک 62، ب 5.

^۳ ابو یعلی آن را اخراج کرده است. نگا: فتح الباری، 7/ 169.

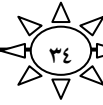
^۴ منهاج السنة، 3/ 44؛ 4/ 166 و 168 و 252. صاحب کتاب فتح الباری گوید: برای این سرگذشت ابوبکر، شاهی از حدیث علی رضي الله عنه وجود دارد که بزار آن را به روایت محمد بن علی از پدرش، اخراج کرده است. بنا به



ابوبکر. اولین کسی که به سوی خدا دعوت کرد

ابوبکر، اولین کسی بود که به سوی خدا دعوت نمود. او به خاطر محاسن و خوبی‌هایی که داشت، در نزد قریش دارای قدر و منزلت خاصی بود؛ از این رو شروع به دعوت مردم به سوی اسلام نمود. و بزرگان اهل شوری: عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده، به دست او مسلمان شدند، و این، برترین عمل است. وی همراه پیامبر ﷺ بیرون می‌رفت و در بازارها با پیامبر ﷺ، کفار را به سوی اسلام دعوت می‌کرد. و در امر دعوت، بیش از حد پیامبر ﷺ را یاری می‌کرد، بر خلاف دیگران، که هیچ یک از آنان تا این حد پیامبر ﷺ را یاری نکرده‌اند. او قبل از امر به قتال، همراه پیامبر ﷺ با حجت و برهان و بیان و دعوت، با کافران جهاد می‌کرد. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تُطْعَمُ الْكُفْرِينَ﴾

= آن روایت، علی ﷺ برای مردم خطبه خواند و گفت: شجاع‌ترین انسان کیست؟ گفتند: تو. گفت: این را بدانید که هیچ احدی برای جنگ با من از میان صف بیرون نیامده مگر اینکه تمام حقم را از او گرفته‌ام؛ اما با این وجود، شجاع‌ترین انسان ابوبکر است. پیامبر ﷺ را دیدم که قریش او را گرفته بودند، این یکی او را پرت می‌کرد، و آن یکی او را می‌گرفت و به او می‌گفتند: تو همه آله را یک اله قرار می‌دهی و می‌گویی که تنها یک اله وجود دارد و آن هم الله است. به خدا قسم، هیچ کس به او نزدیک نشد بجز ابوبکر، که این یکی را می‌زد و آن یکی را از پیامبر ﷺ دور می‌کرد و می‌گفت: وای بر شما! آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگارم، الله است؟! سپس علی گریست. آنگاه گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا مؤمن آل فرعون برتر است یا ابوبکر؟ مردم ساکت ماندند و هیچ نگفتند. آنگاه علی گفت: به خدا قسم، یک ساعت ابوبکر بهتر از مؤمن آل فرعون است، زیرا او ایمانش را پنهان می‌کرد ولی ابوبکر ایمانش را آشکار می‌کرد. (فتح الباری، 7/169).



وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾ (فرقان: ٥٢).

«بنابر این از کافران اطاعت مکن، و بوسیله آن (قرآن) با آنان جهاد بزرگی بنما». این سوره، یکی از سوره‌های مکی است که قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه و قبل از امر به قتال، نازل شده است. پس ابوبکر رضي الله عنه در انواع جهاد با جان و مال، کامل‌ترین و پیشقدم‌ترین صحابه بوده است؛ زیرا او قبل از امر به قتال و بعد از امر به قتال، جهت قیام برای دعوت به ایمان، در مکه و مدینه جهاد نموده است. او مشرکان را به اسلام دعوت می‌کرد و با آنان مناظره و بحث می‌نمود. به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحی می‌فرماید: «إِنَّ أَمْنِ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صَحْبَتِهِ وَذَاتِ يَدِهِ أَبُو بَكْرٍ»^۱: «همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جان و یاری و رفاقت بر من منت نهاده است». رفاقت و همراهی، با جان است و ذات الید همان مال است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که ابوبکر برای پیامبر صلی الله علیه و آله، منت‌گذارترین افراد از مردم در جان و مال است.^۲

^۱- ترمذی آن را در قسمت فضائل ابوبکر صدیق به شماره 3739 روایت کرده است: «هیچ کسی در رفاقت و بخشندگی و بذل مالش، در نزد ما منتگذارتر از پسر ابو قحافه نیست». ترمذی می‌گوید: عبارت «أَمْنِ إِلَيْنَا» به معنای «أَمْنِ عَلَيْنَا» است؛ یعنی او مالش را می‌بخشید و آن را بذل می‌نمود و هیچ گاه منتی بر کسی نمی‌نهاد. = در صحیح بخاری از ابوسعید خدری رضي الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ أَمْنِ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صَحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ وَ لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا...»: «همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جان و یاری بر من منت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی، انتخاب می‌کردم، حتماً ابوبکر را انتخاب می‌کردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است». آنحضرت صلی الله علیه و آله در پایان، فرمود: «تمام درهایی را که به مسجد باز شده‌اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکر رضي الله عنه را». (بخاری، صحیح بخاری، ک 8 ب 8) و بعداً خواهد آمد.

^۲- منهاج السنة، 3/4؛ 4/7، 8، 43، 54، 166 و 245.



أبو بكر. اولین کسی که مالش را جهت نصرت و یاری اسلام بذل

نمود

امام احمد از ابو معاویه از اعمش از ابوصالح از ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت

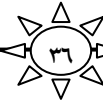
نموده که ایشان فرمودند: «ما نفعني مال قط ما نفعني مال أبو بكر. فبکی أبو بكر، وقال: وهل أنا ومالي إلا لك يا رسول الله!»^۱: «هیچ گاه مالی به اندازه مال ابوبکر به من نفع نرسانیده است. ابوبکر گریه کرد و گفت: ای رسول خدا ﷺ من و مالم فقط برای تو و در خدمت تو هستیم». این حدیث صراحتاً بیان می‌دارد که چنین فضیلتی مختص به ابوبکر است و علی یا کسی دیگر، از این فضیلت بی‌بهره هستند.

همچنین روایت شده است: «وكان يقضي في مال أبي بكر كما يقضي في مال نفسه»^۲: «پیامبر ﷺ در مال ابوبکر تصرف می‌کرد آن گونه که در مال خودش تصرف می‌نمود».

انفاق ابوبکر، تهیه خوراک و پوشاک پیامبر ﷺ نبود، چون خداوند پیامبرش را از مال تمامی مردم، بی‌نیاز کرده است، بلکه انفاق وی در حقیقت کمک و یاری دادن پیامبر ﷺ جهت برپایی ایمان بود.

^۱ - مسند احمد بن حنبل، 2/ 253. در روایت دیگری آمده است: «وقال هل نفعني الله إلا بك، وهل نفعني الله إلا بك، وهل نفعني الله إلا بك»: «ابوبکر گفت: آیا خداوند جر به وسیله تو، به من نفع رسانیده است؟ سه بار این جمله را تکرار نمود». (المسند، 2/ 266). ترمذی از حدیث ابوهریره آن را با این لفظ روایت کرده است: «ما لأحد عندنا يد إلا كافأناه عليها ما خلا أبابكر فإن له عندنا يدأ يكافئه الله بها يوم القيامة»: «هر کس هر نوع کمک و بزرگی ای که در حق ما کرده، پاداش و جزایش را داده‌ایم و آن را جبران نموده‌ایم غیر از ابوبکر، به راستی او چنان کمک و بزرگی ای در حق ما کرده که قابل جبران نیست و خداوند در روز قیامت جزایش را می‌دهد». (ترمذی، شماره 3741).

^۲ - خطیب بغدادی آن را از سعید بن مسیب به طور مرسل، روایت نموده است. (تاریخ الخلفاء، ص 38).

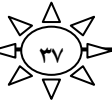


انفاق او و کمک‌های مالی‌ای که در صدر اسلام انجام داد، برای نجات و رهایی مؤمنان بود که کافران آنان را اذیت می‌کردند یا قصد کشتن آنان را داشتند؛ مانند خرید هفت برده‌ای که به خاطر خداوند شکنجه و اذیت و آزار می‌شدند. یکی از آن برده‌هایی که توسط ابوبکر آزاد شد، بلال بود. عمر رضي الله عنه گوید: ابوبکر سرور ماست و سرور ما را آزاد کرد. منظورش، بلال بود.^۱ و انفاق و کمک‌های مالی ابوبکر به مؤمنان نیازمند به خاطر نصرت و یاری اسلام بود؛ زمانی که تمام مردم دشمن اسلام بودند. و امثال چنین مالی امکان ندارد که باقی بماند. به همین خاطر است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی که بر صحت آن اتفاق است، هنگامی که میان عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید اختلاف و جر و بحث بود، فرمود: «لا تسبوا أصحابي، فالذي نفسي بيده لو أنفق أحدكم مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدكم ولا نصيفه»^۲: «به اصحاب و یاران من ناسزا نگوئید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر هر یک از شما به اندازه کوه أحد، طلا (و جواهرات) را (در راه خدا) انفاق کند، به یک مد، و نصف مد آن نمی‌رسد».

همانا غذا دادن به شخص گرسنه از نوع صدقه مطلق است که هر فرد می‌تواند تا روز قیامت آن را انجام دهد. بنابراین انفاق و کمک‌های مالی ابوبکر تنها به خاطر تأمین مخارج و مایحتاج پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان نبود، بلکه جهت نصرت و یاری اسلام بود و فضیلت او در همین است. یعقوب بن سلیمان در تاریخش می‌گوید: حمیدی برای ما نقل نموده و گفت که سفیان برای ما نقل نموده و هشام از پدرش برای سفیان نقل نموده است که ابوبکر اسلام آورد در حالی که چهل هزار درهم داشت. او همه آن را در راه خدا خرج کرد؛ از جمله بلال، عامر بن فهیره، زبیره، نهديه و

^۱ - ابو نعیم در کتاب «الحلیه»، 1/ 147 آن را آورده است.

^۲ - بخاری آن را روایت کرده است. (ک 62، ب 5). و مسلم آن را با لفظ: «و ما أدرك من أحدهم....» روایت کرده است. (ک 44، ح 221، ص 1967).



دخترش، کنیز بنی مؤمل، و ام عیسی را آزاد نمود.^۱ ابوقحافه به ابوبکر گفت: ای پسر، می‌بینم که برده‌های ضعیف را آزاد می‌کنی، به راستی اگر افرادی را آزاد کنی که از طرف کافران و مشرکان حمایت شوی. ابوبکر گفت: همانا من آنچه را که

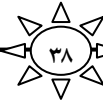
دوست دارم (یعنی رضایت و خشنودی خدا)، می‌خواهم.^۲

ابوبکر هنگامی که هجرت نمود، مالش را همراه خود برد و ابوقحافه آمد و به خانواده‌اش گفت: ابوبکر خودش رفت، پس آیا مالش را پیش شما به جا گذاشت یا آن را با خود برد؟ اسماء گفت: آن را به جا گذاشت و من مقداری از آن را در روزن خانه گذاشته بودم، آن را آوردم و گفتم این همان مال است، تا خیالش راحت شود و خوشحال شود که ابوبکر آن مال را برای زن و فرزندانش به جا گذاشته است. ابوقحافه هیچ از آن مال را نخواست، و این نشان دهنده ثروتمندی و بی‌نیازی‌اش می‌باشد. اصحاب صغه انسان‌های فقیری بودند، پیامبر ﷺ ابوبکر را تشویق کرد که به آنان غذا دهد. پس او سه نفر را با خود به خانه برد و پیامبر ﷺ ده نفر را با خود به خانه برد.^۳ ابوبکر صدیق مخارج و نفقه مسطح بن أثاثه که از خویشاوندان دورش بود، تأمین می‌کرد. مسطح یکی از کسانی بود که در ماجرای قصه افک دست داشت؛ از این رو ابوبکر سوگند خورد که دیگر مخارج و نفقه او را تأمین نکند. به همین خاطر خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ

^۱ سعید بن أعرابی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که او گوید: «ابوبکر رضی الله عنه اسلام آورد و در آن روز چهل هزار درهم در منزلش بود. زمانی که به مدینه هجرت نمود، مالش کمتر از پنج هزار درهم بود. که همه آن را در راه آزاد کردن برده‌ها و کمک و یاری اسلام مصرف کرده بود».

^۲ در روایت ابن جریر آمده که ابوبکر گفت: «پدر جان، همانا من آنچه را که در نزد خداست، می‌خواهم».

^۳ بخاری و مسلم آن را از عبدالرحمن بن ابوبکر روایت کرده‌اند. نگاه کنید به صحیح بخاری، ک 61، ب 25.



وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾ (نور: ٢٢).

«آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند؛ آنها باید عفو کنند و چشم بپوشند؛ آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است».

آنگاه ابوبکر گفت: چرا، به خدا قسم، دوست دارم که خداوند مرا ببخشد. از این رو تأمین مخارج و نفقه مسطح را از سر گرفت. حدیثی که در این باره وارد شده، در صحیح بخاری و مسلم وجود دارد^۱ و^۲.

^۱ - صحیح بخاری، 5/ 198-201؛ و صحیح مسلم، شماره 2770.

^۲ - منهاج السنة، 4/ 4، 7، 44، 45، 50، 245، 274، 283، 284، 286، 287 و 289.



فضیلت و برتری پیشی گرفتن برای انفاق مال و جنگیدن با دشمنان. و اینکه ابوبکر برای این دو مورد از همه صحابه پیشقدم‌تر بوده است

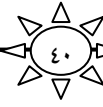
هرآیه‌ای که درباره مدح و ستایش انفاق‌کنندگان در راه خدا نازل شده، ابوبکر اولین کسی است که از میان امت مصداق و مراد آیه است؛ مانند این فرموده خداوند متعال: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيكَ أَكْثَرَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلُوا﴾ (حدید: ۱۰).

«کسانی که قبل از پیروزی فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلندمقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند».

بنابراین، کسانی که قبل از صلح حدیبیه در انفاق مال و جنگیدن با دشمنان پیشی گرفته‌اند، برتر از کسانی هستند که بعد از آنان اقدام به چنین کاری کردند. و ابوبکر از تمامی آنهایی که در انفاق و قتال پیشی گرفته‌اند، برتر و افضل است، زیرا او از زمانی که به پیامبر ﷺ ایمان آورده بود، تا جایی که می‌توانست مالش را در راه خدا انفاق می‌کرد و با دشمنان اسلام جهاد و مبارزه می‌نمود.

هر کسی که زود اسلام آورده باشد برتر از دیگران نیست. از این رو عمر از جمله کسانی است که پس از سی و نه نفر، اسلام آورد در حالی که براساس نصوص صحیح از اغلب کسانی که پیش از او مسلمان شدند، افضل و برتر است.

یکی دیگر از آیاتی که درباره مدح و ستایش انفاق‌کنندگان و مجاهدان در راه خدا نازل شده و ابوبکر اولین فردی است که مصداق و مراد آن است، این فرموده خداوند است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ



اللَّهِ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ (توبه: ٢٠).

«آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند».

پیشی گرفتن ابوبکر از عمر در انفاق مال

در سنن ترمذی و سنن ابوداود از عمر رضي الله عنه روایت است که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که به فقرا و نیازمندان صدقه دهیم. من هم این کار را کردم و با رضایت خود قسمتی از مالم را به او دادم تا آن را به نیازمندان بدهد. آنگاه فرمود: چه چیزی را برای خانوادهات باقی گذاشته‌ای؟ گفتم: به اندازه همین مقداری که انفاق نمودم. و ابوبکر تمام آنچه که در نزدش بود آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر، چه چیزی را برای خانوادهات باقی گذاشته‌ای؟ گفت: خدا و رسولش را برایشان باقی گذاشتم. (عمر گوید) گفتم: هرگز در هیچ کاری از او پیشی نمی‌گیرم»^{۲ و ۳}.

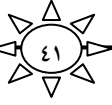
ابوبکر. یار و رفیق همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله: فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله. مقاصد آن. و پیشی گرفتن ابوبکر در آن

کلمه «الصحبة» اسم جنس است که هم شامل مصاحبت و رفاقت کم می‌شود و

^۱ - منهاج السنة، 4/42، 45، 136 و 289.

^۲ - ابوداود آن را در مبحث زکات، به شماره 1678، و ترمذی آن را در مبحث مناقب و فضائل، به شماره 3676 روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید که این حدیثی صحیح است.

^۳ - منهاج السنة، 4/45-289.

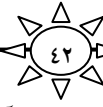


هم شامل مصاحبت و رفاقت زیاد. گفته می‌شود: یک ساعت، یک روز، یک جمعه، یک ماه، یک سال و همه عمر، او را مصاحبت و همراهی نمود.

فضیلت مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ

در حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ ثابت شده که ایشان فرمودند: «يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ، يُقَالُ لَهُمْ: هَلْ فِيكُمْ مِنْ صَحْبِ النَّبِيِّ ﷺ؟»؟ وفي لفظ: «هل فيكم من رأى رسول الله ﷺ؟ فيقولون: نعم، فيفتح لهم، ثم يغزو فئام من الناس فيقال لهم: هل فيكم من صحب من صحب رسول الله ﷺ؟ فيقولون: نعم، فيفتح لهم، ثم يغزو فئام من الناس فيقال لهم: هل فيكم من رأى من رأى من رأى رسول الله ﷺ؟»؟ وفي لفظ: «من صحب من صحب من صحب رسول الله ﷺ؟ فيقولون: نعم، فيفتح لهم» وفي لفظ: «فيذكر الطبقة الرابعة كذلك»¹: «زمانی فرا خواهد رسید که گروهی از مردم به جهاد می‌روند. و (از یکدیگر) می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه پیامبر خدا ﷺ بوده است (صحابی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس، زمانی فرامی‌رسد

¹ - صحیح بخاری، ک 56، ب 76؛ صحیح مسلم، ک 44، ب 52. در روایتی از مسلم آمده است: «يفتح لهم به»: «به خاطر آن (مصاحبت و همراهی با پیامبر ﷺ) پیروز می‌شوند. و در صحیح بخاری و مسلم روایت است که ایشان فرمودند: «ووددت أني رأيت إخواني. قالوا: يا رسول الله أولسنا إخوانك؟ قال: بل أنتم أصحابي، وإخواني الذين يأتون بعدي يؤمنون بي ولم يروني»: «دوست داشتم که برادرانم را ببینم. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ، مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه، شما اصحاب و رفیقان من هستید، و برادران من کسانی‌اند که بعد از من می‌آیند، به من ایمان می‌آورند و حال آنکه مرا ندیده‌اند». معلوم است که گفته «برادرانم» مراد برادرانی بوده که اصحاب و رفیقان پیامبر ﷺ نبوده‌اند، چون اصحاب او، فضیلت و برتری رفاقت و مصاحبت پیامبر ﷺ را دارند که کسی دیگر غیر از آنان، چنین فضیلتی ندارد. (منهاج السنة، 4/ 244).

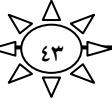


که می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که همراه صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است (تابعی)؟ می‌گویند: بلی. و پیروز می‌شوند. سپس زمانی فرا می‌رسد که می‌پرسند: آیا در میان شما کسی هست که با تابعین همراهی کرده باشد؟ یعنی تبع تابعی باشد. می‌گویند: بلی. و فتح پیروزی نصیب شان می‌گردد. (حدیث فوق در مورد فضیلت صحابه، تابعین و تبع تابعین می‌باشد). در لفظ دیگری آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله طبقه چهارم را به همان صورت ذکر می‌کند». در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله حکم پیروزی انسانها بر دشمنان را به مصاحبت و همراهی با او و دیدن او معلق کرده و پیروز گردانیدن مؤمنان از طرف خداوند، به خاطر کسی بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و به او ایمان آورده است. این ویژگی برای افراد دیگری غیر از صحابه ثابت نمی‌شود اگر چه اعمال نیک آنان بیشتر از اعمال نیک هر یک از اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

پیشی گرفتن ابوبکر در مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوبکر صدیق در بالاترین قله مصاحبت و رفاقت و بالاترین مراتب آن است، زیرا او از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شده تا زمانی که از دنیا رفته، همواره یار و رفیق و مددکار او بوده است. به راستی اگر تمام مدتی که ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، شمارش شود. بی‌شک آن اوقاتی که تنها ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به ابوبکر اختصاص دارد، چند برابر اوقاتی است که به هر یک از صحابه اختصاص دارد. اما اوقاتی که هم ابوبکر و هم دیگر صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، به هیچ یک از آنان اختصاص ندارد.

اما نهایت شناخت و محبت ابوبکر نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب او، چیزی است که ابوبکر در آن بر سایر صحابه برتری دارد؛ برتری‌ای که کاملاً او را از دیگران جدا نموده، به گونه‌ای که چنین امری بر هیچ یک از کسانی که



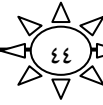
به احوال و اوضاع صحابه شناخت و آگاهی دارند، پوشیده نیست. و اما کسی که به احوال و اوضاع صحابه شناخت ندارد، شهادتش پذیرفته نمی‌شود. همچنین نفع و فایدهٔ ابوبکر برای پیامبر ﷺ و یاری دادن او در راه دین و دعوت اسلام از جانب

ابوبکر، چیزی است که وی در آن بر سایر صحابه برتری و پیشی دارد. اموری که ذکر شد، همان مقاصد و مزایای مصاحبت و رفاقت پیامبر ﷺ است و صحابه شایستگی آن را دارند که به خاطر آن بر دیگران برتری یابند. ابوبکر در این فضیلت، از لحاظ مقدار، نوع، صفت و فایدهٔ آن ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که دیگر صحابه فاقد آن هستند. و حدیثی که ابودرداء از پیامبر ﷺ روایت نموده است، بر این امر دلالت دارد؛ آنجا که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وواسانی بنفسه وماله»: «ابوبکر با جان و مالش، مرا یاری داد»^۱.

ابوبکر. یار و رفیق پیامبر ﷺ در سفر هجرت به مدینه. دلالت آیه «إلا تنصروه» بر افضل بودن ابوبکر به هفت دلیل

بدون شک فضیلتی که در سفر هجرت به مدینه برای ابوبکر حاصل شده، برای هیچ یک از صحابه حاصل نشده و این، چیزی است که قرآن، سنت و اجماع بر آن دلالت دارد. پس این فضیلت و برتری برای ابوبکر ثابت است ولی برای عمر، عثمان، علی و دیگر صحابه ثابت نیست. خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَّا نُنْصِرُهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَابِتًا ثَمِينًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ

^۱ - منهاج السنة، 4/ 234-245. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/ 464-465.



حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾! (توبه: ٤٠).

«اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکلترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت؛) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حکیم است».

با توجه به این آیه کریمه، چند فضیلت برای ابوبکر صدیق وجود دارد که عبارتند از:

۱- اینکه کافران او را بیرون کردند:

کافران پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون کردند و از عبارت «ثانی اثنین» (دومین نفر) لازم می‌آید که کافران، هم پیامبر و هم ابوبکر را بیرون کرده باشند و به همین صورت بوده و در واقع کافران هر دو را بیرون کردند. البته در حقیقت کافران همه مهاجرین را بیرون کردند همان طور که خداوند می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حشر: ٨).

^۱- ابن کثیر رحمته الله گوید: هنگامی که مشرکان قصد کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله، یا زندانی کردن و یا تبعید او را داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه دوستش از دست آنان گریخت. رفیق و دوستش، ابوبکر پسر ابوقحافه بود. پیامبر و ابوبکر به غار ثور پناه بردند و سه شبانه روز در آنجا ماندند. مشرکان به دنبال آنان رفتند و سپس به طرف مدینه حرکت کردند. ابوبکر رضی الله عنه نگران و بی‌قرار بود از اینکه مشرکان آنان را پیدا کنند و از جانب آنان اذیت و آزار متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله شود. پس پیامبر او را آرام کرد و او را دلداری نمود (تفسیر ابن کثیر، 2/ 358).



«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنها راستگویند».

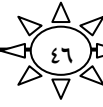
در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ (۳۹-۴۰).
 «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ و خدا بر یاری آنها تواناست. همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما، خدای یکتاست!».
 کافران بدین خاطر مسلمانان را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند که آنان نمی‌گذاشتند مسلمانان با حالت ایمان در مکه اقامت کنند و از آن طرف مسلمانان هم به هیچ وجه حاضر به ترک ایمان نبودند، از این‌رو کافران و مشرکان مکه، مسلمانان را از آنجا بیرون کردند، چون آنان مؤمن بودند^۱.

۲- اینکه ابوبکر تنها یار و رفیق پیامبر ﷺ در غار ثور بود:

کسی که همراه پیامبر ﷺ بود هنگامی که خداوند او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را از مکه بیرون کردند، ابوبکر بود. او دومین نفر بود و خدا سومین‌شان بود. فرموده «ثانی اثین» دلالت بر کمی عدد دارد، زیرا عدد یک، کمترین چیز ممکن است، پس وقتی که فقط یک نفر، همراه پیامبر ﷺ بوده باشد، این امر نشان می‌دهد که عدد یک، در نهایت قلت و کمی است.

به علاوه، در جاهایی که از میان بزرگان صحابه یک نفر با پیامبر ﷺ بوده، ابوبکر همان یک نفر بوده است؛ مانند سفر پیامبر ﷺ در هجرت به مدینه، قرار گرفتن پیامبر در میان سایبان که جز ابوبکر کسی با او نبود، و مانند خارج شدن پیامبر

^۱ - منهاج السنة، 4/33، 266 و 267.



به سوی قبائل عرب جهت دعوتشان به اسلام، که از میان بزرگان صحابه تنها، ابوبکر با او بود. کسانی که به احوال پیامبر صلی الله علیه و آله شناخت و آگاهی دارند، متفق اند که این اختصاص به مصاحبت و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله برای کس دیگری غیر از ابوبکر حاصل نشده است.^۱

۳- ابوبکر، یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بود:

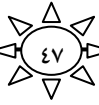
فضیلت بودن در غار ثور همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوبکر بنا به نص قرآن ثابت است. و در صحیح بخاری و صحیح مسلم در حدیثی که انس از ابوبکر صدیق روایت کرده، آمده است که او گفت: «نظرت إلى أقدم المشركين على رؤوسنا ونحن في الغار، فقلت يا رسول الله لو أن أحدهم نظر إلى قدميه لأبصرنا. فقال يا أبا بكر ما ظنك باثنين الله ثالثهما»^۲: «به قدم‌های مشرکان بر بالای سرمان در حالی که در غار بودیم نگاه کردم و گفتم: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان به زیر پاهای خود نگاه کند، بدون شک ما را می‌بیند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر، درباره دو نفری که سومین‌شان خداست، چه گمانی داری؟» این حدیث در عین اینکه اهل علم بر صحت آن اتفاق نظر دارند و آن را تلقی به قبول نموده‌اند، قرآن نیز معنای آن را تأیید می‌کند.^۳

۴- اینکه ابوبکر یار و رفیق همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله است:

^۱ - منهاج السنة، 7/4، 252-255.

^۲ - مسلم آن را به شماره 1854 روایت کرده است. و بخاری هم آن را با این لفظ روایت نموده: «كنت مع النبي صلی الله علیه و آله في الغار فرأيت آثار المشركين، قلت: يا رسول الله لو أن أحدهم رفع قدمه لرأنا، قال: ما ظنك باثنين الله ثالثهما»: «با پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بودم و نشانه‌های پاهای مشرکان را دیدم. گفتم: ای رسول خدا، اگر یکی از آنان، پایش را بلند کند، بدون شک ما را می‌بیند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: درباره دو نفری که خدا سومین‌شان است، چه گمانی داری؟»

^۳ - منهاج السنة، 4/240-241.



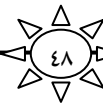
فرموده «إذ يقول لصاحبه» تنها به مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ در غار ثور اختصاص ندارد، بلکه ابوبکر یار و رفیق همیشگی پیامبر ﷺ است. کسی که کمال همنشینی با پیامبر داشته و کس دیگری در این امر با او مشارکت ندارد. پس کمال

مصاحبت و رفاقت پیامبر ﷺ به ابوبکر اختصاص دارد. این چیزی است که کسانی که از احوال پیامبر ﷺ و یارانش آگاه باشد، بدان معترفند و در آن هیچ اختلافی ندارند؛ همچنان که در حدیثی که بخاری از ابودرداء روایت نموده آمده است که پیامبر ﷺ در بخشی از آن حدیث می‌فرمایند: «هل أنتم تاركوا لي صاحبي»: «آیا شما دست از سر رفیقم بر نمی‌دارید؟» این حدیث بیان می‌دارد که پیامبر ﷺ، تنها ابوبکر را به یار و رفیق خود مختص گردانیده با وجودی که دیگران را نیز، جزو اصحاب و یاران خود قرار داده است. اما در این حدیث، پیامبر، ابوبکر را به کمال مصاحبت و همنشینی خود، مختص گردانیده است. از این‌روست که بعضی از علما گفته‌اند: فضائل ابوبکر صدیق، ویژگی‌ها و خصوصیات اوست که کسی در آن، با وی مشارکت ندارد.^۱

۵- اینکه ابوبکر، بر پیامبر ﷺ شفقت و دلسوزی نمود:

فرموده «لا تحزن» نشان می‌دهد که یار و رفیق پیامبر، بر او شفقت و دلسوزی نموده، دوستش داشته، و یار و یاورش بوده که نگرانش شده است؛ زیرا انسان در حالت ترس، نگران کسی است که دوستش دارد. نگرانی ابوبکر به نسبت پیامبر ﷺ بدین خاطر بوده که مبادا پیامبر ﷺ کشته شود و در نتیجه اسلام از بین برود. به همین خاطر هنگامی که در سفر هجرت به مدینه با پیامبر بود، یک بار در جلوی راه می‌رفت و باری دیگر در پشت سرش. پیامبر ﷺ علت این کار را از او پرسید. ابوبکر گفت: «وقتی به یاد می‌آورم که ممکن است کافران در کمین تو نشستند،

۱- همان، 4/ 245-252.



آن وقت در پیش رو قرار می‌گیرم، و وقتی به یاد می‌آورم که ممکن است کافران به دنبال تو باشند، آن وقت پشت سرت قرار می‌گیرم». احمد آن را در مبحث فضائل صحابه روایت کرده و گوید: وکیع از نافع از ابن عمر از ابن ابوملیکه برای ما نقل نموده است که: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود، ابوبکر با او بیرون رفت و به طرف غار ثور حرکت کردند. راوی گوید: ابوبکر مدام پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله و جلوی او راه می‌رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: تو را چه شده که این چنین می‌کنی؟ ابوبکر گفت: ای رسول خدا، می‌ترسم که کسی از مشرکان از پشت تو را بگیرد، از این رو پشت سر تو حرکت می‌کنم، و می‌ترسم که کسی از مشرکان از پیش رو بیاید و به تو برسد، از این رو جلویت می‌افتم. راوی گوید: هنگامی که به غار رسیدیم، ابوبکر گفت: ای رسول خدا، همچنان این کار را می‌کنم تا بر آن پیروز می‌شوم». نافع گوید که مردی از ابن ابوملیکه برای من نقل نموده که ابوبکر سوراخی را در غار دید و پایش را روی آن گذاشت و گفت: ای رسول خدا، اگر از این سوراخ گزند یا نیشی باشد، بگذار به من برسد. ابوبکر راضی نمی‌شد که در خطرات و گزندها و آسیب‌هایی که ممکن بود پیش بیاید، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، بلکه جان او را بر خود مقدم می‌داشت و حاضر بود که هر گزند و آسیبی متوجه او شود اما کمترین آسیب به پیامبر صلی الله علیه و آله نرسد. او راضی نمی‌شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شود و حال آنکه او زنده بماند، بلکه این امر را بر می‌گزید که جان و خانواده و مالش را فدای پیامبر صلی الله علیه و آله کند. و این بر هر مؤمنی واجب است و ابوبکر صدیق از همه مؤمنان بیشتر آن را عملی ساخت^۱.

۶- مشارکت نمودن با پیامبر صلی الله علیه و آله در معیت و همراهی ویژه الهی:

فرموده «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» در مشارکت نمودن ابوبکر صدیق با پیامبر صلی الله علیه و آله در این معیت و همراهی، صریح است. معیتی که مختص به ابوبکر است و نصیب هیچ یک

^۱ - منهاج السنة، 4/ 262-263.



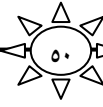
از مخلوقات نشده است. این فرموده نشان می‌دهد که خداوند با کمک و یاری کردنشان بر دشمنان، با آنان بوده است. پیامبر ﷺ خبر داده بود که: ای ابوبکر، همانا خداوند من و تو را یاری می‌دهد و ما را بر کافران یاری می‌دهد؛ یاری بزرگداشت و

محبت؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ (غافر: ۵۱).

«ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم».

فرموده «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» نهایت مدح و ستایش ابوبکر است، چون این آیه نشان می‌دهد که او از جمله کسانی است که با حالت ایمان پیامبر ﷺ را دیده؛ ایمانی که مقتضی نصرت و یاری خداوند برای او همراه پیامبر در چنین حالی است که عامه مردم در آن فروگذار شده و بی‌نصیب از یاری گشته‌اند، مگر کسی که خداوند یاری‌اش کرده باشد. به همین خاطر سفیان بن عیینه گفته است: «همانا خداوند به خاطر پیامبرش تمام مردم را نکوهش کرده بجز ابوبکر^۱. و گفته که هر کس مصاحبت و همراهی او با پیامبر ﷺ را انکار نماید، کافر گشته است، زیرا او در این صورت قرآن را تکذیب نموده است». گروه دیگری از علما مانند ابوالقاسم سهیلی و دیگران گفته‌اند: این معیت و همراهی خاص برای کسی غیر از ابوبکر ثابت نشده است. همچنین این بخش از گفته پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «ما ظنک بائین الله ثالثها»: «دربارۀ دو نفری که خدا سومین‌شان است، چه گمانی داری؟» نشان دهنده همین امر است. همان‌طور که اختصاص آن دو به معیت خاص خداوند با لفظ و ظاهر عبارت، ظاهر و آشکار است، در معنا و واقع هم ظاهر و آشکار است. به پیامبر ﷺ گفته می‌شد: «محمد رسول الله»: (محمد، رسول خدا) پس زمانی که ابوبکر بعد از او به

^۱ - ابن عساکر آن را اخراج کرده است.



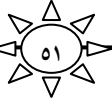
خلافت رسید، مردم به او می گفتند: «خليفة رسول الله»: (جانشین رسول خدا). آنان کلمه «خليفة» را به کلمه «رسول الله» اضافه می کردند که این کلمه هم به «الله» اضافه شده است. کلمه ای که به کلمه اضافه شده به «الله» اضافه شده، در حقیقت به خود «الله» اضافه شده است. این تعبیری که مسلمانان برای ابوبکر به کار می بردند، دقیقاً فرموده «إن الله معنا» و «ما ظنک باثنين الله ثالثهما» را محقق می سازد. هنگامی که بعد از او عمر به خلافت رسید، مردم به او می گفتند: «امیر المؤمنین»: (امیر مؤمنان) بدین صورت ویژگی ای که ابوبکر به وسیله آن از سایر صحابه جدا می شد، از بین رفت^۱.

۷- اینکه ابوبکر در حال فرو فرستادن آرامش و یاری از جانب خدا، یار و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود: خداوند متعال می فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾ (توبه: ۴۰).

«در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید، او را تقویت نمود».

اگر کسی در هنگام خطر و ترس شدید یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، به طریق اولی هنگام یاری و کمک از جانب خداوند متعال یار و رفیق اوست. پس نیازی نیست که مصاحبت و همراهی ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله در این موقع ذکر شود، چون لفظ آیه و موقعیت و حالتی که آیه در آن نازل شده، بر چنان امری دلالت دارد. هر گاه معلوم گردد که ابوبکر یار و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بوده، معلوم می گردد که آنچه در این هنگام برای پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل شده، از قبیل فرو فرستادن آرامش بر او و یاری دادن او با سپاهسانی از فرشتگان که مردم آنان را نمی دیدند، برای رفیق و همراهش هم حاصل شده است. و در این، نعمت ها و فضل بسیار بزرگتری از آنچه که برای سایر مردم حاصل می شود، برای ابوبکر حاصل شده است. و این، از بلاغت

^۱ - منهاج السنة، 4/ 242-243.



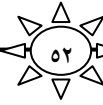
قرآن و بیان شیوا و زیبایش است^۱.

ماجرای سفر ابوبکر با پیامبر ﷺ در هجرت به مدینه

بخاری در صحیح خود از عروه و او هم از عایشه رضی الله عنها روایت نموده که وی گفت: «گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت نمودند و ابوبکر خود را برای هجرت آماده نمود^۲. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به وی گفت: آرام باش، چون من امیدوارم که به من اجازه هجرت داده شود. ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد آیا برای هجرت امیدواری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله. پس ابوبکر در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ماند تا همراه و رفیق او باشد. و به مدت چهار ماه از برگ درخت طلح به دو شتری که نزدش بود، علف داد. عروه گوید که عایشه گفت: هنگامی که روزی از روزها در اول نیم روز در خانه مان نشسته بودیم، یکی به ابوبکر گفت: این شخص، رسول خداست که با جامه‌ای خود را پوشانده و دارد می‌آید، عجیب است که در این وقت به نزد ما می‌آید. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایش باد! به خدا قسم، در این وقت برای کاری آمده است. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اجازه ورود خواست. به او اجازه داده شد و او داخل شد. هنگام دخول به ابوبکر فرمود: اینان را از نزد خود بیرون کن. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، پدرم فدایت باد اینان خانواده تو هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله همانا به من اجازه خروج از مکه داده شده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس من همراه تو هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله. ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد ای رسول

^۱ - منهاج السنة، 4 / 272. ابن قیم رحمته الله گوید: شیخ ما رحمته الله (منظورش ابن تیمیه است) می‌گفت: ضمیر موجود در آیه مذکور به پیامبر صلی الله علیه و آله و به تبع او به رفیقش بر می‌گردد. پس این در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آرامش بر او نازل شد و او بود که خداوند او را با سپاهسانی از فرشتگان یاری داد. و این امر به رفیق و همراهش هم سرایت نمود (بدائع، 4 / 112).

^۲ - در لفظ دیگری آمده است: «ابوبکر اجازه هجرت خواست...».



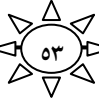
خدا، پس یکی از این دو شتر را بگیر و سوار آن شو. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در مقابل عوضی آن را می‌گیرم!^۱

ابن اسحاق گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت از مکه خارج شود، نزد ابوبکر بن ابوقحافه آمد. سپس هر دو از روزنه دیوار ابوبکر در پشت خانه‌اش، بیرون رفتند.^۲ در روایتی از بخاری آمده است: «سپس هر دو سوار شتر شدند و به راه افتادند تا اینکه به غار ثور رسیدند. آنگاه در آن پنهان شدند».^۳ و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از براء بن عازب آمده که گوید: ابوبکر رضي الله عنه از عازب، پالان شتری را به سیزده درهم خرید. ابوبکر به عازب گفت: به براء بگو که این پالان شتر را برایم بیاورد. عازب گفت: نه، این کار را نمی‌کنم تا اینکه برای ما نقل کنی که تو و رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کار کردید هنگامی که از مکه بیرون رفتید و حال آنکه مشرکان به دنبال شما بودند. ابوبکر گفت: از مکه کوچ کردیم و شب و روز در راه بودیم و نخواستیم تا اینکه به ظهر رسیدیم. نیم روز فرا رسید و راه خلوت بود و احدی در آن عبور نمی‌کرد، تا اینکه به تخته سنگ بزرگی رسیدیم که سایه داشت و هنوز خورشید بر آن نتابیده بود. در نزدیکی آن پیاده شدیم. آنگاه به طرف آن تخته سنگ آمدم و با دستم جایی را هموار و صاف کردم تا پیامبر صلی الله علیه و آله در سایه آن بخوابد. سپس پوستین را گسترانیدم و گفتم: ای رسول خدا، بخواب و من اطرافت را برانداز می‌کنم و نگهبانی می‌دهم مبادا دشمنی باشد. من اطرافش را به دقت نگاه می‌کردم که ناگهان چوپانی را دیدم که با گوسفندانش به طرف آن تخته سنگ می‌آمد و همانند ما می‌خواست در سایه آن استراحت کند. به او برخورد کردم و گفتم: تو پسر کی هستی؟ گفت: پسر مردی از قبیله قریش. نامش را برد که من آن را می‌شناختم. سپس

^۱ - بخاری آن را روایت کرده است (ک 77، ب 16 و ک 64، ب 28).

^۲ - البداية و النهاية، 3/ 177.

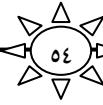
^۳ - صحیح بخاری، ک 77، ب 16.



به او گفتم: آیا در گوسفندان شیر هست؟ گفت: بله. گفتم: آیا مقداری شیر را برایم می‌دوشی؟ گفت: بله. سپس گوسفندی را گرفت. گفتم: پستانش را از مو و خاک و خاشاک پاک کن. آنگاه شیر را در کاسه‌ای که به همراهش بود برایم دوشید و آن را

پُر از شیر کرد. گفت: مشکى دارم، آن را برای رسول خدا ﷺ پر از آب می‌کنم تا از آن بنوشد و وضو بگیرد. ابوبکر گفت: پس نزد پیامبر ﷺ آمدم و دوست نداشتم از خواب بیدارش کنم. نزدیکش رسیدم دیدم که بیدار شده است. بر روی شیر، آب ریختم تا ته آن خنک شود. گفتم: ای رسول خدا ﷺ، از این شیر بنوش. پیامبر ﷺ آن قدر نوشید تا من راضی شدم. سپس فرمود: آیا وقت آن نرسیده که حرکت کنیم؟ گفتم: چرا. آنگاه بعد از ظهر به راه افتادیم. سراقه بن مالک به دنبال ما آمد در حالی که ما در زمین هموار و سخت بودیم. گفتم: ای رسول خدا، او دارد به ما می‌رسد. پیامبر ﷺ فرمود: غم مخور، چرا که خدا با ماست. آنگاه پیامبر ﷺ او را نفرین کرد. اسب سراقه تا شکمش در زمین فرو رفت و نتوانست از آن خارج شود. سراقه گفت: من می‌دانم که شما علیه من دعا کرده‌اید، اینک برای من دعای خیر کنید، چون خداوند با شما بوده که من نتوانستم به شما گزندی برسانم. آنگاه خداوند را به فریاد طلبید و نجات یافت. سپس برگشت و به هر کس می‌رسید، می‌گفت: آنچه که اینجا بوده برای شما بس است و به هیچ وجه نمی‌توانید از آن عبور کنید. پس هر کس را می‌دید، او را برمی‌گرداند. ابوبکر گفت: و به نفع ما کار را به اتمام رسانید. تا آنجا که راوی گوید که ابن شهاب گفت: عبدالرحمن بن مالک مدلجی که برادرزاده سراقه است گفت: فرستاده قریش نزد ما آمدند و دیه هر کدام از رسول خدا ﷺ و ابوبکر را مقرر کردند برای کسی که او را بکشد یا اسیرش گرداند!

^۱ - صحیح مسلم، ک 53، ح 75؛ صحیح بخاری، ک 61، ب 25؛ ک 62، ب 2 و ک 63، ب 45.



در آن شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه خارج شد، صبحش مشرکان فهمیدند که وی خارج شده و این خبر انتشار یافت. مشرکان به دنبال رهگذران فرستادند و به آنان پول هنگفتی جهت کشتن یا اسیر کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر دادند. اینکه مشرکان پول هنگفتی به کسی می‌دادند که ابوبکر را بیاورد، دلیل بر آن است که آنان رابطه محبت و دوستی ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌دانستند و فهمیده بودند که ابوبکر دشمنشان است!

ابوبکر. با تقواترین فرد امت اسلام

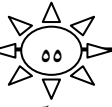
ابوبکر صدیق بنا به نص قرآن و سنت نبوی، با تقواترین فرد امت است؛ در قرآن خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾ (لیل: ۱۷-۲۰).

«به زودی با تقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می‌شود. همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود. و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست».

بسیاری از علما بر این باورند که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. ابن جریر در تفسیر خود با سند از عبدالله بن زبیر و دیگران نقل کرده که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. همچنین ابن ابوحاتم و ثعلبی از عبدالله و سعید بن مسیب روایت کرده‌اند که آیه مذکور در شأن ابوبکر نازل شده است. ابن ابوحاتم در تفسیر خود ذکر کرده است: پدرم برای ما نقل کرده که محمد بن ابوعمر عدنی برای ما نقل نمود که سفیان برای ما نقل نموده که هشام بن عروه از پدرش برای ما نقل کرده و گوید:

⁼ گویم: ماجرای هجرت به مدینه در کتاب‌های تفسیر و حدیث و سیره به تفصیل آمده است. و هدف از آوردن بخشی از ماجرا در اینجا، تنها بیان فضائل خاص ابوبکر است.

^{۱-} منهاج السنة، 4/ 257-259.



ابوبکر هفت برده‌ای که به خاطر خداوند شکنجه و اذیت و آزار می‌شدند، آزاد نمود که عبارتند از: بلال، عامر بن فهیره، نهديه و دخترش، زبیره، ام عبیس و کنیز بنی المؤمل. سفیان گوید: زبیره، زنی رومی و کنیز بنی عبدالدار بود. هنگامی که مسلمان

شد، بینایی خود را از دست داد. مشرکان گفتند: لات و عزی او را کور کرده است. او می‌گفت که من لات و عزی را قبول ندارم و به آنها کافر. سپس خداوند بینائی‌اش را به وی بازگرداند. بلال هم در حالی که زیر سنگ گذاشته شده بود و شکنجه می‌شد، ابوبکر او را خرید و آزادش کرد. مشرکان گفتند: اگر تنها یک اوقیه^۱ پردازی، او را به تو می‌فروشیم. ابوبکر گفت: اگر قیمت او را یکصد اوقیه هم قرار دهید، او را از شما می‌خرم. سفیان گوید: آنگاه این آیه درباره‌اش نازل شد: ﴿وَسَيَجْنِبُهَا الْأَتَقَى...﴾ تا آخر سوره^۲.

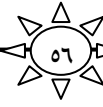
اگر به فرض گفته شود که همه صحابه مشمول این آیه هستند، باید گفت که ابوبکر مستحق‌ترین و شایسته‌ترین فرد امت است که مشمول آن شود. بنابراین او با تقواترین و برترین فرد این امت است؛ زیرا خداوند «اتقی» را همراه با صفات ابوبکر، توصیف نموده، صفاتی که او از تمام امت، کامل‌ترین آنها را داراست. این صفات در این آیات بیان شده است: ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾^۳. (لیل: ۱۸). «همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود».

^۱ - اوقیه برابر با هفت مثقال است. یا وزن چهل درم سنگ می‌باشد. (مترجم).

^۲ - ابن جوزی گوید: علما اتفاق نظر دارند که آیه مذکور درباره ابوبکر نازل شده است. (تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۸).

گویم: قبلاً ذکر شد که ابوبکر در حالی اسلام آورد که چهل هزار درهم داشت و سپس همه‌اش را در راه خدا مصرف نمود.

^۳ - «آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا مصرف می‌کند و) می‌دهد تا خویشتن را (به وسیله این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد».



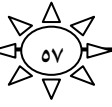
و ﴿ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْرَىٰ (١٩) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴾^١. (ليل: ١٩-٢٠).

«و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست.»

در مورد دادن مال از جانب ابوبکر باید گفت که در احادیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده که انفاق ابوبکر بهتر و برتر از انفاق دیگران است. و کمک و یاری ابوبکر در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کامل تر و بیشتر از کمک و یاری دیگران است. در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده که ایشان فرمودند: «ما نفعني مال قط كمال أبي بكر»: «هیچ مالی به اندازه مال ابوبکر به من نفع نرسانده است». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث از تمامی مال امت نفی کرده که همانند مال ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفع رسانیده باشد. پس چگونه ممکن است که اموال دیگران مشمول آیه قرار بگیرند ولی مال کسی که سودمندترین مال برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، مشمول آن قرار نگیرد؟! ابوبکر از راه صدقه و هدایا و نذر دیگران امرار معاش نمی کرد بلکه تجارت می کرد و از راه تجارت و کسب و کار خودش، امرار معاش می نمود. و هنگامی که به خلافت رسید و به خاطر مشغول شدن به امور و مصالح مسلمانان نتوانست تجارت کند، از مال خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امرار معاش می کرد که خداوند آن مال را برای ابوبکر قرار داده بود، و از مال مردم مصرف نمی نمود. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی از مال دنیا را به ابوبکر نمی داد که تنها مختص به او باشد بلکه آنچه به او می داد از غنائم جنگی بود که دیگر مسلمانان هم از آن بهره مند بودند. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر مال می گرفت و آن را بر مسلمانان انفاق می نمود. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به کار گرفته و تا جایی که معلوم است دستمزدی را به او نداده است. ابوبکر هیچ گاه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه مالی را خواسته است و نه حاجتی دنیوی، بلکه تنها علم و دانش دینی را از او خواسته است.

^١ «هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او به آن نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می باشد.»

^٢ احمد آن را اخراج کرده است. قبلاً نیز حدیث «إن أمن الناس عليّ في صحبته وماله أبوبكر» ذکر شد.



و در صلح حدیبیه زمانی که ابوبکر به عروه بن مسعود گفت: شرمگاه لات را بمک، آیا ما فرار می‌کنیم و پیامبر ﷺ را رها می‌کنیم؟! پیامبر ﷺ به ابوبکر گفت: اگر دست منت تو بر من نبود، قطعاً جوابت می‌دادم. و در مسند امام احمد آمده است:

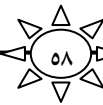
«أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ كَانَ يَسْقُطُ السُّوْطَ مِنْ يَدِهِ فَلَا يَقُولُ لِأَحَدٍ نَاوِلْنِي إِيَّاهُ، وَيَقُولُ: إِنَّ خَلِيلِي أَمَرَنِي أَنْ لَا أَسْأَلَ النَّاسَ شَيْئًا»^۱.

«ابوبکر ﷺ تازیانه از دستش می‌افتاد و به کسی نمی‌گفت که آن را به دستم بده. و می‌گفت: همانا دوستِ محبوبم مرا امر کرده که از مردم چیزی نخواهم». پس ابوبکر راجع به نعمتی که جزایش داده نمود، دورترین مردم، و راجع به نعمتی که جزایش داده نمی‌شود، اولی‌ترین و نزدیکترین‌شان بوده است. بنابراین او مستحق‌ترین و شایسته‌ترین کسی است که مشمول آیه فوق الذکر باشد. اما دربارهٔ اخلاص ابوبکر در جلب رضای پروردگارش، باید گفت که او کامل‌ترین فرد امت در این خصوص است؛ زیرا میان او و میان پیامبر ﷺ غیر از ایمان هیچ سبب دیگری وجود نداشته که ابوبکر به خاطر آن پیامبر ﷺ را دوست بدارد و مالش را خرج کند. و او پیامبر ﷺ را به خاطر رابطهٔ خویشاوندی یاری نداده آن گونه که ابو طالب، او را یاری داد. و عمل و رفتار ابوبکر کاملاً خالصانه برای خداوند متعال بود.^۲

ابوبکر. با ایمان‌ترین فرد امت اسلام

^۱ - از ابن ابوملیکه روایت است که گوید: «هنگامی که افسار از دست ابوبکر افتاد، با دست و بازویش شترش را می‌زد تا اینکه بایستد، و آنگاه افسار را برمی‌داشت. روای گوید که همراهان به وی گفتند: چرا به ما نگفتی که آن را به دستت بدهیم؟ ابوبکر گفت: همانا دوستم، رسول خدا ﷺ مرا امر کرده که از مردم چیزی نخواهم». (مسند احمد بن حنبل، 11/1، 159/5).

^۲ - منهاج السنة، 4/101، 274، 275، 276 و 376.



ایمان و یقینی که در دل ابوبکر بود، هیچ کسی در آن با او برابری نمی کند و هیچ کس نمی تواند مثل او باشد. ابوبکر بن عیاش گوید: ابوبکر در کثرت نماز و روزه بر هیچ یک از صحابه پیشی نگرفت، بلکه تنها با چیزی که در دلش جای گرفته بود، بر آنان پیشی گرفت. به همین خاطر گفته شده که اگر ایمان ابوبکر با ایمان تمام مردم روی زمین وزن شود، بدون شک ایمان ابوبکر برتری دارد. همچنان که در سنن از ابوبکر آمده که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «هل رأى أحد منكم رؤيا؟ فقال رجل أنا رأيت كأن ميزاناً نزل من السماء فوزنت أنت وأبو بكر فرجحت أنت بأبي بكر، ثم وزن أبو بكر وعمر فرجح أبو بكر، ثم وزن عمر وعثمان فرجح عمر، ثم رفع الميزان فاستاء لها رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: خلافة نبوة، ثم يؤتى الله الملك من يشاء»^۱.

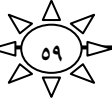
«آیا یکی از شما خواب دیده است؟ مردی گفت: من در خواب دیدم مثل اینکه ترازویی از آسمان فرو فرستاده شد و تو و ابوبکر وزن شدید که تو بر ابوبکر برتری یافتی. سپس ابوبکر و عمر وزن شدند و ابوبکر برتری یافت. سپس عمر و عثمان وزن شدند و عمر برتری یافت. سپس ترازو برداشته شد. (ابوبکره گوید): پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن اندوهگین شد و فرمود: خلافت این افراد همان جانشینی پیامبری است. پس از آن خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر کسی که بخواهد می دهد»^۲.

گواهی دادن پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کمال ایمان ابوبکر و عمر

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمودند: «بینما رجل يسوق بقرة له قد حمل عليها التفتت إليه فقالت: إني لم أخلق لهذا، ولكن إنما خلقت للحرث. فقال الناس: سبحان الله تعجباً وفزعاً. بقرة تتكلم؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: بينما راع في غنمه عدا عليه الذئب فأخذ منها شاة فطلبه الراعي حتى استنقذها منه،

^۱ - ابوداود آن را به شماره 4634 و ترمذی آن را به شماره 2288 روایت کرده اند.

^۲ - منهاج السنة، 4/ 273.



فالتفت إليه الذئب فقال له: من لها يوم السبع يوم ليس لها راع غيري. فقال الناس: سبحان الله، فقال رسول الله ﷺ: **فإني أؤمن بذلك أنا وأبو بكر وعمر، وما هما ثم**»^۱.

«در حالی که مردی، سوار بر گاوی بود، گاو، به طرف آن شخص، نگاه کرد و گفت: من، برای سواری، آفریده نشده‌ام. بلکه برای زراعت و شخم زدن، آفریده شده‌ام». مردم با تعجب و وحشت گفتند: سبحان الله، گاوی حرف می‌زند؟! و رسول الله ﷺ فرمود: همچین، گرگی، گوسفندی را گرفت و فرار کرد. چوپان، گرگ را دنبال کرد. گرگ به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانیدی. اما روز درندگان، که چوپانی بجز من، وجود ندارد، چه کسی آن را از چنگال من، نجات می‌دهد؟ مردم با تعجب گفتند: سبحان الله! آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «من و ابوبکر و عمر به این سخن، ایمان آوردیم و ابوبکر و عمر آنجا حضور نداشتند»^۲.

ابوبکر. عالم‌ترین فرد از میان صحابه و امت اسلام و زیرک‌ترین و باهوش‌ترین شان

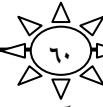
ابوبکر ﷺ در حضور پیامبر ﷺ قضاوت می‌نمود و فتوا می‌داد و پیامبر ﷺ او را تأیید می‌نمود. و این مقام عالی برای شخص دیگری غیر از او نبود. در حدیث صحیح آمده که ابوبکر در روز حنین گفت: «نه، قسم به خدا، به شیری از شیرهای خدا رو نمی‌آورد در حالی که پیامبر به خاطر دفاع از خدا و رسول خدا با دشمنان جهاد می‌کند و غنیمت آن جنگ را به تو می‌دهد. پیامبر فرمود راست

^۱- بخاری آن را در مبحث فضائل اصحاب رسول الله ﷺ روایت کرده است (ک 41، ب 4). و مسلم آن را در

مبحث فضائل صحابه، باب فضائل ابوبکر و عمر، به شماره 2388 روایت کرده است.

^۲- پیامبر ﷺ این را بدان جهت فرمود که از غلبه ایمن راستین شان و قوت یقینشان اطلاع داشت (فتح الباری، 27/7).

^۳- منهاج السنة، 4/4 و 253.



می گوید آن غنیمت را به او بده، پس او آن غنیمت را به او داد^۱. و در صحیحین از ابوسعید خدری رضي الله عنه آمده که وی گوید: «ابوبکر عالم‌ترین فرد از میان ما نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بود»^۲.

بسیاری از علما مانند منصور بن عبدالجبار سمعانی^۳ و دیگران، نقل کرده‌اند که اهل علم اتفاق نظر دارند بر اینکه ابوبکر صدیق عالم‌ترین فرد از میان امت است. این، امری واضح و آشکار است، زیرا امت اسلامی در زمان خلافت او در هر مسأله‌ای که اختلاف نظر داشته‌اند، ابوبکر با علم و ذکر دلیل از قرآن و سنت نبوی، آن را برایشان حل می‌کرد. و این به خاطر کامل بودن علم و عدالت ابوبکر صدیق و آگاهی کامل وی از ادله‌ای که اختلاف را رفع کند، می‌باشد. اغلب دلایل و براهینی که اختلاف نظر صحابه را رفع نموده، از جانب ابوبکر صدیق بوده، و تنها کمی از آن دلایل بوده که عمر یا دیگران آن را گفته باشند و ابوبکر آن را تأیید نموده باشد^۴. و

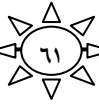
^۱ - مسلم آن را روایت کرده است. (ک 32، ح 41). و در آن حدیث آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و فرمود: هر کس یکی از دشمنان را بکشد و بر آن شاهی داشته باشد، غنیمت آن مقتول، مال اوست، راوی (ابوقتاده) گوید: من گفتم که چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟ سپس نشستم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اش را تکرار نمود. راوی گوید: من بلند شدم و گفتم: چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟ آنگاه نشستم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار سوم فرموده‌اش را تکرار نمود. من هم دوباره بلند شدم. در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوقتاده، تو را چه شده؟ من هم ماجرا را برایش نقل نمودم. آنگاه مردی از میان جماعت گفت: ای رسول خدا، او راست می‌گوید، غنیمت آن مقتول پیش من است. پس او را با دادن حقش راضی کن. در این حال ابوبکر گرفت: نه به خدا قسم! ... تا آخر حدیث».

بخاری نیز آن را روایت نموده است (ک 57، ب 18).

^۲ - این موضوع در ماجرای گریه ابوبکر خواهد آمد بدان گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله مخیر کردن بنده‌ای میان خوبی و خوشی دنیا و میان آنچه که نزد خداست، ذکر نمود.

^۳ - منصور سمعانی، و مروزی، یکی از علمای شافعی مذهب، آن را در کتابش «تقویم الأدلة» ذکر کرده است.

^۴ - این غیر از مسائلی است که بعداً ذکر می‌شود.



ابوبکر هر گاه به صحابه دستوری می‌داد، از وی اطاعت می‌کردند؛ همچنان که وفات پیامبر ﷺ را برایشان بیان نمود^۱ و آنان را بر ایمان ثابت گردانید^۲.

سپس مکان دفن پیامبر ﷺ را برایشان مشخص کرد^۳. و میراث او را برایشان

توضیح داد^۴. همچنین جنگ با مانعان زکات را برای صحابه توجیه کرد در آن موقعی که عمر ﷺ در آن دچار شک شده بود^۵. و برایشان روشن ساخت که خلافت از میان قریش است^۶. و لشکر اسامه را برای جنگ آماده نمود^۷. همچنین ابوبکر برای صحابه

^۱ - آنگاه که قسمتی از صورت مبارکش آشکار شد و گفت: «بأبي أنت وأمي طبت حياً وميتاً، وقال من كان يعبد محمداً فإن محمداً قد مات»: «پدر و مادرم فدایت باد! چه زنده و چه مرده، خوشبو هستی. و گفت: هر کس محمد را می‌پرستید، اینک محمد از دنیا رفته است...» بقية ماجرا بعداً می‌آید.

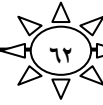
^۲ - هنگامی که برایشان سخنرانی کرد و آنان را امیدوار و تشویق نمود. که بعداً از آن سخن به میان می‌آید.

^۳ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که او گوید: «هنگامی که رسول خدا ﷺ قبض روح شد و صحابه راجع به مکان دفنش اختلاف نظر داشتند، ابوبکر گفت: فراموش نکرده‌ام آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: «ما قبض الله نبياً إلا في الموضع الذي يجب أن يدفن فيه»: «خداوند جان هیچ پیامبری را قبض نمی‌کند مگر در جایی که او دوست داشته در آنجا به خاک سپرده شود». پس او را در خانه‌اش به خاک سپردند. (ترمذی آن را در کتاب «الشئائل» اخراج کرده است. همچنین ابویعلی، ابن ماجه و نسائی آن را روایت نموده‌اند.

^۴ - اینکه هر مالی را که پیامبر ﷺ به جا گذاشته، صدقه است و از او مالی به ارث برده نمی‌شود. در ماجرای «فدک» از آن سخن به میان می‌آید.

^۵ - پس از گفتگو و استدلال ابوبکر با صحابه، برایشان روشن شد که گفته او درست است، در نتیجه گفته‌اش را پذیرفتند. همانا عبارتی که پیامبر ﷺ فرموده: «الا بحقها»: «مگر در مقابل حق آن»، فقه و دانش عمیق = ابوبکر را روشن می‌سازد؛ چون این عبارت، در مورد جنگ با مانعان زکات جهت ادای آن، صریح است، و مطابق قرآن است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ (توبه: 5) «و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید». مشرکان (عهد شکن) را هر کجا بیابید بکشید و ... تا آنجا که می‌فرماید: و زکات دادند، راه را بر آنان باز گذارید» (منهاج السنة، 3/231؛ 4/229).

^۶ - بعداً از آن سخن به میان می‌آید.



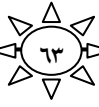
صحابه بیان کرد که خداوند بنده‌ای را میان دنیا و آخرت مخیر نموده است.^۱ و پیامبر صلی الله علیه و آله او را در اولین حجی که از شهر مدینه گذارد، به خدمت گرفت. ابوبکر مناسک و اعمال حج را دقیق‌تر از عبادات می‌دانست. اگر وسعت و فراوانی علمش نمی‌بود، پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خدمت نمی‌گرفت. ابوبکر در مکه، هنگام اولین حج، ندا سر داد که از این سال به بعد هیچ مشرکی حق زیارت خانه خدا را ندارد و هیچ برهنه‌ای نباید طواف کعبه نماید. و پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را همراه علی به حج فرستاد. علی گفت: فرمانده هستم یا مأمور؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مأمور. آنگاه ایشان، ابوبکر را فرمانده علی نمودند. بنابراین علی از جمله کسانی بود که پیامبر به وی دستور داد تا گوش به فرمان و مطیع ابوبکر باشد. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را در نماز جانشین خویش ساخت. اگر علم و فقاہت ابوبکر نمی‌بود، پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین خود نمی‌ساخت. این در حالی است که پیامبر غیر از ابوبکر کس دیگری را نه در حج و نه در نماز، جانشین خود قرار نداد. مبحث صدقه‌ای که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را فرض نموده، انس از ابوبکر آن را اخذ نموده است. که حاوی صحیح‌ترین روایات در این زمینه است^۲ و فقهاء بر آن تکیه نموده‌اند. همچنین انس بعضی از روایات منسوخ را از ابوبکر اخذ نموده است، و این نشان می‌دهد که ابوبکر عالم‌ترین فرد نسبت به احادیث ناسخ است. هیچ گفته‌ای از ابوبکر که مخالف نص قرآن و سنت باشد، به خاطر سپرده نشده، و این نهایت خبرگی و علم او را می‌رساند. خلاصه، هیچ مسأله‌ای از مسائل شریعت یافت نشده که ابوبکر در آن اشتباه نموده باشد، در حالی که دیگران در مسائل زیادی اشتباه نموده‌اند. همچنان که در جای خود به تفصیل آمده است.^۳ و بعد از او صحابه در مسائلی چند اختلاف نظر داشته‌اند؛ مانند مسأله

^۱ این موضوع در آخر کتاب خواهد آمد.

^۲ این موضوع بعداً تحت عنوان: «الصدیق أحب إلى رسول الله» می‌آید.

^۳ نگاه کنید به صحیح بخاری، ک 24، ب 37-40.

^۴ نگاه کنید به کتاب رفع الملام عن الأئمة الأعلام، اثر شیخ الاسلام ابن تیمیہ.



جد و إخوة، عمریتین^۱، عول و دیگر مسائل ارث. و در مسأله طلاق حرام، طلاق ثلاث با لفظ واحد، طلاق با لفظ البتة و دیگر مسائل طلاق اختلاف نظر داشتند. همچنین صحابه بعد از او در مسائل دیگری اختلاف نظر داشته‌اند که تا به امروز،

مسائل اختلافی میان امت اسلامی بوده است. به علاوه، در اقوالی که پس از وفات ابوبکر صدیق با وی مخالفت شده، قول و رأی او راجح‌تر از قول کسانی بوده که پس از وفاتش با وی مخالفت کرده‌اند؛ از قبیل مسأله جد و إخوة ... و جایز بودن فسخ حج به عمره با حج تمتع. از ابن عباس رضی الله عنهما به ثبوت رسیده که وی ابتدا به قرآن فتوا می‌داد، اگر حکمی را در قرآن نمی‌یافت، به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فتوا می‌داد، پس اگر آن حکم را در سنت هم نمی‌یافت، به قول ابوبکر و عمر فتوا می‌داد و قول آن دو را بر قول دیگر صحابه مقدم می‌داشت. از پیامبر صلی الله علیه و آله هم ثابت شده که ایشان فرمودند: «اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل»^۱: «خدایا، فهم و درک دین را به ابن عباس بده و علم تأویل را به او یاد بده»^۲.

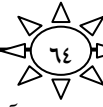
علت کمی نقل احادیث توسط ابوبکر و بزرگان صحابه

خلفای چهارگانه در تبلیغ کلیات دین و ترویج اصول دین و دنباله‌روی مسلمانان از آنان در این گونه مسائل، ویژگی‌هایی دارند که دیگران ندارند؛ مانند جمع‌آوری قرآن در مصاحف توسط ابوبکر و عمر. سپس عثمان رضی الله عنه قرآن را تنها در چند

^۳ = منظور دو مسئله از مسائل ارث است که عمر رضی الله عنه بدان فتوا داده، از این رو به «عمریتین» مشهور است. (مترجم).

^۱ - مسند احمد بن حنبل، 1/266؛ در صحیح مسلم، ک 44، ح 138 «اللهم فقهه...» آمده و در صحیح بخاری، ک 62، ب 25 «اللهم علمه الحکمة» و «اللهم علمه الکتاب» آمده است. حکمت اکتسابی در غیر نبوت است.

^۲ - منهاج السنة، 2/296؛ 3/113، 122، 124، 125؛ 4/135 - 137، 216، 217، 221 و 296. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/400.



مصحفی جمع‌آوری نمود که آن را به بعضی از کشورها فرستاد. در واقع اهتمام به جمع‌آوری قرآن و تبلیغ آن، مهمتر از بقیه مسائل است. همچنین بعضی دیگر از کارهای مهمی که تنها خلفای راشدین انجام دادند، عبارتند از: تبلیغ احکام اسلامی به مردم سایر کشورها، جهاد و مبارزه‌شان به خاطر آن، جانشین خود قرار دادن فرماندهان و علما در این خصوص، و تصدیق آنان از جانب فرماندهان و علما در آنچه که ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ کرده‌اند. و علمای دین هم تمام احکام و مسائل دینی‌ای که از خلفای راشدین گرفته‌اند، به دیگران رسانده‌اند تا اینکه دین اسلام، به صورت متواتر و آشکار و معلوم برای نسل‌های بعدی تا روز قیامت نقل شده است؛ به گونه‌ای که به وسیله آن حجت و برهان آشکار برای همه اقامه شده و راه راست دین برای همه روشن شده باشد. و به وسیله آن آشکار شده که این بزرگواران خلفای هدایت یافته پیامبر صلی الله علیه و آله هستند؛ کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علم و عمل را در میان امتش به جا گذاشتند. همچنان که آنانی که پس از صحابه آمدند و مردم به عملشان نیاز پیدا کردند، از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیث زیادی را نقل کردند که خلفای چهارگانه و بزرگان صحابه آنها را نقل نکردند؛ زیرا آنان نیازی به نقل آنها نداشتند، چون مسلمانانی که در زمان آنان بودند، این احادیث را همانند آنان می‌دانستند. به همین خاطر احادیثی از ابن عمر، ابن عباس، عائشه، انس، جابر، ابوسعید خدری رضی الله عنهم و دیگر صحابه روایت شده که از علی و عمر روایت نشده است در حالی که علی و عمر از همه اینان عالم‌تر بوده‌اند.

گذشته از آن، گاهی در نزد شخص مفضول علم قضیه معینی هست که شخص افضل آن را نمی‌داند، در نتیجه از او استفاده می‌کند و این موجب نمی‌شود که شخص مفضول به طور مطلق عالم‌تر از شخص فاضل باشد. به همین خاطر خلفای راشدین، از بعضی از صحابه علمی را دریافت کرده‌اند که خود نداشته‌اند؛ همچنان که ابوبکر علم میراث جد را از محمد بن مسلمه و مغیره بن شعبه گرفته، عمر دیه جنین و ارث دادن زن از دیه شوهرش و امثال آن را از دیگری گرفته، عثمان حدیث ماندن زنی را که شوهرش فوت کرده در خانه‌اش تا اینکه عده‌اش تمام شود، از



دیگری گرفته، و علی حدیث نماز توبه را از دیگری اخذ نموده است.^۱

ابوبکر یکی از کاتبان وحی بود

ابوبکر رضی الله عنه یکی از کاتبان وحی بود. عمر، عثمان، علی، زید بن ثابت، عامر بن فهیره، عبدالله بن ارقم، ابی بن کعب، ثابت بن قیس، خالد بن سعید بن عاص، حنظله بن ربیع اسدی، معاویه، و شرحبیل بن حسنه - خداوند از همه‌شان راضی باد! - دیگر کاتبان وحی بودند.^۲

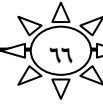
ابوبکر. پارساترین صحابه

اهل علم می‌گویند: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زاهدترین مردم در دین، ابوبکر و عمر هستند؛ زیرا ابوبکر تمام اموالی که از راه تجارت کسب کرده بود، در راه خدا خرج کرد. و هنگامی که خلافت را به دست گرفت به بازار رفت و خرید و فروش می‌کرد و کسب روزی می‌نمود. عمر و علی او را دیدند که لباس‌های خطدار در دستانش است. عمر به او گفت: کجا می‌روی؟ ابوبکر گفت: آیا گمان کرده‌ای که من معیشت

^۱ - منهاج السنة، 4/ 113، 114 و 459.

شیخ الاسلام ابن تیمیه نمونه‌های دیگری را در این زمینه ذکر کرده که من به خاطر اختصار آنها را حذف نموده‌ام. ابن تیمیه از ابن حزم نقل کرده است: در خصوص روایت حدیث و فتوا دادن از جانب ابوبکر باید گفت که وی تنها دو سال و شش ماه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی کرد. و تنها برای حج یا عمره از مدینه خارج شده، و مردم نیاز به نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله که نزدش بود، نداشتند، زیرا تمام اطرافیانش به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده بودند و تمامی آن احادیثی که نزد ابوبکر بود، می‌دانستند. او تنها یکصد و چهل و دو حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را با سند روایت نموده است (منهاج السنة، 4/ 139 و 140).

^۲ - منهاج السنة، 2/ 277. گویم: ابوبکر برای سراقه بن مالک در سفر هجرت به مدینه، بعضی از پیام وحی را نوشته است.



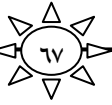
و وسیله زندگی را برای زن و فرزندانم ترک نموده‌ام؟ عمر این خبر را به ابو عبیده و مهاجرین رساند و آنان هم چیزی از بیت المال را برایش مقرر نمودند. ابوبکر، عمر و ابو عبیده را سوگند داد. آنان برایش قسم خوردند که گرفتن دو درهم در روز برایش حلال است. سپس ابوبکر، مالش را در بیت المال گذاشت و از آن به بعد از طریق بیت المال زندگی خود و خانواده‌اش را به سر می‌برد. سپس در نزدیکی وفات، به عائشه دستور داد که آنچه را از مال مسلمانان در مال او داخل شده، به بیت المال بازگرداند. عایشه، یک جامه سائیده و کهنه که پنج درهم هم نمی‌ارزید، کنیزی حبشی که به پسر ابوبکر شیر می‌داد، برده‌ای حبشی، و شتری آبکش را یافت و آنها را به عمر داد. عبدالرحمن بن عوف به عمر گفت: آیا خانواده ابوبکر این اموال را دزدیده‌اند؟ عمر گفت: نه، سوگند به پروردگار کعبه، ابوبکر در زمان حیات خود هیچ گاه به خاطر آن اموال مرتکب گناه و کاری حرام نشده و من بعد از مرگش آن را بر می‌دارم. آنگاه گفت: خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر، به راستی امیران پس از خودت را دچار سختی کردی^۱.

ابوبکر. شجاع‌ترین انسان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

شجاعت به دو معنی آمده است: یکی، دلاوری و پایداری قلب هنگام خطرات و حوادث وحشت‌انگیز. و دیگری، پیکار و مبارزه سخت جسمی، به اینکه شخص، افراد زیادی را بکشد و کشتار عظیمی را به پا کند. مبارزه، هم نیاز به تدبیر و اندیشه دارد و هم نیاز به شجاعت قلب و دلاوری و مبارزه با دست دارد. نیازی که مبارزه به تدبیر و اندیشه و شجاعت در قلب و در عقل

^۱ - منهاج السنة، 1/ 217؛ 4/ 129.

^۲ - ابن تیمیه از ابن حزم نقل کرده که ابوبکر از مال دنیا روی برتافته است. (منهاج السنة، 4/ 130) و فتح الباری، 7/ 13. زیر بن بکار عروه از عایشه روایت نموده که ابوبکر هنگامی که از دنیا رفت، هیچ دینار و درهمی را به جای نگذاشت.

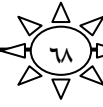


خالص دارد، بیشتر از نیازی است که به قدرت و توانایی جسمی دارد. و فضیلت شجاعت در دین تنها به خاطر جهاد در راه خداست و گرنه شجاعت در صورتی که صاحبش برای جهاد در راه خدا از آن استفاده نکند، از دو حال خارج نیست: یا آسیب و

ضرر را متوجه او می‌گرداند در صورتی که در راه پیروی از شیطان و هواهای نفسانی، آن را به کار گیرد، و یا هیچ نفع و سودی به وی نمی‌رساند در صورتی که آن را در مواردی به کار گیرد که او را به خداوند نزدیک نمی‌گرداند.

ابوبکر ﷺ شجاع‌ترین انسان بود و پس از رسول خدا ﷺ، کسی از او شجاع‌تر نبود. او از عمر شجاع‌تر بود. و عمر از عثمان و علی و طلحه و زبیر شجاع‌تر بود. این چیزی است که هر کسی که از سیرت و احوال و اوضاع آنان باخبر باشد، آن را می‌داند؛ زیرا ابوبکر اقدام به کارهای ترسناک و وحشتناکی نموده که رسول خدا ﷺ از ابتدای اسلام تا آخرش، اقدام به آن نموده است. ابوبکر در این کارها هیچ ترسی به دل راه نداد، بر وی سنگینی ننموده و هیچ گاه شکست نخورده است. او در مواقع خطرناک پیش‌روی می‌کرد و با جان خود از پیامبر ﷺ محافظت و پاسداری می‌نمود. گاهی با دستش با مشرکان جهاد می‌کرد، گاهی با زبانش و گاهی با مالش. و در تمامی اینها پیشقدم و پیش‌رو بود.

در روز بدر به تنهایی همراه پیامبر ﷺ در خیمه بود در حالی که می‌دانست دشمن قصد مکان رسول الله ﷺ را دارند. او در این موقع ثابت دل و بی‌باک و کاملاً متین و حواس جمع بود. پیامبر ﷺ را کمک و یاری و پشتیبانی می‌نمود، از او دفاع می‌کرد، و به او می‌گفت که ما به نصرت و یاری خداوند مطمئن هستیم. به سمت دشمن نگاه می‌کرد، دقت می‌کرد که آیا دشمن با مسلمانان مبارزه می‌کنند یا نه. به صف‌های مسلمانان نگاه می‌کرد تا اینکه به هم نخورده و آشفتگی در صفوف مسلمانان ایجاد نشود. و تمامی دستورات و سفارشات پیامبر ﷺ در این هنگام را



به مسلمان می‌رساند.^۱ در حدیث صحیح آمده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ فِي الْعَرِيشِ مَعَهُ الصِّدِّيقُ أَخَذَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَعْسَةً مِنَ النَّوْمِ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ مَبْتَسِماً فَقَالَ: أَبْشِرْ يَا أَبَا بَكْرٍ هَذَا جِبْرَائِيلُ عَلَى ثَنَائِهِ النَّقْعَ»: «هنگامی که رسول الله ﷺ در روز بدر به همراه ابوبکر صدیق در خیمه بود، چرت و پینکی زد. سپس با حالت تبسم بیدار شد و فرمود: مژده بده ای ابوبکر، این، جبرئیل است که بر دندان‌های جلویی‌اش گرد و غبار است». در روایت ابن اسحاق آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «أَبْشِرْ يَا أَبَا بَكْرٍ أَتَاكَ نَصْرُ اللَّهِ، هَذَا جِبْرَائِيلُ أَخَذَ بَعْنَانَ فَرَسِهِ يَقُودُهُ عَلَى ثَنَائِهِ النَّقْعَ»: «مژده بده ای ابوبکر،

^۱ در صحیح مسلم از عمر بن خطاب رضي الله عنه روایت شده که او گفت: در روز بدر رسول الله ﷺ به مشرکان نگاه کرد که آنان هزار نفرند و همراهانش سیصد و نوزده نفر بودند. آنگاه پیامبر ﷺ رو به قبله کرد سپس دستانش را بالا کشید و شروع به فریاد طلبیدن پروردگارش نمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تَعْبُدْ فِي الْأَرْضِ»: «خدایا، به آنچه که به من وعده داده‌ای، وفا کن. پروردگارا، آنچه را که به من وعده داده‌ای، به جا آر. خداوندا، اگر این جماعت از مسلمانان را از بین ببری، دیگر بر روی زمین پرستش نمی‌شوی». مدام پروردگارش را به فریاد می‌طلبید در حالی که دستانش رو به قبله بالا کشیده بود تا اینکه جامه‌اش از شانه‌هایش افتاد. ابوبکر پیش او رفت و جامه‌اش را گرفت و آن را بر شانه‌هایش گذاشت. سپس پشت سرش ایستاد و گفت: به فریاد طلبیدن پروردگارت بس است، زیرا بدون شک او به آنچه که به تو وعده داده، وفا می‌کند و آن را به جا می‌آورد. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِذْ تَسْتَعْجِلُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُبْدِكُمْ بِالْفَيْ مِنَ الْمَلَكَةِ مُرْدِفِرِكُمْ﴾ (انفال: 9) «(به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر)، از پروردگارتان کمک می‌خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یکهزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم». پس خداوند در این جنگ پیامبر ﷺ را با فرشتگان یاری داد. (صحیح مسلم، ک 32، ب 18، ص 1383 و 1384؛ صحیح بخاری، ک 64، ب 4)

^۲ از ابن عباس رضي الله عنه روایت است: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: هَذَا جِبْرَائِيلُ أَخَذَ بِرَأْسِ فَرَسِهِ عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ»: «پیامبر ﷺ در روز بدر فرمود: این جبرئیل است که سر اسبش را گرفته و وسایل جنگی بر روی آن است». (صحیح بخاری، ک 64، ب 11). ابن کثیر در کتاب البداية والنهاية، جلد 3/276، 280، 283 و 284 طرق این حدیث و راویان آن را ذکر کرده است.



نصرت و یاری خداوند شامل حالت شده؛ این جبرئیل است که افسار اسبش را گرفته و آن را می‌راند و بر دندان‌های جلویی‌اش گرد و غبار است».

سپس پیامبر ﷺ و ابوبکر بعد از آن ماجرا از خیمه خارج شدند و پیامبر ﷺ

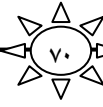
مشتی خاک به طرف کافران پرتاب کرد؛ پرتابی که خداوند در قرآن از آن سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ (انفال: ۱۷).
«این شما نبودید که آنها را کشتید؛ بلکه خداوند آنها را کشت».

ابوبکر صدیق در این هنگام با کافران مبارزه می‌کرد تا جایی که پسرش، عبدالرحمن به او گفت: در کارزار بدر تو را دیدم و از تو روی گردانیدم. ابوبکر گفت: اما اگر من تو را می‌دیدم، تو را می‌کشتم.

مسلمانان دو بار شکست خوردند؛ در جنگ أحد و جنگ حنین. براساس آنچه که در سیره‌ها و مغازی آمده، در این دو جنگ ابوبکر و عمر با پیامبر ﷺ همچنان پایداری و مقاومت کردند و به همراه مسلمانانی که شکست خوردند، آنان شکست نخوردند و تا آخر جنگیدند^۱.

هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت و بزرگترین و ناگوارترین مصیبت به مسلمانان روی آورد تا جایی که این حادثه عقل‌ها را سست گردانید: یکی وفاتش را انکار می‌کرد، یکی با دلسردی در جای خود نشسته بود، و دیگری متحیر و سرگشته مانده بود. معلوم نبود چه کسی بر او می‌گذرد و چه کسی بر او سلام می‌کند. آنان آن قدر گریه و زاری می‌کردند که با همان حالت بر پهلو می‌خفتند. آنان در نمونه‌ای از قیامت افتاده بودند. گویی که آن، قیامت صغری برگرفته از قیامت کبری بود. اکثر

^۱ - هنگامی که در جنگ أحد آن مصیبت برای پیامبر ﷺ اتفاق افتاد و مشرکان رفتند، پیامبر ﷺ ترسید که مبدا مشرکان برگردند از این رو فرمودند: چه کسی به دنبالشان می‌رود؟ هفتاد نفر به زودی پاسخ دادند که از میان آنها، ابوبکر و زبیر هم بودند. بخاری آن را از عایشه روایت کرده است. (نگا: بخاری، ک ۶۴، ب ۲۵).



بادیه‌نشینان از دین اسلام برگشتند و دلاوران‌شان خوار و دل شکسته گشتند. اما در این هنگام ابوبکر صدیق رضي الله عنه با قلبی استوار و دلی شجاع پابرجا بود و ناشکیبایی و بی‌تابی نکرد و سست و ضعیف دل نشد. به راستی خداوند صبر و یقین را در وجود او جمع کرده بود. پس، او وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را به مسلمانان اعلام کرد و به آنان خبر داد که خداوند آنچه را که نزدش بوده برای پیامبرش اختیار کرده است. و به آنان گفت: «من کان یعبد محمداً فإنَّ محمداً قد مات، ومن کان یعبد الله فإنَّ الله حی لا یموت»؛ «هر کس محمد را می‌پرستید، اینک محمد از دنیا رفته، و هر کس خدا را پرستش می‌کرد، همانا خداوند زنده است و هیچ‌گاه نمی‌میرد». آنگاه این آیه را تلاوت نمود:

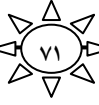
﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ^۱ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصَرََ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴).

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد».

سپس برایشان خطبه خواند. و آنان را ثابت قدم و پابرجا و استوار ساخت و آنان را دلداری و دلگرمی داد و آنان را امیدوار و تشویق کرد. انس گوید: «ابوبکر رضي الله عنه برای ما خطبه خواند و ما همانند روباه، ضعیف و ترسو بودیم. مدام ما را امیدوار و تشویق می‌کرد تا اینکه همانند شیر، شجاع و دلیر شدیم». ابوبکر با مشورت صحابه شروع به آماده کردن لشکر اسامه کرد^۱. و با مشورت آنان جهت جنگ با مرتدین کم دست به کار شد. همچنین شروع به جنگ با مانعانِ زکات نمود^۲ حتی عمر با آن همه

^۱- این موضوع در آخر کتاب بیان خواهد شد.

^۲- این موضوع در آخر کتاب بیان خواهد شد.

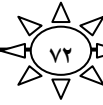


قدرت و شجاعتش به او می‌گفت: ای خلیفه رسول خدا ﷺ، با مردم مدارا کن. ابوبکر گفت: بر سر چه چیزی با آنان مدارا کنم، بر سر دین ساخته و پرداخته، یا بر سر شعر جعلی و ساختگی؟

گویم: از جمله کارهایی که شجاعت ابوبکر را می‌رساند، دفاع وی از پیامبر ﷺ بدان گاه که عقبه بن ابومعیط خواست او را خفه کند. همان طور که قبلاً ذکر شد. و قبلاً اشاره به موضع‌گیری ابوبکر در سفر هجرت شد، بدان گاه که با پیامبر ﷺ به قصد هجرت به مدینه، از مکه خارج شدند و پیامبر ﷺ زیر تخته سنگی خوابید و ابوبکر برخاست و از پیامبر ﷺ محافظت و پاسداری می‌نمود

روایت شده که وقتی به ابوبکر گفته شد: حوادث و اتفاقاتی برای تو پیش آمده که اگر برای کوه‌ها پیش می‌آمد، کوه‌ها را در هم می‌شکست و اگر برای دریاها پیش می‌آمد، دریاها را به خشم می‌آورد؛ اما تو را ندیدیم که ضعف و سستی‌ای از خود نشان دهی. ابوبکر گفت: بعد از آن شبی که همراه پیامبر ﷺ در غار ثور بودم، هیچ‌گاه ترس و وحشت به دلم راه نیافته است؛ زیرا پیامبر ﷺ هنگامی که غم و اندوه مرا دید، فرمود: «نباید نگران باشی ای ابوبکر، زیرا خداوند متعال این امر را با نزول اجلال و رحمت به عهده گرفته است»^۱.

^۱ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: «هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت، نفاق پدیدار گشت، عرب‌ها مرتد شدند، و انصار کناره‌گیری کردند. اگر آنچه برای پدرم پیش آمد، برای کوه‌های محکم و استوار پیش می‌آمد، قطعاً آنها را در هم می‌شکست». ترمذی آن را از عایشه به شماره 1023 روایت کرده است. و از ابوبکر روایت است که گوید: «بعد از آن شبی که همراه رسول الله ﷺ در غار ثور بودم، هیچ‌گاه نگرانی از چیزی به وجود من راه نیافته، و به خاطر دین اسلام اندوه و ترس برای کسی به دلم راه نیافته است؛ زیرا رسول الله ﷺ هنگامی که غم و نگرانی‌ام به خاطر او و به خاطر دین را دید، به من گفت: «هون علیک، فإن الله عزوجل قد قضی - لهذا الأمر بالنصر والتمام»: «آرام باش، زیرا خداوند - عزوجل - این امر را با یاری دادن و نزول اجلال و رحمت مقدر فرموده است». (ابن عساکر آن را اخراج کرده است. کنز العمال، 12/486).



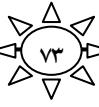
ابوبکر رضي الله عنه در عین شجاعت و دلیری فطری و خدادادی، دارای شجاعتی دینی و ایمان و یقینی قوی به خداوند - عز وجل - بود. و اطمینان و اعتمادی کامل داشت به اینکه خداوند او و مؤمنان را یاری می‌دهد. چنین شجاعتی تنها برای کسی حاصل می‌شود که قلبی قوی و دلی استوار داشته باشد. اما این شجاعت هنگام زیاد شدن ایمان و یقین، زیاد می‌شود و هنگام نقص ایمان و یقین، آن هم رو به نقص و کمی می‌رود. پس کسی که یقین داشته باشد که بر دشمنش چیره می‌شود، در این صورت بر او دلیری می‌نماید، برخلاف کسی که چنین نیست. و این امر از بزرگترین شجاعت مسلمانان و دلیری نمودن آنان بر دشمنشان است.

گذشته از این، هر انسانی که از سیرت و زندگانی صحابه باخبر باشد، می‌داند که ابوبکر از همه صحابه قلبی قوی‌تر داشته و هیچ یک از آنان در این زمینه حتی نزدیک به او هم نبوده‌اند؛ زیرا از وقتی که خداوند پیامبرش را مبعوث نموده تا زمانی که ابوبکر از دنیا رفته، او پیوسته فردی مجاهد و دلیر و شجاع و دلاور مردی بوده که هیچ گاه در جنگ با دشمنش بیم و ترسی به دل راه نداده است. بلکه حتی در هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله که دل‌های اکثر صحابه ضعیف و سست شده بود، او تنها کسی بود که آنان را ثابت قدم و استوار گردانید و آنان را دل‌داری داد. (همچنان که قبلاً این موضوع بیان شد) و در روز فتح مکه هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله داخل مکه شد، ابوبکر به عنوان سردسته مهاجرین در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله بود و اسید بن حضیر به عنوان سردسته انصار در سمت چپ پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^۱

ابوبکر. محبوب‌ترین انسان در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

از عمرو بن عاص رضي الله عنه روایت است: «أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بَعَثَهُ عَلَي جِيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، فَأَتَيْتَهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: عَائِشَةُ. قُلْتُ مَنْ الرِّجَالُ؟ قَالَ: أَبُو بَكْرٍ. فَقُلْتُ

^۱ - منهاج السنة، 4/ 164-167، 262، 285 و 286. با کمی اختصار در بعضی جاها و پس و پیش نمودن بعضی از مطالب آن.



ثم من؟ قال: ثم عمر بن الخطاب فعد رجلاً^۱.

«پیامبر ﷺ او را بر سر لشکر ذات السلاسل فرستاد. پس نزد پیامبر ﷺ آمدم و گفتم: چه کسی برای تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه. گفتم از میان مردان

چه کسی برای تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: پدرش. گفتم بعد از او چه کسی؟ فرمود: سپس عمر بن خطاب. و چند مرد دیگری را نام برد.»

در احادیث «مخاله»^۲ که به حد تواتر رسیده، آن گونه که در صحیح بخاری و صحیح مسلم است، از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گوید: «پیامبر ﷺ برای مردم خطبه خواند و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ خَيْرٌ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ:» «همانا خداوند متعال بنده‌ای را میان دنیا و میان آنچه که نزد خداست، مخیر کرده و او آنچه را که نزد خداست، انتخاب نموده است». آنگاه ابوبکر گریه کرد و گفت: با پدر و مادرمان فدایت شویم! ابوسعید خدری گوید: آن کسی که میان دنیا و آنچه که نزد خداست، مخیره شد، رسول الله ﷺ بود، و ابوبکر از همه ما عالم‌تر به آن بود. آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَا تَبْكُ إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلِيٌّ فِي صَحْبَتِهِ وَمَالَهُ أَبُوبَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتَ مَتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَاتَّخَذْتَ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا^۳ وَلَكِنْ أَخُوهُ الْإِسْلَامِ وَمُودَتُهُ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ بَابَ إِلَّا سَدَّ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ^۴».

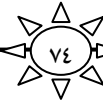
«ای ابوبکر! گریه نکن». سپس افزود: همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان امتم، کسی را بعنوان دوست صمیمی،

^۱ - صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ صحیح مسلم، ک 44، ح 8.

^۲ - مخالّه به معنای رابطه دوستی خالص و صمیمانه کسی با دیگری است (مترجم).

^۳ - از آنجایی که دوستی خالص و صمیمانه، مستلزم کمال محبت و در برگرفتن تمام قلب است، از این رو پیامبر ﷺ صلاح ندانست که مخلوقی را به عنوان خلیل و دوست صمیمی خود برگزیند.... (منهاج السنة، 3/ 88).

^۴ - صحیح بخاری، ک 8، ب 80 و ک 62، ب 5؛ صحیح مسلم، ک 44، ح 2-7.



انتخاب می‌کردم، حتماً ابوبکر را انتخاب می‌کردم. اما دوستی و اخوت اسلامی، کافی است». آنحضرت صلی الله علیه و آله در پایان، فرمود: «تمام درهایی را که به مسجد باز شده‌اند، ببندید جز دروازه خانه ابوبکر رضي الله عنه را».

همچنین بخاری این حدیث را از طریق ابن عباس بدین صورت روایت کرده که بن عباس رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در بیماری وفات، در حالی که پارچه‌ای به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «إنَّ لیس من الناس أحد أمن علی فی نفسه وماله من أبی بکر بن أبی قحافه ولو كنت متخذاً من أمتی خلیلاً لاتخذت أبابکر خلیلاً، ولكن خلة الإسلام أفضل، سدوا عني كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة أبی بکر» وفي رواية: «ولكن أخي وصاحبي»^۱.

«ای مردم! همانا ابوبکر بیشتر از همه مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از میان شما، کسی را بعنوان دوست خالص، انتخاب می‌کردم، حتماً ابوبکر رضي الله عنه را برمی‌گزیدم. اما دوستی اسلامی از هر گونه دوستی دیگر، بهتر است». و افزود: «همه دريچه‌هایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندید جز دريچه خانه ابوبکر رضي الله عنه را».

گویم: ابن تیمیه رحمته الله بقیه احادیث و روایات راجع به موضوع «مخاله» را ذکر کرده و سپس می‌گوید: تمامی این نصوص، مختص بودن ابوبکر به فضائل و برتری‌های همنشینی و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و به جای آوردن تمامی حقوق آن را نشان می‌دهند، چیزی که کس دیگری از آن بهره‌مند نیست. این ویژگی برای ابوبکر تا آنجا رسیده که اگر رابطه دوستی خالص و صمیمانه با مخلوق ممکن می‌بود تنها ابوبکر مستحق آن می‌بود که خلیل و دوست صمیمی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. اما چون دوستی خالص مستلزم نهایت و کمال محبت است، از این رو چنین رابطه‌ای تنها با خداوند درست است.

^۱ - صحیح بخاری، ک 8، ب 8 و ک 62، ب 5.



این نصوص صراحتاً بیان می‌دارند که ابوبکر محبوب‌ترین و بهترین انسان در نزد پیامبر ﷺ بود.^۱

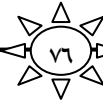
حمایت پیامبر ﷺ از ابوبکر

آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ از ابوبکر حمایت و جانبداری می‌نمود و مردم را از رویارویی و نزاع با وی، نهی می‌کرد. بخاری از ابودرداء رضی الله عنه روایت کرده که او گوید: «نزد پیامبر ﷺ نشسته بودم .. دنباله حدیث را ذکر می‌کند.^۲ و در آن آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَكَلَّمْتُمْ: كَذِبًا وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صِدْقًا، وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي. فَمَا أَوْذَى بَعْدَهَا»^۳: «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث

^۱ - منهاج السنة، 4/ 253 و 254.

^۲ - این حدیث در مبحث «پیشی گرفتن ابوبکر در اسلام آوردن»، ذکر شد.

^۳ - گویم: برای ابوبکر و ربیع بن کعب اسلمی، ماجرای مشابهی با این ماجرا اتفاق افتاده است؛ در مسند ربیع آمده که او گوید: «به پیامبر ﷺ خدمت می‌کردم و او در عوض، زمینی را به من داد و زمینی را هم به ابوبکر داد. روزگار سپری شد و روزی از روزها با ابوبکر بر سر درخت خرما و میوه‌اش اختلاف پیدا کردیم. ابوبکر گفت: آن خوشه در محدوده زمین من است و بنابراین متعلق به من است، و من گفتم: نه، در محدوده زمین من است و بنابراین متعلق به من است. در نتیجه بین من و ابوبکر جر و بحث و نزاع بود. او حرفی به من زد که برایم ناخوشایند بود. بعداً پشیمان شد و به من گفت: ای ربیع، تو هم حرفی مثل آن به من بگو تا آن را تلافی کرده باشی. گفتم: این کار را نمی‌کنم. ابوبکر گفت: یا این کلمه را به من می‌گویی، و یا اینکه از رسول الله ﷺ برای این کار یاری می‌خواهم. گفتم: این کار را نمی‌کنم. ربیع گوید: ابوبکر زمین را ترک کرد و به نزد پیامبر ﷺ رهسپار شد، من هم به دنبالش رفتم. کسانی که تازه اسلام آورده بودند، آمدند و گفتند: خدا به ابوبکر رحم کند به خاطر چه از رسول الله ﷺ علیه تو کمک می‌گیرد در حالی که او بود که آن کلمه ناخوش را به تو گفت. گفتم: آیا می‌دانید این مرد کیست؟ این، ابوبکر است: دومین نفر در غار ثور، و ریش سفید و بزرگمرد اسلام. شما را برحذر می‌دارم از اینکه چنین حرف‌هایی بزنید. او با این حرف‌هایی که می‌زنید، می‌بیند که شما



کرد و شما در جواب دعوت من گفتید: دروغ می‌گویی، ولی ابوبکر گفت: راست می‌گویی. او با جان و مالش مرا یاری داد. پس آیا دست از سر رفیق من بر نمی‌دارید؟ آیا دست از سر رفیق من بر نمی‌دارید؟ ابوبکر بعد از آن دیگر هیچ گاه مورد اذیت و آزار قرار نگرفت».

ابوبکر هیچ گاه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله بدی نکرد

در هیچ جای قرآن نیامده که خداوند ابوبکر را سرزنش نماید. و ابوبکر هیچ گاه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله بدی نکرده است. بلکه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان در

= مرا علیه او یاری می‌کنید، آنگاه ناراحت می‌شود و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رود و او هم به خاطر ناراحتی‌اش خشمگین می‌شود و خداوند هم به خاطر خشم و ناراحتی آن دو، خشمگین می‌شود؛ در نتیجه ربیعه نابود می‌شود. گفتند: پس چه دستوری به ما می‌دهی؟ گفتم: برگردید. آنگاه ابوبکر به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله روانه شد و من هم با احتیاط و یواشکی او را دنبال کردم تا اینکه خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و ماجرا را برایش بازگو = نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را رو به من بلند نمود و فرمود: ای ربیعه، چه چیزی برای تو و ابوبکر صدیق پیش آمده؟! گفتم: ای رسول خدا، ماجرا چنین و چنان بود. او حرفی به من زد که برایم ناخوشایند بود و سپس به من گفت: آنچه را که به تو گفته‌ام، به من بگو تا آن را تلافی کرده باشی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوب، حرفش را رد مکن و در جوابش بگو: خدا تو را ببخشد ای ابوبکر، آنگاه ابوبکر رو به آن طرف کرد در حالی که می‌گریست». (طبرانی آن را از ربیعه اسلمی روایت کرده است). ابن حجر هبثی در کتاب «مجمع الزوائد» گوید: در اسناد این روایت، مبارک بن فضاله وجود دارد که حدیثش، حسن است و بقیه راویان آن، اهل ثقه و مورد اعتمادند. (مجمع الزوائد، 9/45). امام احمد نیز این حدیث را روایت کرده و در آن بعد از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: «ولی در جوابش بگو: خدا تو را ببخشد ای ابوبکر»، عبارت: «آنگاه گفتم.... تا آخر» آمده است. (فتح الباری، 7/26).



یکی از خطبه‌هایش فرمودند: «أیها الناس اعرفوا لأبي بكر حقه؛ فإنه لم یسؤنی قط»^۱.
 «ای مردم، قدر ابوبکر را بدانید و حقش را مراعات کنید، زیرا او هیچ گاه در حق من بدی نکرده است»^۲.

دختر ابوبکر (عایشه). محبوب‌ترین همسر در نزد پیامبر ﷺ

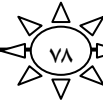
پیامبر ﷺ با دختر ابوبکر ازدواج نمود. و او از میان تمام همسران پیامبر ﷺ، در نزد او از همه محبوب‌تر بود. این چیزی است که هیچ یک از صحابه بجز عمر رضی الله عنه، از این فضیلت بهره‌مند نیست؛ اما دختر عمر، حفصه به پای عایشه نمی‌رسید، بلکه حتی پیامبر ﷺ حفصه را طلاق داد و سپس به او رجعت نمود. هنگامی که سوده نوبت همبستری خود را با اجازه پیامبر ﷺ به عایشه داد، پیامبر ﷺ دو شب نزد عایشه می‌رفت^۳. پس نسبت خویشاوندی ابوبکر با پیامبر به گونه‌ای بود که هیچ

^۱ از سهل بن یوسف بن سهل بن مالک از پدرش، و او هم از پدر بزرگش که برادر کعب بن مالک است، روایت شده که وی گفته است: «هنگامی که رسول الله ﷺ از حجة الوداع برگشت، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: «أیها الناس إن أبابکر لم یسؤنی قط»: «ای مردم، همانا ابوبکر هیچ گاه در حق من بدی نکرده است». ابن منده آن را اخراج کرده و گفته که این حدیث، غریب است و تنها از این طریق روایت شده است (کنز العمال، 12/504).

طبرانی از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت کرده که او گوید: «هنگامی که پیامبر ﷺ از حجة الوداع برگشت، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: «أیها الناس إن أبابکر لم یسؤنی قط فاعرفوا له ذلک، أیها الناس إنی راض عنه وعن عمر، و عثمان، و علی، و طلحة، و الزبیر، و سعد، و عبدالرحمن بن عوف و المهاجرین الأولین فاعرفوا ذلک لهم»: «ای مردم، همانا ابوبکر هیچ گاه در حق من بدی نکرده است، پس قدرش را بدانید و شما هم در حق او بدی نکنید. ای مردم، همانا من از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف و مهاجرین اولین راضی و خشنودم، پس شما هم قدرشان را بدانید و از آنان راضی و خشنود باشید».

^۲ - منهاج السنة، 4/64.

^۳ - آن چنان که در صحیح بخاری، ک 67، ب 98؛ و صحیح مسلم، ک 17، ب 14 آمده است.



یک از صحابه چنان نبودند. از پیامبر صلی الله علیه و آله راستگو به ثبوت رسیده که فرمودند: «فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام»^۱.

«فضل و برتری عایشه بر سایر زنان همانند فضل و برتری ترید گوشت بر سایر غذاهاست».

و در حدیث صحیحی که عمرو بن عاص آن را روایت کرده، آمده است که او گفت: «قلت يا رسول الله أي النساء أحب إليك؟ قال: عائشة»^۲.
«گفتم ای رسول خدا، کدام یک از زنان در نزد تو از همه محبوبتر است؟ فرمود: عایشه».

عایشه همدم و همنشین و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در اواخر نبوت و کامل شدن دین اسلام بود، از این رو درجه والایی از علم و ایمان برایش حاصل شده که برای کسانی که تنها در آغاز نبوت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، حاصل نشده است؛ زیرا عایشه بیشتر از همه به امت اسلام نفع رسانیده و علوم دینی و سنت‌هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله را به امت اسلام رسانیده که دیگران آن را نرسانده‌اند^۳.

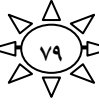
اهل سنت بر بزرگداشت و احترام و دوستی عایشه اتفاق نظر دارند. همچنین متفق‌اند که در میان زنان پیامبر صلی الله علیه و آله، مادران مؤمنان، عائشه در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از همه‌شان محبوب‌تر بوده و در نزد مسلمانان از همه‌شان احترام بیشتری دارد. در حدیث صحیح آمده است: «مسلمانان به وسیله هدایایی که به یکدیگر می‌دادند، می‌خواستند که روزگاری همانند روزگار عایشه داشته باشند، چون می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله تا چه حدی به او محبت می‌ورزید. تا جایی که همسرانش بر آن رشک

^۱ صحیح بخاری، ک 62، ب 30؛ صحیح مسلم، ک 42، ب 13.

^۲ تخریج آن قبلاً ذکر شد.

^۳ ابن تیمیه رحمته الله آن را در مبحث «برتری میان او و خدیجه» آورده است.

^۴ صحیح بخاری، ک 62، ب 30.



می‌بردند و فاطمه رضی الله عنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا به او بگویند: همسرانت از تو می‌خواهند که در حق دختر ابوبکر عدالت را رعایت نماید، و بیش از حد به او محبت نرزد. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه گفت: آیا دوست نداری آنچه را که من دوست

دارم؟ فاطمه گفت: چرا دوست دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس عایشه را دوست بدار. این حدیث در صحیح بخاری و مسلم وجود دارد.^۱ همچنین در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا عائشة هذا جبرئیل یقرأ علیک السلام قالت: وعلیه السلام ورحمة الله، تری ما لا نری»^۲: «ای عایشه، این جبرئیل است که بر تو سلام می‌کند. عایشه گفت: سلام و رحمت خداوند بر او باد! تو چیزی را می‌بینی که ما نمی‌بینیم». و پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری‌اش که در آن فوت نمود می‌گفت: «أین أنا الیوم»^۳: «امروز من کجایم؟» خواست در نزد عایشه بماند.^۳ سپس از همسرانش اجازه گرفت که هنگام بیماری در خانه عایشه باشد. پس در خانه او بیمار شد و در آنجا ما بین بالای سینه و گردن عایشه و در دامن او وفات یافت.^۴ عایشه رضی الله عنها شخصی پر خیر و برکت برای امت پیامبر صلی الله علیه و آله بود تا جایی که اسید بن حضیر هنگامی که خداوند آیه تیمم را به سبب عایشه نازل فرمود، گفت: «ای خاندان ابوبکر، این اولین خیر و برکت شما نیست (بلکه شما خیر و برکت زیادی داشته‌اید)، هیچ گاه امر ناخوشایندی برای تو پیش نیامده مگر آنکه خداوند در آن، خیر و برکتی را برای مسلمانان قرار داده است»^۵. قبل از این آیه، آیات تبرئه عایشه از آن تهمت‌هایی که تهمت زنان به او بستند، نازل شد که خداوند با نازل کردن این آیات، عایشه را از بالای هفت طبقه آسمان هم مبرا نمود و او را از حمایت

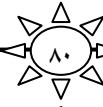
^۱ - صحیح مسلم، شماره 2442.

^۲ - صحیح بخاری، ک 62، ب 30؛ صحیح مسلم، ک 42، ح 2447.

^۳ - صحیح بخاری، ک 62، ب 30؛ صحیح مسلم، ک 42، ح 2443.

^۴ - صحیح مسلم، شماره 2443؛ صحیح بخاری در چندین باب. (نگاه کنید به جامع الأصول، 11/62-68).

^۵ - صحیح بخاری، ک 62، ب 30.



شدگان و نگهدارشدگان از فساد قرار داد^۱.

ایمان آوردن خویشاوندان و نزدیکان ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله، از ویژگی‌های ابوبکر است.

پدر ابوبکر بنا به اتفاق همه به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد. همچنین مادرش، فرزندان و نوه‌هایش همگی به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند. ابوقحافه در مکه انسان بزرگی بود و در سال فتح مکه اسلام آورد که ابوبکر او را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورد در حالی که سر و ریشش همانند گیاه «درمنه» سفید بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لو أقررت الشيخ مكانه لأتيناها»: «کاش این مرد ریش سفید جایش می‌نشاندی (و زحمت را به او نمی‌دادی)، حتماً ما پیش او می‌رفتیم». پیامبر صلی الله علیه و آله این را به خاطر اکرام و بزرگداشت ابوبکر فرمود^۲.

در میان صحابه چه زن و چه مرد کسی نبوده که پدر و مادر و فرزندان و نوه‌هایش اسلام آورده باشند و با حالت ایمان به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشند بجز ابوبکر. پس محمد بن عبدالرحمن بن ابوبکر بن ابوقحافه، هر چهار نفرشان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌اند. همچنین عبدالله بن زبیر بن اسماء دختر ابوبکر، همه‌شان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و همراه او بودند. و ام‌الخیار هم به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد. پس اینان اهل خانه ایمان بودند که منافقی در میانشان نبود. چنین امری برای کسی غیر از ابوبکر شناخته نشده است. می‌گفتند: ایمان، خانه‌هایی دارد و نفاق هم خانه‌هایی. پس خانه ابوبکر از خانه‌های ایمان است و خانه بنوالنجار هم که

^۱ - منهاج السنة، 2/ 228، 233، 241 و 242؛ 4/ 208.

^۲ - بزار از ابوبکر صدیق رضي الله عنه روایت کرده که او گوید: «ابوقحافه را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بردم. ایشان فرمودند: «چرا این مرد ریش سفید را رها نکردی تا من نزدش می‌رفتم؟» ابوبکر گفت: بلکه سزاوارتر آن است که او نزد شما بیاید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا ما او را نزد خود، به خاطر بزرگیها و نیکی‌های پسرش نگه می‌داریم». (مسند احمد بن حنبل، 3/ 160).



انصار بودند، از خانه‌های ایمان است^۱.

احترام گذاشتن ابوبکر به خویشاوندان و نزدیکان پیامبر ﷺ

ابوبکر ﷺ از همه مسلمانان بیشتر حقوق خویشان و خانواده پیامبر ﷺ را مراعات می‌نمود و به آنان احترام می‌گذاشت؛ زیرا محبت زیاد او به پیامبر ﷺ، موجب سرایت حب و دوستی‌اش به خانواده پیامبر ﷺ شده بود، چون رعایت حقوق اهل بیت پیامبر ﷺ و احترام به آنان، از جمله مواردی بود که خدا و رسولش بدان امر کرده‌اند؛ در صحیح مسلم آمده که پیامبر ﷺ در غدیر - که میان مکه و مدینه واقع شده است - برای اصحاب و یارانش خطبه خواند و فرمود: «أذكركم الله في أهل بيتي»^۲: «در مورد اهل بیتم، خدا را به یاد داشته باشید و نسبت به آنان تقوای خدا را پیشه کنید». و در سنن ابن ماجه آمده که آن حضرت فرمودند: «و الذي نفسي بيده لا يؤمنون حتى يحبوكم لله ولقرايتي»^۳: «سوگند به کسی که جانم در

^۱- طبرانی از موسی بن عقبه روایت نموده که او گفت: «هیچ چهار نفری را نمی‌شناسیم که خودشان و پسرانشان با حالت ایمان به خدمت پیامبر ﷺ رسیده باشند، غیر از این چهار نفر: 1) ابوقحافه 2) پسرش، ابوبکر 3) پسر ابوبکر، عبدالرحمن 4) ابوعتیق، پسر عبدالرحمن که نامش محمد است». و ابن منده و ابن عساکر از عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند که او گفت: «پدر هیچ يك از مهاجرین اسلام نیاورد بجز ابوبکر». (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 107).

^۲- منهاج السنة، 4/ 208 و 230.

^۳- مسلم آن را روایت نموده است. (ک 44، ح 36).

^۴- ابن ماجه آن را در مقدمه در مبحث فضیلت عباس بن عبدالمطلب، به شماره 140 از زبان خود عباس بن عبدالمطلب روایت نموده که وی گفت: ما به چند نفر از افراد قریش برخورد کردیم در حالی که با هم حرف می‌زدند. به محض اینکه ما را دیدند، سخنان را قطع کردند. ما این جریان را برای رسول الله ﷺ بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «ما بال أقوام يتحدثون فإذا رأوا الرجل من أهل بيتي قطعوا حديثهم، والله لا يدخل قلب»

دست اوست، آنان ایمان ندارند مگر آنکه شما را به خاطر خدا و به خاطر رابطه خویشاوندی با من، دوست بدانند». ابوبکر صدیق رضي الله عنه می گفت: «محمد صلى الله عليه وآله را درباره اهل بیتش مراعات و محافظت کنید و آنان را اذیت نکنید»^۱. و در جای دیگری گفته است: «به خدا قسم، بیشتر دوست دارم که صله رحم را در حق خویشان و نزدیکان رسول الله صلى الله عليه وآله به جای آورم تا خویشان و نزدیکان خودم»^۲. همچنین عمر رضي الله عنه با خویشاوندان و خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله چنین رفتاری داشته است؛ زیرا ابوبکر و عمر در زمان خلافتشان همیشه علی و سایر افراد بنی هاشم را مورد اکرام و احترام قرار می دادند و آنان را بر سایر مردم مقدم می داشتند. اما راجع به این آیه که خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۳. (شوری: ۲۳).

«این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان نوید می دهد، بندگانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، بگو: در برابر آن از شما پاداش و مزدی نمی خواهم مگر آن که به خاطر خویشاوندی ام مرا دوست داشته باید (یعنی: بلکه

⁼ رجل الإيمان حتى يحبهم الله ولقرابتهم مني»: «چرا افرادی با هم حرف می زنند و هر گاه کسی از اهل بیتم را می بینند، حرفشان را قطع می کنند؟ به خدا قسم، ایمان داخل قلب کسی نمی شود مگر آنکه آنان را به خاطر خدا و به خاطر رابطه خویشاوندی با من، دوست بدارد». (نگاه کنید به: کنز العمال، 462/13).

^۱- بخاری آن را روایت کرده است. (ک 62، ب 12). ابوبکر آن را وقتی گفت که برای مردم خطبه می خواند.

^۲- بخاری آن را روایت کرده است. (صحیح بخاری، ک 62، ب 12).

گویم: بعداً در ماجرای بیعت علی می آید که ابوبکر به تنهایی به خانه علی رفت و بنی هاشم هم آنجا بودند. آنگاه ابوبکر فضایل آنان را برایشان خاطر نشان ساخت و آنان هم فضایل ابوبکر را برایش خاطر نشان ساختند و با او بیعت کردند در حالی که ابوبکر تنها خودش در نزد آنان بود. و این، نهایت اکرام و احترام ابوبکر به آنان را می رساند.

^۳- «بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلامی به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عائد خودتان می گردد)».

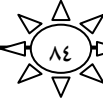


آنچه از شما می‌طلبم، مودت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد، پس فقط صله و پیوندی را که میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من

عجولانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم)، هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی عمل او می‌افزایم، خداوند آمرزگار شکرگذار است».

باید گفت که در صحیح بخاری و مسلم از سعید بن جبیر روایت شده که وی گوید: از ابن عباس درباره این آیه سؤال شد. من گفتم: یعنی محمد ﷺ را درباره خویشاوندان و نزدیکانش اذیت نکنید. ابن عباس گفت: عجله کردی، زیرا هیچ طایفه‌ای از قریش نیست مگر آنکه رسول الله ﷺ با آنان خویشاوند است. معنی آیه این است که در برابر آن دعوت، از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم، بلکه تنها از شما می‌خواهم که رابطه خویشاوندی‌ای که میان من و شماست، محفوظ نگه دارید.^۱ پس پیامبر ﷺ از مردمانی که از همان ابتدا به سویشان فرستاده شده می‌خواهد که صله رحم او را به جای آورند و بر او تجاوز و ستم نکنند تا اینکه رسالت و پیام پروردگارش را به مردم ابلاغ کند. آیه نگفته که بجز دوستی و یاری با خویشاوندان. بدون شک محبت اهل بیت پیامبر ﷺ واجب است، اما وجوب آن به وسیله این آیه

^۱ صحیح بخاری، ک 61، ب 1. ابن کثیر (رحمته الله) گوید: آیه «قل لا أسئلكم عليه أجر إلا المودة في القربى» به این معنی است که ای محمد، به این مشرکان از کفار قریش بگو: در برابر این دعوت و خیرخواهی‌ام برای شما، مالی را نمی‌خواهم که به من بدهید بلکه تنها از شما می‌خواهم که شرتان را از من دور کنید و مرا بگذارید تا رسالت‌ها و دستورات پروردگارم را به مردم ابلاغ نمایم. اگر مرا یاری نمی‌کنید حداقل مرا اذیت نکنید به خاطر قرابت و خویشاوندی‌ای که میان من و شماست. سپس ابن کثیر حدیثی را که بخاری روایتش کرده، و همچنین اقوالی که درباره آیه گفته شده، ذکر کرده است. (نگاه کنید به: تفسیر ابن کثیر، 4/112).



ثابت نشده، بلکه به وسیله دو حدیث قبلی ثابت شده است^۱.

اختلاف بر سر قضیه «فدک» با نص پیامبر صلی الله علیه و آله مرتفع شده است

بخاری از عروه و او هم از عایشه روایت نموده که فاطمه رضی الله عنها و عباس پیش ابوبکر رفتند و ارث خود را از فدک از ابوبکر مطالبه نمودند. ابوبکر گفت: «سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: لا نورث ما ترکنا صدقة»^۲.

«از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم می گفت: ما از خود ارثی به جا نمی گذاریم و آنچه بعد از خود به جا می گذاریم، صدقه محسوب می شود (و باید به نیازمندان داده شود)».

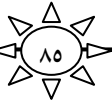
اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از خود ارث به جا نگذاشته، با سنت مسلم و قطعی و با اجماع صحابه ثابت شده است. و هر یک از این دو دلیل، قطعی و مسلم است و این گمان که حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه، عموم است این امر را رد نمی کند. و اگر عموم هم باشد، عموم مخصوص است ... به همین خاطر هیچ یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بر مطالبه ارث خود اصرار ننموده، و عموی پیامبر، عباس هم بر مطالبه میراث خود اصرار ننموده است. و هر کس ارثی را مطالبه کرده باشد و بعداً از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع حاصل نموده باشد، از خواست خود منصرف شده است. این امر در زمان خلفای راشدین تا هنگام خلافت علی رضی الله عنه به همین منوال بوده، و علی چیزی از آن را تغییر نداد و ترکه پیامبر صلی الله علیه و آله را میان وارثین تقسیم ننمود. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا یقتسم ورثتی دیناراً ولا درهماً ما ترکت بعد مؤنة نسائی ومؤنة عاملي فهو صدقة»^۳.

«میراث و ترکه من چه دینار باشد و چه درهم، میان وارثین تقسیم نمی شود بلکه

^۱ - منهاج السنة، 28/4 و 298.

^۲ - صحیح مسلم، ک 32، ح 49-54.

^۳ - صحیح مسلم، ک 32، ح 49، 50 و 55.



آنچه را به جا می‌گذارم بعد از مخارج همسران و خدمتکارم، صدقه محسوب می‌شود (و باید به نیازمندان داده شود)». و در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره آمده که او از پیامبر ﷺ روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «لا نورث ما ترکنا فهو صدقة»:

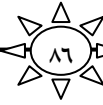
«آنچه را که ما، پیامبران بعد از خود به جا می‌گذاریم، ارث نیست که میان وارثین تقسیم شود، بلکه صدقه است (و باید به نیازمندان داده شود)».

بخاری آن را از جماعتی از جمله ابوهریره روایت نموده^۱، و مسلم آن را از ابوهریره و دیگران روایت کرده است^۲. پس همانا خداوند متعال پیامبران را محفوظ کرده از اینکه اموال دنیوی را به عنوان ارث از خود به جا بگذارند، تا اینکه برای افرادی که به دنبال پیدا کردن عیب و نقصی از نبوتشان هستند، این شبهه را ایجاد نکند که آنان به دنبال دنیا و متاع دنیوی بوده‌اند و آن را برای وارثین خود به ارث گذاشته‌اند.

تازه، ابوبکر و عمر از بیت المال مسلمانان چند برابر آنچه که پیامبر ﷺ به جا گذاشته بود، به خویشاوندان و نزدیکان وی داده‌اند. و به فرض اگر فدک ارث هم باشد - هر چند که این باطل است - در این صورت همانا آنچه که ابوبکر از آنان گرفته تنها دهات کوچکی بوده است. و مالی که پیامبر ﷺ از خود به جا گذاشته، ابوبکر و عمر از آن هیچ نفع و استفاده‌ای نبرده‌اند، بلکه عمر آن را تحویل علی و عباس که خویشاوند پیامبر ﷺ بوده‌اند، داده و ابوبکر و عمر با آن مال چنان کردند که پیامبر ﷺ کرده بود. این چیزی است که موجب منتفی شدن تهمت و افترا از آنان می‌شود؛ زیرا هیچ دلیل و برهانی نیست مبنی بر اینکه ابوبکر و عمر واجبی را

^۱- صحیح بخاری، ک 57، ب 1.

^۲- صحیح مسلم، ک 56/32.



ترک نموده یا کار حرامی را مرتکب شده‌اند!

در مشورت و نظر خواهی پیامبر رضي الله عنه با یارانش. ابوبکر بر همه مقدم بود

ابوبکر بعد از نماز عشاء نزد پیامبر رضي الله عنه می‌ماند و راجع به امور مسلمانان با او سخن می‌گفت و هیچ یک از دیگر اصحاب و یارانش آنجا حضور نداشتند.^۱ به علاوه، هر گاه پیامبر رضي الله عنه با یارانش مشورت می‌نمود، اولین کسی که حرف می‌زد و نظر خودش را بیان می‌کرد، ابوبکر بود. چه بسا کسی دیگر غیر از ابوبکر حرف می‌زد و چه بسا کسی چیزی نمی‌گفت. پس پیامبر رضي الله عنه در کارهای بزرگ و امور مهم تنها به رأی ابوبکر عمل می‌نمود. و هر گاه رأی دیگران مخالف رأی ابوبکر می‌بود، پیامبر رضي الله عنه از رأی ابوبکر پیروی می‌نمود نه از رأی مخالفان او. اینک به عنوان مثال به چند مورد در این زمینه اشاره می‌شود:

اول - پیامبر رضي الله عنه راجع به تکلیف اسیران جنگ بدر با یارانش مشورت نمود. ابتدا ابوبکر سخن گفت و رأی خودش را اعلام نمود؛ مسلم در صحیح خود از ابن عباس روایت نموده که او گوید: «هنگامی که در جنگ بدر عده‌ای از کافران به اسارت مسلمانان در آمدند، رسول الله رضي الله عنه به ابوبکر و عمر گفت: نظرتان درباره این اسیران چیست؟ ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آنان عموزاده‌ها و قوم و عشیره تو هستند، نظر من این است که از آنان فدیة قبول کنی تا هم ما علیه کافران قدرت و توانایی مالی کسب کنیم، و هم امید است که خداوند آنان را به سوی اسلام هدایت کند. رسول الله رضي الله عنه فرمود: نظر تو چیست ای پسر خطاب؟ عمر گفت: نه، به خدا قسم، رأی ابوبکر را قبول ندارم. نظر من این است که به ما اجازه دهی تا گردنشان را

^۱ - منهاج السنة، 2/ 199 و 217-219؛ 3/ 230 و 231. (نگاه کنید به: البداية و النهاية، 5/ 285).

^۲ - ابوبکر رضي الله عنه در میان صحابه، درست‌ترین و محکم‌ترین رأی و کامل‌ترین عقل داشت. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 43).



بزیم. به علی اجازه بده تا گردن عقیل را بزند؛ به حمزه اجازه بده تا گردن عباس را بزند؛ و به من اجازه بده تا گردن فلان خویشاوند عمر را بزنم. و ابن رواحه هم به سوزاندن آنان اشاره کرد. اصحاب و یاران رسول الله ﷺ در این زمینه اختلاف نظر

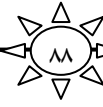
پیدا کردند؛ عده‌ای از آنان موافق رأی ابوبکر بودند، عده‌ای رأی عمر را پسندیدند و عده‌ای هم موافق رأی ابن رواحه بودند. راوی گوید: رسول الله ﷺ به رأی ابوبکر تمایل پیدا کرد و به رأی عمر تمایل پیدا نکرد. و بقیه حدیث را ذکر کرد.^۱

دوم - در روز حدیبیه هنگامی که خبرگزار پیامبر ﷺ، خزاعی نزد پیامبر ﷺ آمد و به او خبر داد که قریش گروهی از مردم قبایل گوناگون را جمع کرده و آنان قصد پیکار با پیامبر ﷺ و مسلمانان دارند و مانع می‌شوند که پیامبر و مسلمانان خانه خدا را زیارت کنند، آنگاه پیامبر ﷺ با عده‌ای از یارانش که طرف مشورت او بودند، مشورت نمود که آیا به سوی فرزندان آن جماعت مردم سرازیر شوند یا اینکه به سوی مکه رهسپار شوند؟ ابوبکر گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. ای پیامبر خدا، ما برای عمره آمده‌ایم و برای جنگ با کسی نیامده‌ایم. اما اگر کسی مانع طواف کعبه شود، با او می‌جنگیم. پیامبر ﷺ فرمود: پس حرکت کنید. این حدیث نزد علما، مفسران، سیره‌نویسان و فقها، معلوم و شناخته شده است. و بخاری و امام احمد در مسندش آن را روایت کرده‌اند.^۲

سپس هنگامی که عروه بن مسعود ثقفی - که از افراد چالاک و زیرک و جزو هم پیمانان قریش با پیامبر ﷺ بود - سخن گفت و شروع به سخن گفتن درباره یاران و رفیقان پیامبر کرد که «آنان افرادی به هم ریخته از هر جنسی هستند» و در مسند امام احمد آمده که «آنان افراد اوباش و اراذلی هستند که فرار می‌کنند و تو را رها

^۱- صحیح مسلم، ک 32، ح 58.

^۲- صحیح بخاری، ک 64، ب 35؛ مسند احمد بن حنبل، 6/342.



می‌کنند»، ابوبکر صدیق به عروه گفت: «شرمگاه لات را بمک»، آیا ما فرار می‌کنیم و پیامبر را رها می‌کنیم؟!!

سپس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با قریش صلح نمود، ظاهراً در این صلح، خواری و ظلم بر مسلمانان بود، و کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد، به خاطر طاعت خداوند و اطمینان به وعده او و اینکه خداوند، او را بر کافران و مشرکان پیروز می‌گرداند، بود. این کار جمهور مسلمانان را خشمگین کرد و حق بر افرادی از آنان از قبیل عمر، علی، سهل بن حنیف و ... ناگوار آمد؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابوائل روایت شده که وی گوید: «سهل بن حنیف در روز صفین برخاست و گفت: ای مردم، خودتان را متهم کنید. و در لفظ دیگری آمده است: نظرتان را درباره دیتان متهم کنید. ما در روز حدیبیه همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم و اگر جنگ را به صلاح می‌دانستیم، جنگ می‌کردیم و این هم در صلحی بود که بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین مشرکان بود. آنگاه عمر بن خطاب آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل؟ فرمود: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: آیا کشته شدگان ما در بهشت نیستند و کشته شدگان آنان در جهنم؟ فرمود: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: پس چرا در دین‌مان پستی و حقارت را قبول کنیم و به مدینه برگردیم و نگذاریم خداوند بین ما و آنان داوری کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسر خطاب، همانا من فرستاده خدا هستم و خدا هرگز مرا ضایع نمی‌گرداند. راوی می‌گوید: پس عمر از آنجا رفت و همچنان خشمگین و ناراحت بود و پیش ابوبکر رفت و گفت: ای ابوبکر، آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل؟ ابوبکر گفت: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: آیا کشته شدگان ما در بهشت نیستند و کشته شدگان آنان در جهنم؟ گفت: چرا، همین‌طور است. عمر گفت: پس به خاطر چه در دین‌مان پستی و حقارت قبول کنیم و به مدینه برگردیم و نگذاریم خداوند بین ما و آنان داوری کند؟ ابوبکر گفت ای پسر خطاب، همانا محمد، فرستاده خداست و خدا هرگز او را ضایع نمی‌گرداند. راوی می‌گوید: آنگاه آیات فتح و پیروزی مسلمانان بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد.



پیامبر به دنبال عمر فرستاد و آن آیات را برایش خواند. عمر گفت: ای رسول خدا، آیا راستی این، فتح و پیروزی است؟ فرمود: بله. پس عمر خوشحال و شادمان شد و برگشت.^۱ و خداوند به مسلمانانی که با اقدام پیامبر ﷺ مخالفت کردند و آن را

نپذیرفتند، توفیق توبه داد و توبه آنان را پذیرفت. خداوند از همه‌شان راضی باد! این موضع‌گیری‌های ابوبکر، از روشن‌ترین اموری است که نشان می‌دهد که قول و عمل و علم و حالات ابوبکر تا چه حدی با پیامبر ﷺ موافق و سازگار بوده، و اینکه اینها تنها مختص به ابوبکر است، زیرا قول و عملش از جنس قول و عمل پیامبر ﷺ است. همچنین این موضع‌گیری‌های ابوبکر جاهایی را روشن می‌سازد که ابوبکر در امر مشورت بر دیگران مقدم بود.^۲

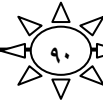
مشورت پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر در مواردی که وحی درباره آن نازل نشده بود

پیامبر ﷺ در مسائل عمومی جامعه که شامل تمام مسلمانان می‌شود، هر گاه وحی مخصوصی درباره آن نازل نشده بود، با ابوبکر و عمر مشورت می‌نمود اگر چه دیگران هم عضو شورا بوده باشند؛ ولی به هر حال آن دو در شورا اصل بودند. عمر گاهی بعضی آیات قرآن موافق رأیش نازل می‌شد، و گاهی بر خلاف رأی او، حقیقت برایش روشن می‌شد و او بلافاصله از رأی و نظر خود منصرف می‌شد. اما راجع به ابوبکر باید گفت که هیچ موقع رأی و نظرش مورد انکار قرار نگرفته و در

^۱ - این لفظ از مسلم است؛ (حدیث شماره 1411-1413)؛ همچنین بخاری (ک 65، ب 5).

^۲ - منهاج السنة، 4/ 64، 245، 249 و 250؛ و نگاه کنید به کتاب الهدی النبوی، 2/ 128.

احمد از عبدالرحمن بن غنم روایت کرده که رسول الله ﷺ به ابوبکر و عمر گفت: «لو اجتمعتم فی مشورة ما خالفتمکما»؛ «اگر هر دوی شما در امر مشورت و نظرخواهی، متفق القول می‌بودید، با شما مخالفت نمی‌کردم». همچنین طبرانی آن را از طریق حدیث براء بن عازب، روایت کرده است.



هیچ موردی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی نگرفته بجز در مسأله‌ای که میان او و عمر اختلاف بر سر این بود که چه کسی از میان بنی تمیم، سرپرستی دیگر افراد بنی تمیم را به عهده گیرد!

پیامبر صلی الله علیه و آله هر کدام از ابوبکر و عمر را به پیامبران تشبیه کرد

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به تکلیف اسیران جنگ بدر از ابوبکر نظرخواهی کرد و او به فدیة گرفتن از آنان اشاره نمود، و از عمر نظرخواهی کرد و او به کشتن آنها اشاره نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینک شما را از دو رفیقان آگاه می‌سازم: ای ابوبکر، تو با این نظری که دادی همانند ابراهیم هستی که گفت: ﴿فَمَنْ تَعْبَىٰ فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (ابراهیم: ۳۶).

«پروردگارا! آنها (بتها) بسیاری از مردم را گمراه ساختند! هر کس از من پیروی کند از من است؛ و هر کس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی.»

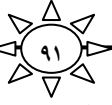
و همانند عیسی هستی، آنگاه که گفت: ﴿إِن تَعِدُّهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (مائده: ۱۱۸).

«(با این حال)، اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تواند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)؛ و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی! (نه کیفر تو نشانه بی‌حکمتی است، و نه بخشش تو نشانه ضعف!)».

و تو ای عمر، با این نظری که دادی، همانند نوح هستی، آنگاه که گفت: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ (نوح: ۲۶).

^۱ - منهاج السنة، 4/ 64 و 65.

^۲ - این موضوع مربوط به ماجرای اسیران جنگ بدر است که در کتاب صحیح مسلم از ابن عباس روایت شده و قبلاً بیان شد.



«نوح ﷺ گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را روی زمین باقی مگذار.»

و همانند موسی هستی، که گفت: ﴿رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا

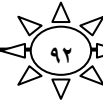
حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾. (یونس: ۸۸).

«پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان،) دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!».

پیامبر ﷺ بر هیچ یک از آنان به خاطر نظری که اظهار کردند، خُرده‌گیری نکرد و از آنان انتقاد ننمود، بلکه آنان را مدح و ستایش، و به پیامبران تشبیه نمود؛ ابوبکر را در آرامی و نرمی‌اش به خاطر خدا، به ابراهیم و عیسی تشبیه کرد، و عمر را در تندی و سخت‌گیری‌اش به خاطر خدا، به نوح و موسی تشبیه نمود^۱.

^۱ - منهاج السنة، 4/ 88 و 214.

^۲ - در کتاب مجمع الزوائد آمده که از عبدالله بن عباس روایت شده که گوید: «در روز بدر، پیامبر فرمود: «ما تقولون في هذه الأسرى»: «در باره این اسیران چه می‌گویید؟» ابوبکر ﷺ گفت: ای رسول خدا، اینان قوم و =عشیره و نزدیکان تو هستند. از آنان فدیة بگیر تا قدرت و توانایی مالی بر کافران را به دست آوریم، شاید خداوند توفیق توبه را نصیبشان کند و از آنان درگذرد. راوی گوید: عمر گفت: ای رسول خدا، آنان تو را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند و تو را تکذیب نمودند، پس گردنشان را بزن. و عبدالله بن رواحه گفت: ای رسول خدا، دره‌ای پر از هیزم را ترتیب بده و آنان را داخل آن گردان، سپس آتش را بر آنان افروخته کن و آنان را بسوزان. راوی گوید: نگاه عباس گفت: رابطه خویشاوندی‌ات را قطع کردی. راوی گوید: پس رسول الله ﷺ داخل شد و رأی آنان را رد نکرد. عده‌ای گفتند: پیامبر ﷺ رأی ابوبکر را می‌پذیرد، عده دیگری گفتند رأی عمر را می‌پذیرد، و عده دیگری گفتند: رأی ابن رواحه را می‌پذیرد. راوی گوید: پس پیامبر ﷺ بر آنان وارد شد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيلِين قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَلِينٌ مِنَ اللَّسَنِ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيَشْدُد قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَشَدَّ مِنَ الْحِجَارَةِ وَإِنَّ مَثَلَك يَا أَبَا بَكْرٍ...»: «همانا خداوند ده‌ای کسانی را نرم



ابوبکر. از فصیح ترین و سخنورترین مردمان بود

فصاحت به معنای به تکلف فصاحت نمودن کلام نیست. همچنین به معنای سخن قافیه دار و منظم نیست. و در میان خطبای عرب چه صحابه و چه غیر صحابه، تکلف سخنان قافیه دار و منظم، و تکلف نیکو کردن و آراستنی که فقط به لفظ بر می گردد و به آن «علم بدیع» می گویند، نبوده است بدان گونه ای که خطیبان و نامه نگاران و شاعران متأخر آن را انجام می دهند. بلاغتی که بدان امر شده مانند این

آیه: ﴿وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ (نساء: 63).

«و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما!».

همان «علم معانی و بیان» است. پس در کلام فصیح و بلیغ، آورنده آن، هم معانی مقصوده را تکمیل می گرداند و هم با بهترین صورت و به وجه احسن، آن کلام را تبیین می کند!

اغلب خطبه هایی که صاحب کتاب «نهج البلاغه» آورده و آن را به علی رضی اللہ عنہ نسبت داده، دروغ و افترا بر علی است. منزلت و ارزش علی بزرگتر و بالاتر از آن است که چنین سخنانی بگوید. ولی این گونه افراد دروغ ها را وضع می کنند و گمان می کنند

= می کند تا جایی که از شیر هم نرم ترند، و همانا خداوند - عز وجل - دلهای کسانی را سخت می گرداند تا جایی که از سنگ هم سخت ترند. و همانا مثل تو ای ابوبکر، ...» (مجمع الزوائد، 6/ 86 و 87؛ مسلم، شماره 1763).
 1- اما تکلف سخنان مسجع و موزون و تکلف جناس و تطبیق و دیگر چیزهایی که شاعران و خطیبان و نامه نگاران و واعظان متأخر، با تکلف و ظاهر سازی آنها را رعایت می کنند، جزو عادت خطیبان و = سخن پردازان صحابه و تابعین نبوده، و از چیزهایی نبوده که قوم عرب بدان اهتمام داشته باشند. غالب کسانی که چنین کاری می کنند، لفظ را به ظاهر و دروغ می آریند بدون آنکه معانی مفید و مطلوبی داشته باشد، درست مانند مجاهدی که به ظاهر و دروغ سلاح را به دست می گیرد در حالی که ترسو است. و به همین خاطر دیده می شود که شاعر هر اندازه در مدح و هجو سعی و کوشش نماید، به همان اندازه دچار افراط در دروغ می شود و از تخیلات و تصورات و تشبیهات کمک می گیرد. (منهاج السنة، 4/ 158 و 159).



که آنها مدح و ستایش هستند. اینها نه راست هستند و نه مدح و ستایش. هیچ شکی نیست که علی از سخنورترین مردمان بود. و ابوبکر و عمر هم خطیب و سخنور بودند. و مشهور است که ثابت بن قیس بن شماس خطیب رسول الله ﷺ بوده است. همان طور که حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه، شاعران رسول الله ﷺ بوده‌اند.

اما ابوبکر ﷺ در حضور و در غیاب پیامبر ﷺ از طرف او برای مردم سخنرانی می‌کرد. پیامبر ﷺ هر گاه در عیدهای بزرگ خارج می‌شد، ابوبکر مردم را به پیروی از پیامبر ﷺ فرا می‌خواند و پیامبر ﷺ ساکت بود و گفته‌های او را تأیید می‌کرد. گفته‌های ابوبکر مقدمه و زمینه‌سازی برای چیزی بود که پیامبر ﷺ آن را تبلیغ می‌کرد و در واقع کمک و یاری به پیامبر ﷺ بود، نه پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیامبر. و هنگامی که رسول الله ﷺ و ابوبکر به مدینه هجرت نمودند، رسول الله ﷺ نشست و ابوبکر برخاست و از طرف او برای مردم سخنرانی کرد تا جایی که کسی که آن دو را نمی‌شناخت، گمان می‌کرد که ابوبکر، رسول خداست تا اینکه بعداً می‌دانستند رسول الله ﷺ آن کسی است که نشسته است. او به همراه پیامبر ﷺ به سوی مسافران و نمایندگان اعزامی خارج می‌شد و برای آنان سخنرانی می‌کرد. همچنین ابوبکر در غیاب پیامبر ﷺ برای آنان سخنرانی می‌کرد. و هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت، او کسی بود که برای مردم خطبه می‌خواند.

خطبه ابوبکر بعد از وفات پیامبر ﷺ

عمر ﷺ از سخنورترین مردمان بود و ابوبکر از او سخنورتر بود که عمر، او را با آن می‌شناخت. ابوبکر کسی بود که بعد از وفات پیامبر ﷺ برای مسلمانان خطبه خواند و درگذشت پیامبر ﷺ را برای آنان روشن ساخت و ایمان را در دل‌های

۱- منهاج السنة، 4/ 157-159 (و نگاه کنید به البداية و النهاية، 3/ 186).

مسلمانان ثابت و محکم گردانید تا اینکه مسلمانان به خاطر عظمت و بزرگی مصیبتی که برایشان پیش آمده بود، آشفته و پریشان نشوند؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است: «ابوبکر بیرون رفت در حالی که عمر با مردم سخن می گفت. ابوبکر گفت: بشنین ای عمر، عمر خودداری کرد از اینکه بنشیند، پس مردم به ابوبکر روی آوردند و عمر را رها کردند. ابوبکر گفت: هر یک از شما محمد را می پرستید، اینک همانا محمد از دنیا رفته است و هر کس خدا را می پرستد، همانا خدا زنده است و هیچ گاه نمی میرد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴).

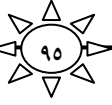
«محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

تا اینکه ابوبکر آن را خواند. پس همه مردم آن را دیکته کردند و هر کسی که آیه فوق الذکر را شنید، آن را تلاوت می کرد. «مسیب به من خبر داد که عمر گفت: به خدا قسم، انگار که این آیه اصلاً نازل نشده بود تا اینکه از ابوبکر شنیدم که آن را تلاوت کرد. پس ناگهان متحیر شدم و پایم لرزید تا جایی که پاهایم بلند نمی شد و تا جایی که به زمین خوردم هنگامی که از ابوبکر شنیدم که آن آیه را تلاوت کرد و دانستم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته است»^۱.

^۱ - بخاری آن را از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است. (صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ ک 23، ب 3، ج 4/194).

(و نگاه کنید به: البداية والنهاية، 5/241-243).

^۲ - منهاج السنة، 3/215؛ 4/158 و 262.



خطبه ابوبکر در روز سقیفه

ابوبکر در روز سقیفه خطبه بلیغ و رسائی را ایراد کرد که همه حاضران از آن

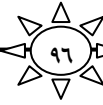
بهره بردند تا جایی که عمر گفت: من در ذهن خودم گفتاری را آماده کردم که از آن خوشم آمد و می‌خواستم آن را در حضور ابوبکر تقدیم کنم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: آهسته باش. دوست نداشتم او را ناراحت کنم. پس ابوبکر سخن گفت در حالی که از من بردبارتر و با وقارتر بود. به خدا قسم، کلمه‌ای از گفتار آماده شده‌ام که از آن خوشم آمده بود، به جا نگذاشت مگر اینکه بدون فکر و اندیشه همانند آن یا بهتر از آن را گفت.^۱

خطبه ابوبکر بعد از بیعت مسلمانان با او^۲

ابن اسحاق گوید: زهری برایم نقل کرد که انس بن مالک برایش نقل کرد و گفت: هنگامی که در سقیفه با ابوبکر بیعت شد، فردای آن روز ابوبکر بر منبر نشست ... تا آنجا که گوید: آنگاه خدا را حمد و ثنا کرد بدان گونه‌ای که لایق و شایسته او بود. سپس گفت: ای مردم، همانا من به خلافت رسیده‌ام در حالی که بهتر از شما نیستم. پس اگر نیکی کردم، مرا یاری کنید و اگر بدی کردم، مرا راست گردانید. صدق و راستی، امانت است و دروغ، خیانت. ضعیف شما در نزد من قوی است تا اینکه إن شاء الله ضعف وی را برطرف کنم، و قوی شما در نزد من ضعیف است تا اینکه إن شاء الله حق را از وی بستانم. هر قومی که جهاد در راه خدا را کنار گذارند، خداوند ذلت و خواری را نصیبشان می‌کند و هر قومی، گناهان بزرگ (همچون زنا)

^۱ - منهاج السنة، 4/ 157 و 158. نص این خطبه در ماجرای بیعت در سقیفه می‌آید.

^۲ - این خطبه و دو خطبه بعدی از کتاب «البدایة والنهایة» اثر ابن کثیر گرفته‌ام که به خاطر اهمیتشان آنها را نقل کردم.

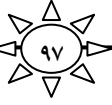


و کارهای زشت و ناروا پخش گردانند، خداوند بلا و مصیبت را شامل حالشان می‌گرداند. تا زمانی که در اطاعت خدا و رسول خدا هستیم، از من اطاعت کنید و هر گاه خدا و رسول را نافرمانی کردم، از من اطاعت نکنید. برای نماز برخیزید، رحمت خدا بر شما باد!» اسناد این روایت، صحیح است!

خطبه ابوبکر هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند

ابن عساکر از دو طریق از شبابه بن سوار روایت کرده که او گفت عیسی بن یزید مدنی برای ما نقل کرد که صالح بن کیسان برایم نقل کرد و گفت: هنگامی که عده‌ای از مسلمانان مرتد شدند، ابوبکر در میان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که انسان را به راه راست هدایت نمود و او را کفایت کرد، و تمام نعمت‌ها را به انسان داد و او را بی‌نیاز کرد. همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد زمانی که علم و دانش، رانده شده و اسلام، غریب و دور انداخته بود. ریسمان آن، کهنه و پوسیده شده، و روزگار آن به سر آمده بود و مسلمانان سرگردان و آواره بودند. و خداوند اهل کتاب را نفرت کرده بود و هیچ خیری را به آنان عطا نمی‌کرد و هیچ شری را از آنان دور نمی‌کرد. آنان کتابشان را تحریف کردند و چیزهایی را بدان افزودند که کلام الهی نبود. و قوم عرب در امنیت بودند، گمان می‌کردند که در ایمنی خداوند هستند او را عبادت نمی‌کردند و او را به فریاد نمی‌طلبیدند. از این‌رو خداوند زندگانی‌شان را سخت، و دینشان را باطل گردانید در زمین درشت و سخت همراه با مقداری ابر. پس خداوند به وسیله محمد در حق آنان بسیار نیکی و مهربانی کرد و آنان را امتی میانه قرار داد و آنان را به وسیله کسانی که از آنان تبعیت کردند، یاری داد و آنان را بر دشمنان پیروز گردانید تا اینکه خداوند جان پیامبرش را گرفت. پس شیطان سوار بر مرکبش شد و دست‌های آنان را به چنگ آورد و منتظر هلاک و نیستی‌شان شد: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا

^۱ - البدایة والنهائة، اثر ابن کثیر، 5 / 248.



رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ (آل عمران: ١٤٤).

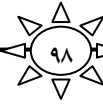
«محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛

آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

همانا عرب‌هایی که در اطراف شما هستند، گوسفندان و شترانشان را دریغ داشته‌اند و حق زکات آنها را ادا نمی‌کنند و پارساترین‌شان در چنین روزی، در دینشان نیستند. و قوی‌ترین شما در چنین روزی در دینتان نیستید براساس برکت و خیر پیامبرتان که آورده بود. او شما را به دوست کفایت‌کننده محول کرده است؛ کسی که محمد ﷺ را سرگشته و حیران یافت و رهنمودش کرد. و او را فقیر و بی‌چیز یافت و ثروتمند و بی‌نیازش کرد: ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾ (آل عمران: ١٠٣). «و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد.»

به خدا قسم، پیکار به خاطر امر خدا را ترک نمی‌کنم تا اینکه خداوند به وعده‌اش وفا کند و عهدش را برای ما کامل گرداند و هر کس از ما که کشته می‌شود، با حالت شهید بودن او را بکشد و او را داخل بهشت گرداند. و کسی از ما که زنده مانده، جانشین و برگزیده‌اش در زمین باقی بگذارد. حکم خداوند، حق است و فرموده‌اش حق است که در آن خلافی نیست: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (نور: ٥٥).

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعا آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد.»



سپس از منبر پائین آمد^۱.

خطبه ابوبکر هنگامی که تمام گروه‌های مردم را برای جنگ با اهل کتاب در شام جمع کرد

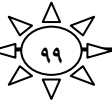
هنگامی که گروه‌های مردم برای جنگ شام نزد ابوبکر صدیق گرد آمدند، ابوبکر جهت ایراد خطبه در میان مردم برخاست. حمد و ثنای خداوند آن گونه که لایق و شایسته او بود، به جا آورد. سپس مردم را برای جهاد تشویق کرد و گفت: آگاه باشید هر کاری مجموعه اسباب و وسایلی دارد، هر کس آنها را متحقق سازد، برایش کافی است، و هر کس برای خدا کاری کند، خدا او را کفایت می‌کند. باید شما تلاش و جدیت و نیت خالص داشته باشید، زیرا نیت خالص زودتر انسان را به هدف عالی‌اش می‌رساند. آگاه باشید کسی که ایمان ندارد، دین هم ندارد، و کسی که خشیت و ترس از خدا نداشته باشد، ایمان ندارد، و کسی که نیت خالص نداشته باشد، هیچ عملی از وی پذیرفته نمی‌شود. آگاه باشید همانا در قرآن ثواب و پاداش برای جهاد در راه خدا بیان شده است همچنان که باید انسان مسلمان دوست داشته باشد خود را به آن وابسته سازد. جهاد در راه خدا همان نجاتی است که خداوند بدان اشاره فرموده است، چون انسان به وسیله آن از خواری و رسوایی نجات پیدا می‌کند و کرامت و سربلندی نصیبش می‌شود^۲.

برترین فرد در میان امت اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر است

خداوند بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری داده، و فرستادگان خود را بر دیگران برتری داده است. و پیامبران اولوالعزم از سایر پیامبران برترند. همچنین خداوند پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار را بر دیگر مسلمانان برتری داده

^۱ - البداية والنهاية، 6 / 311 و 312.

^۲ - منبع سابق، 7 / 3.



است. همه‌شان اولیاء و دوستان خدا هستند و همه‌شان در بهشت‌اند. و خداوند برخی را بر برخی درجاتی بالاتر برده است.

اصل و اساس برتری‌ها و فضیلت‌ها عبارتند از: علم، دین، شجاعت و سخاوت و

مروت. هر یک از پیامبران و صحابه و دیگر افراد که برتر از دیگری هستند، همانا او عالم‌تر است؛ یعنی در میان فضائل و برتری‌ها علم در رأس همه قرار دارد. خداوند

متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر: ۹).

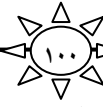
«بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!».

احادیث صحیح همراه با دلائل و قرائن متعدد و زیاد برای کسانی که از آنها مطلع باشند، موجب علم ضروری می‌شود به اینکه ابوبکر محبوب‌ترین صحابه در نزد پیامبر ﷺ بود و در نزد پیامبر ﷺ از عمر و عثمان و علی و دیگران، برتر بود. هر کس به سنت و احوال رسول الله ﷺ آگاه‌تر باشد، این را بهتر می‌داند. و تنها کسانی در آن شک و تردید دارند که احادیث صحیح را از احادیث ضعیف باز نشناسند. یکی از این احادیث صحیح، حدیثی است که بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که او گوید: «ما در حالی که رسول الله ﷺ در قید حیات بود، می‌گفتیم: برترین فرد از میان امت پیامبر ﷺ بعد از او، ابوبکر، پس از او عمر و سپس عثمان است»^۱. و ترمذی و دیگران به طور مرفوع از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که او از پیامبر ﷺ روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «هذان سیدا كهول أهل الجنة من الأولین والآخرین لا تخبرهما یا علی»^۲: «این دو نفر (ابوبکر و عمر) سروران کهنسال بهشتی از اول تا آخر هستند»^۳. ای علی، این خبر را به آنان مده». و در صحاح

^۱ - بخاری، ک 62، ب 5: «كنا نخیر بین الناس...»؛ بخاری، ک 62، ب 4: «كنا لا نعدل بأبي بكر أحدا».

^۲ - سنن ترمذی، 4/310.

^۳ - به اعتبار آنچه که در دنیا بودند و إلا در بهشت، پیری نیست. (طیبی این را گفته است).



آمده: هنگامی که جنازه عمر رضي الله عنه به خاک سپرده شد، علی بن ابی طالب آمد و صف‌های مردم را شکافت و جلو رفت، سپس گفت: همانا من آرزومندم که خداوند تو را همراه دو رفیق قرار دهد؛ زیرا من زیاد از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: «دخلت أنا وأبو بكر وعمر، وزهبت أنا وأبو بكر وعمر!»: «من و ابوبکر و عمر داخل شدیم، و من و ابوبکر و عمر رفتیم».

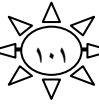
این حدیث نشان دهنده ملازمت و همراهی همیشگی ابوبکر و عمر با پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در دخول و خروج و رفت و آمد اوست. به همین خاطر هنگامی که هارون الرشید به امام مالک گفت که ای ابو عبدالله درباره منزلت ابوبکر و عمر در نزد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به من خبر بده، امام مالک به او گفت: منزلت آن دو در نزد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در زمان حیات او همانند منزلتشان در نزد پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بعد از وفاتش است. هارون الرشید گفت: مرا شفا دادی ای مالک، مرا شفا دادی ای مالک.

از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب رضي الله عنه به تواتر ثابت شده که وی گفته است: «بهترین فرد این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و پس از او عمر است». این گفته از طرق زیادی از علی روایت شده تا جایی که گفته شده این طرق به هشتاد طریق می‌رسد. و بخاری در صحیح خود این گفته را از علی رضي الله عنه از طریق همدانی‌ها که علی خیلی دوستشان داشته، روایت کرده است. علی آن قدر (قبیله) همدانی‌ها را دوست داشته که درباره‌شان می‌گفت:

لو كنت بواباً على باب جنة لقلت لهمدان ادخلي بسلام

«اگر من دربان بهشت می‌بودم، به همدان می‌گفتم که با اطمینان خاطر و بدون

^۱ صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ ک 62، ب 7؛ و صحیح مسلم، شماره 3389. «خیثمه» که یکی از روایان این حدیث است، در طبقه صحابه قرار دارد. ترمذی گوید: این حدیث از این طریق، غریب است. این حدیث از علی رضي الله عنه غیر از این طریق، روایت شده است. و خیثمه و ابن شاهین آن را از طریق حارث از علی روایت کرده‌اند. و ابن ابوعاصم آن را از طریق خطاب یا ابوخطاب روایت کرده است. (کنز العمال، 13/5 و 6).



هیچ گونه خوف و هراسی به بهشت درآ).

بخاری این گفته علی را از طریق سفیان ثوری - که همدانی است - از منذر - که او هم همدانی است - از محمد بن حنفیه روایت کرده که او گفت: «به پدرم

گفتم چه کسی بعد از رسول الله ﷺ از همه بهتر است؟ علی گفت: ابوبکر. محمد بن حنفیه گفت: گفتم سپس چه کسی؟ گفت: سپس عمر^۱. علی این را به پسرش گفته و او کسی نیست که روا باشد علی، این گفته را از روی تقیه به او گفته باشد. و محمد این گفته را فقط از پدرش روایت نموده و در حالی که بر روی منبر بود، آن را از پدرش نقل کرد. و از او هم روایت شده که آن را از پیامبر ﷺ شنیده است. و هیچ شکی نیست که علی این را از روی علم گفته است. و این چیزی است که در شأن علی ﷺ می‌باشد، زیرا او از همه صحابه بیشتر حق ابوبکر و عمر و منزلتشان در اسلام و تأثیر خوبشان را در دین شناخته است تا جایی که آرزو می‌کرد که با عملی مثل عمل عمر ﷺ خدا را ملاقات کند. و علی دو تا از پسرانش را ابوبکر و عمر نام نهاده است.

علی ﷺ می‌گفت: هر کس مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، حد شخص افترا زننده را بر وی اجرا می‌کنم^۲. این گفته از باب تواضع نیست، چون متواضع نمی‌تواند اقدام به مجازات کسی کند که او را بر دیگری برتری داده، و نمی‌تواند او را افترازننده بنامد.

از ابن عباس هم به تواتر ثابت شده که او ابوبکر و عمر را بر علی برتری می‌داد.

^۱ - صحیح بخاری، ک 62، ب 5. در این روایت آمده که پس از گفته «سپس عمر»، این عبارت آمده است: «و ترسیدم از اینکه بگویند عثمان. گفتم: سپس تو از همه بهتری؟ علی گفت: من کسی نیستم جز فردی از مسلمانان». همچنین ابن عساکر آن را از علی روایت کرده و می‌گوید: آنچه به خاطر سپرده شده این است که این روایت، موقوف است. (کنز العمال، 11/2684 و 13/936139).

^۲ - نگاه کنید به: مناقب العشرة، 1/401؛ فضائل الصحابه، 1/83، شماره 49.

ابن بطه با اسناد خود روایت کرده و گوید: «از لیث بن ابوسلیم شنیدم که می‌گفت: شیعیانِ نخستین را دیدم، آنان هیچ کسی را بر ابوبکر و عمر برتری نمی‌دادند. شریک بن ابونمر در جواب کسی که به او گفت: کدام یک از این دو برتر است ابوبکر یا علی؟ گفت: ابوبکر. شخص سؤال کننده به او گفت: این را می‌گویی در حالی که شیعه هم هستی؟ شریک بن ابونمر گفت: بله، همانا شیعه کسی است که چنین بگوید. به خدا قسم، علی این چوب‌ها را بلند کرده و گفت: آگاه باشید همانا بهترین فرد این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر است. پس آیا ما گفته‌اش را رد کنیم؟ آیا او را تکذیب کنیم؟ به خدا قسم، او دروغگو نبود. قاضی عبدالجبار این را ذکر کرده و آن را به کتاب ابوالقاسم بلخی نسبت داده است.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله بعد از اینکه آیه: ﴿لَا تَحْزَنُوا إِنَّا اللَّهُ مَعَنَا﴾ (توبه: ۴۰). «غم مخور، خدا با ماست!» را

را ذکر کرد، گفت: این آیه هیچ دلیلی نیست بر اینکه علی یا عثمان یا عمر و یا دیگران برتر از ابوبکر هستند، زیرا آنان در این موقع همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند. و اگر همراه او می‌بودند، معلوم نمی‌بود حالشان بهتر از حال ابوبکر صدیق باشد، بلکه آنچه از حال آنان و حال ابوبکر معروف است، این است که در هنگام خطرات و حوادث ترسناک، یقین و صبر ابوبکر از همه‌شان کامل‌تر بود. و هنگام وجود اسباب شک و تردید، یقین و اطمینان و آرامش ابوبکر از همه‌شان بیشتر بود. و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله رنجیده می‌شد، ابوبکر از همه صحابه بیشتر به دنبال خشنود کردن او می‌بود و دورترین صحابه از آزار پیامبر صلی الله علیه و آله بود. این چیزی است که برای هر کس که احوال و اوضاع صحابه را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفاتش بررسی کند، معلوم و

^۱ - ابو منصور بغدادی اجماع اهل سنت را نقل کرده مبنی بر اینکه برترین انسان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، سپس علی، سپس سایر عشره مبشره، سپس بقیه اهل بیعت رضوان، و سپس بقیه صحابه، می‌باشد. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص ۴۴).



روشن است.^۱

هر ستایش و تمجیدی که در قرآن آمده، ابوبکر اولین کسی است که مشمول آن است

به طور کلی هر آیه‌ای در قرآن که با خطاب «مؤمنین»، «متقین» و «محسنین» و ... آمده و مؤمنان را ستایش و تمجید نموده، ابوبکر اولین و برترین فرد این امت است که مشمول آن است. پس معلوم می‌شود که او برترین فرد از میان امت محمد ﷺ می‌باشد. همان‌طور که از چندین طریق از پیامبر ﷺ مشهور است که ایشان می‌فرمایند: «خیر القرون القرن الذي جئت فيه، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم»^۲: «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در آن آمده‌ام، بعد از آن دوره‌ کسانی است که بعد از آنها می‌آیند، و بعد از آن دوره‌ کسانی که بعد از آنان می‌آیند».

خداوند متعال هم در قرآن می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ

الْمُنْفِقُونَ﴾ (زمر: ۳۳).

«اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگاراند».

قول مشهورتر نزد مفسران این است که آن که حقیقت و صداقت را با خود آورده، حضرت محمد ﷺ است، و کسی که حقیقت و صداقت را باور داشته،

^۱ - منهج السنة، 2/182؛ 3/161، 162، 165 و 246؛ 4/63، 102، 137، 138، 140، 202، 246،

261، 276 و 297. و نگاه کنید به: مجموع الفتاوی، 1/224؛ 4/421-426.

^۲ - در صحیح بخاری، ک 62، ب 1، ج 4/189 با این لفظ آمده است: «خیر أمتی قرنی ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم»: «بهترین دوره‌ها دوره‌ای است که من در آنم، بعد از آن دوره کسانی است که بعد از آنها می‌آیند، و بعد از آن دوره کسانی که بعد از آنان می‌آیند». همچنین مسلم آن را در صحیح خود، صفحات 1942، 1963 و 4164 روایت کرده است.



ابوبکر است. گروهی از علما چنین نظری را دارند و طبری این رأی را با اسناد خود از علی رضی اللہ عنہ ذکر کرده است^۱.

در این مورد داستانی وجود دارد که بعضی از علما آن را از ابوبکر عبدالعزیز بن جعفر، خدمتکار ابوبکر خلال آورده‌اند که: کسی از وی راجع به این آیه سؤال کرد، او یا بعضی از حاضرین گفتند: این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. سؤال کننده گفت: نه، این آیه درباره علی نازل شده است. ابوبکر بن جعفر گفت: ما بعد آیه را بخوان: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (زمر: ۳۳). «آنان پرهیزگاراند».

تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ يُكْفِرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَبِجَزَائِهِمْ أَجْرُهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (زمر: ۳۳-۳۵).

«اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگاراند. آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنان موجود است؛ و این است جزای نیکوکاران. تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده‌اند (در سایه ایمان و صداقت آنها) بپامزد، و آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند پاداش دهد.»
«خداوند (چنین تفضلی در حق ایشان می‌فرماید) تا بدترین کارهای ایشان را (چه برسد به لغزش‌های ناچیزشان، بزداید و) ببخشد...»
سؤال کننده متحیر ماند^۱. لفظ آیه مطلق است و به ابوبکر و علی اختصاص ندارد،

^۱ طبری گوید: احمد بن منصور برایم نقل کرد و گفت: احمد بن مصعد مروزی برایم نقل کرد و گفت: عمر بن ابراهیم بن خالد از عبدالملک بن عمیر از اسید بن صفوان از علی رضی اللہ عنہ برایم نقل کرد که علی گفت: عبارت ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ﴾ منظور محمد است و عبارت ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ منظور ابوبکر رضی اللہ عنہ است... تا آخر. (برگرفته از تفسیر ابن جریر طبری رحمته).



بلکه هر کسی مشمول عموم آیه قرار گیرد، مشمول حکم آن قرار می‌گیرد. و بدون شک ابوبکر، عمر، عثمان و علی شایسته‌ترین و مستحق‌ترین فرد این امت هستند که مشمول آن باشند، اما تنها به آنان اختصاص ندارد. هر آیه‌ای که در بردارنده ستایش و تمجید

است، شامل همه صحابه می‌گردد، زیرا آنان حقیقت و صداقت را آورده‌اند و بدان باور داشته‌اند. و آنان بیشتر از تمام مردم روی کره زمین، داخل حکم آیه هستند.

درباره این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

الصَّادِقِينَ﴾ (توبه: ۱۱۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید».

باید گفت که با دلایل زیادی ثابت شده که ابوبکر، صدیق است، پس واجب است که این آیه به طور قطع او را در برگیرد و واجب است که ما همگام با او باشیم. بلکه حتی اولی‌تر و سزاوارتر آن است که این آیه شامل ابوبکر باشد نه دیگر صحابه. این آیه درباره کعب بن مالک نازل شد بدان گاه که به غزوه تبوک نرفت و پیامبر ﷺ راست گفت در اینکه او عذری نداشته و خداوند به برکت این صداقت و راستی‌اش، توبه‌اش را پذیرفت.^۲

خصلت‌هایی که در یک روز در ابوبکر جمع شد

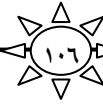
در صحیح مسلم ثابت شده که پیامبر ﷺ به یارانش فرمود: «من أصبح منكم

اليوم صائماً؟ فقال أبو بكر: أنا. قال: فمن تبع منكم اليوم جنازة؟ فقال أبو بكر: أنا. قال:

هل فيكم من تصدق بصدقة؟ فقال أبو بكر أنا. قال: ما اجتمعن في امرئ إلا دخل

^۱ - گویم: چون سؤال کننده بر این باور بوده که علی در دوران اسلام بزرگ شده و جاهلیت را درک نکرده است.

^۲ - منهاج السنة، 1/241؛ 4/51-53، 72 و 276.



الجنة^۱: «كدام یک از شما امروز روزه بوده؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما امروز جنازه‌ای را دنبال کرده و در تشیع جنازه حضور داشته است؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی از شما هست که به عیادت بیماری رفته باشد؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی از شما هست که صدقه‌ای داده باشد؟ ابوبکر گفت: من. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این خصال در هیچ کسی جمع نمی‌شود مگر آنکه او داخل بهشت می‌گردد». امثال این چهار خصلت برای علی و دیگران در یک روز، نقل نشده است.^۲

ابوبکر. اولین کسی که از میان این امت داخل بهشت می‌گردد

ابوداود در سنن خود روایت نموده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَابَكْرٍ أَوْلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»^۳: «پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر گفت: همانا ای ابوبکر، تو اولین فرد از امت من هستی که داخل بهشت می‌گردد». از نظر اهل سنت، کسانی که در جنگ بدر حضور داشته‌اند، همه‌شان بهشتی‌اند. همچنین مادران مؤمنان، عایشه و دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله همگی بهشتی‌اند. و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بعد از پیامبران، سروران بهشتیان هستند.^۴

^۱ - مسلم آن را از ابوهریره روایت کرده است. (ک 12، ح 87؛ ک 44، ح 12). عبارت منهاج این است: «ما اجتمع لعبد هذه الخصال إلا وهو من أهل الجنة»: «این خصلت‌ها برای هر بنده‌ای جمع شود، او بهشتی است».

^۲ - منهاج السنة، 4/ 44.

^۳ - سنن ابوداود، 4/ 295. ابتدای حدیث بدین صورت است: «أتاني جبرئيل فأخذ بيدي فأراني باب الجنة الذي تدخل منه أمتي، فقال أبو بكر: يا رسول الله، وددت أني كنت معك حتى أنظر إليه. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَابَكْرٍ أَوْلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»: «جبرئیل نزد من آمد، دستم را گرفت و در بهشت که امت من از آن داخل بهشت می‌شوند، به من نشان داد. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، دوست داشتم که همراهت می‌بودم تا من هم بدان نگاه می‌کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اما ای ابوبکر، تو اولین فرد از امت من هستی که داخل بهشت می‌گردد».

^۴ - منهاج السنة، 4/ 45.



ابوبکر. از تمام درهای بهشت فرا خوانده می‌شود

در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «من أنفق زوجين^۱ في سبيل

الله دعي من أبواب الجنة: يا عبدالله هذا خير. فمن كان من أهل الصلاة دعي من باب الصلاة، ومن كان من أهل الجهاد دعي من باب الجهاد، ومن كان من أهل الصدقة دعي من باب الصدقة. [ومن كان من أهل الصيام دعي من باب الصيام وباب الريان]^۲ فقال أبو بكر: ما على هذا الذي يدعي من تلك الأبواب كلها من ضرورة^۳ فهل يدعى أحد من تلك الأبواب كلها؟ قال: نعم وأرجو أن تكون منهم يا أبا بكر^۴: «هرکس، دو نوع انفاق در راه خدا نماید، از دروازه‌های بهشت ندا داده می‌شود: ای بنده خدا! این است نتیجه کار خیر. پس هر کسی که اهل نماز بوده، او را از دروازه نماز، و هر کس اهل جهاد بوده او را از دروازه جهاد، و کسی که اهل روزه بوده، او را از دروازه ریان و کسی که اهل صدقه بوده، او را از دروازه صدقه، صدا می‌زنند. ابوبکر ﷺ گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد (اگر چه) کسی که از یک دروازه، صدا زده شود، نیازی ندارد (که از دروازه‌های دیگر او را صدا بزنند) ولی آیا چنین فردی وجود دارد که او را از

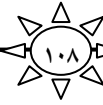
^۱ - «زوجین» در این حدیث به معنای دو چیز است.

^۲ - آنچه ما بین دو گروه است، در کتاب «منهاج السنة» ذکر نشده اما در حدیث آمده است.

^۳ - صاحب کتاب «فتح الباری» گوید: در این حدیث اشاره به آن است که امور مذکور از جمله مواردی است که بر انجام دادن آن ترغیب شده و از مستحباتی است که انجام آن ثواب و پاداش زیادی در بر دارد.

^۴ - این گفته نشان دهنده کم بودن کسانی است که از تمامی درهای بهشت فرا خوانده می‌شوند. (فتح الباری، 28/7).

^۵ - صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ صحیح مسلم، شماره 711. ابوهیره این حدیث را روایت کرده است.



همه درها صدا بزند؟ فرمود: «آری، امیدوارم که تو نیز یکی از آنها باشی»^۱.

ستایش و تمجید عایشه از پدرش

عایشه رضي الله عنها یکی از سخنورترین مردمان بود تا جایی که احنف بن قیس می گوید: خطبه ابوبکر، عمر، عثمان و علی را شنیده ام ولی از میان انسان ها کلامی به شیوایی و زیبایی کلام عایشه نشنیده ام.

عایشه رضي الله عنها در خطبه اش^۲ گفت: «پدرم، شما نمی دانید پدرم کیست. به خدا قسم، دستها به او نمی رسند. او، کوه مرتفع و شاخه دراز است. هیئات گمانها درباره او به دروغ رفته اند. زمانی که شما شکست خوردید، او پیروز و موفق شد. و زمانی که شما مانده و سست و ضعیف شدید، او غالب شد. بر اسبها پیشی گرفت بدان گاه که به پایان خط مسابقه رسید و بر آن دست یافت. ایام جوانی اش را در میان قریش گذراند و در زمان پیری او را از شهر و کاشانه خود بیرون کردند و او ناچاراً به غار رفت^۳. در حق قریش خوبی های زیادی نمود و فقیران قریش را گرمی می داشت و به آنان کمک می نمود. گروه ها و دسته های قریش را به آرامی دور هم جمع می کرد و میان آنان اتحاد و یکپارچگی برقرار می نمود و پراکندگی های امور این امت را جمع و جور می کرد تا اینکه محبت او در دل های این امت جای گرفت. سپس به خاطر رضای خدا تلاش و جدیت به خرج می داد و لحظه ای دست از تلاش و کوشش و اهتمام به امور دین، بر نمی داشت. هنوز هم به خاطر رضای ذات پروردگار قوی و توانا و دارای شرافت و مناعت نفس است و این امر لحظه به لحظه شدت می یابد تا جایی که در اطراف خانه اش مسجدی بنا کرد و در آن چیزهایی را احیاء کرد که

^۱ - منهاج السنة، 4/ 44.

^۲ - وقتی خبر به عایشه رسید که عده ای به پدرش، ابوبکر دشنام می دهند، به دنبال جماعتی از مردم فرستاد.

هنگامی که حضور به هم رسانیدند، نقابش را پایین کشید و بالای تکیه گاهش رفت و سپس گفت: ...

^۳ - مراد غار ثور است که ابوبکر به همراه پیامبر در سفر هجرت به مدینه مدتی آنجا ماندند. (مترجم).



باطل‌گرایان و مشرکان و بت‌پرستان آن را از بین برده بودند. ابوبکر چشمانش همیشه پر از اشک بود و قلبی محزون و صدایی گرفته و اندوهگین داشت. زنان و کودکان مکه ازدحام می‌کردند^۱ و او را استهزاء و مسخره می‌کردند: ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي

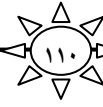
طُعْنِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (بقره: ۱۵).

«خداوند آنان را استهزا می‌کند؛ و آنها را در طغیانشان نکه می‌دارد، تا سرگردان شوند».

چنین امری بر مردان قریش گران آمد، پس کمان‌هایشان را برایش آماده کردند و تیرهایشان را برایش در چله انداختند تا به سویش بیندازند و او را نشانه تیر گرفتند، اما نتوانستند سنگی را برایش بشکنند^۲ و نتوانستند چوبی را برایش بشکنند و کمترین آسیبی به وی برسانند. روز به روز بر قدرت و توانایی‌اش افزوده شد تا اینکه دین اسلام جای خود را در دل‌های مردم به دست آورد و در جای خود مستقر و محکم شد. و پایه‌هایش محکم گشت و مردم دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا شدند و از هر فرقه‌ای دسته دسته و به طور پراکنده به اسلام، ایمان آوردند. خداوند آنچه که نزدش بود، برای پیامبرش اختیار کرد. هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت، شیطان خیمه‌اش را بر پای داشت و طناب‌هایش را گسترد و دام‌های شکارش را بر پای داشت. پس افرادی گمان بردند که آرزوهایشان بر آورده شده است و از چیزی خبر دادند که بدان امید دارند. اما چنین چیزی چگونه ممکن است در حالی که ابوبکر صدیق در میانشان است. پس او برهنه و بی‌زره و بدون سپر با کوله باری از تجربه و دانایی و توانایی علیه این فتنه‌ها به پا خاست. پس همراهانش را جمع کرد و مسلمانان را به هم نزدیک گردانید. پس نشر و گسترش اسلام را به همان

^۱ ابوبکر ﷺ نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌نمود که زنان و فرزندان مشرکان بر او جمع می‌شدند.

^۲ اشاره به قوت و توانایی ابوبکر در دین است. (النهاية).

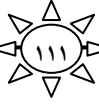


حالت اولش باز گرداند^۱. و با فراست و دانائی اش کجی آن را راست کرد و با آرامش خود، نفاق را از بین برد. پس دین دوباره جان گرفت. هنگامی که زکات را به مستحقانش بازگرداند و آنان را از نابودی نجات داد و به آنان جان تازه بخشید، مرگ به سراغش آمد. شکاف و خلأ او با همتایش در مهربانی و بخشش و رفتار و خوی و انصاف، پر شد. آن شخص، عمر، پسر خطاب است. ماشاءالله به مادری که شیر در پستانش برای عمر جمع شد. به راستی او را تک و بی نظیر به دنیا آورد. او کافران را خوار گردانید و آنان را شکست داد. و شرک را از هر طرف تار و مار کرد. زمین را شکافت و آن را کاشت^۲. پس خوردنیهایش را بالا آورد و پلیدی اش را بیرون انداخت. دنیا می خواست بر او مهربانی کند و او را دوست بدارد ولی او از دنیا روی گرداند و دنیا به او روی می آورد ولی او از آن امتناع و دوری می کرد. عمر در دنیا پرهیزکاری می نمود و آن را رها کرد بدان گونه ای که در آن می زیست. پس به من بگوئید از چه چیزی شک دارید و کدام یک از این دو روز پدرم را ناپسند می دارید و بر پدرم خُرده گیری می کنید؟ روز اقامتش بدان گاه که در میان شما عدالت برقرار نمود یا روز سفرش بدان گاه که با شما مهربانی کرد و بر شما ترحم و دلسوزی نمود؟ این را می گویم و از خداوند برای خود و شما مغفرت و بخشش می طلبم». جعفر بن عون از پدرش و او هم از عایشه این ماجرا را روایت کرده است. و اینها راویان صحیح بخاری و صحیح مسلم هستند. همچنین ابواسامه از هشام بن عروه از پدرش این ماجرا را روایت کرده است. بعضی هم آن را از هشام روایت کرده اند و عروه را به عنوان راوی ذکر نکرده اند^۳.

^۱ - منظور تدبیر ابوبکر در قضیه ارتداد است که این درد را با درمان خاص خود مداوا نمود. (النهاية).

^۲ - اشاره به فتوحات عمر است. (النهاية).

^۳ - منهاج السنة، 3/ 163 و 164. گویم: دارالکتاب الجدید این خطبه را در سال 1400 هجری قمری چاپ و منتشر کرده است. در آخر این ماجرا آمده است: سپس مردم به سوی عایشه روی آوردند و او گفت: شما را به خدا قسم می دهم، آیا چیزی از آنچه را که گفتم، انکار کردید؟ گفتند: نه، به خدا.

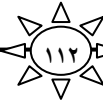


عمر ﷺ گوید: یک شبانه روز ابوبکر. از عمر و خاندان عمر بهتر است

طلمنکی از حدیث میمون بن مهران روایت کرده که او گفت: «ابوموسی اشعری

هنگامی که روز جمعه در بصره خطبه خواند و آن موقع والی بصره بود، بر پیامبر ﷺ سلام و درود فرستاد. سپس عمر بن خطاب را مورد ستایش و تمجید قرار داد و برایش دعای خیر کرد. ضبه بن محصن عنزی بلند شد و گفت: چرا تو قبل از عمر، رفیقش (ابوبکر) را ذکر نکردی و عمر را بر ابوبکر برتری دادی؟ سپس نشست. وقتی که چند بار این گفته را تکرار کرد، ابوموسی بر سر او فریاد زد و با او منازعه کرد. پس ابوموسی نامه‌ای برای عمر ﷺ نوشت که «ضبه» ما را بدگویی و سرزنش می‌کند.

عمر هم نامه‌ای برای ضبه نوشت که نزد او برود. ابوموسی او را نزد عمر فرستاد. هنگامی که ضبه پیش عمر در مدینه رفت، دربان گفت: ضبه عنزی جلو در است؟! پس به او اجازه داد وارد شود. هنگامی که بر عمر داخل شد، عمر گفت: خوش مباد ضبه و خوش نیامد. ضبه گفت: فراخی و وسعت دادن از طرف خداست. چگونه روا دانستی مرا از شهر خود به اینجا احضار کنی بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشم و کار ناروایی انجام داده باشم. عمر گفت: به خاطر چه میان تو و ابوموسی اختلاف و منازعه روی داده است؟ گفت: همین حالا به تو خبر می‌دهم ای امیر مؤمنان. او هنگامی که خطبه خواند، حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبر ﷺ سلام و درود فرستاد. سپس تو را مورد ستایش و تمجید قرار داد و برایت دعای خیر نمود. این امر مرا عصبانی کرد و به او گفتم: چرا تو قبل از عمر، رفیقش (ابوبکر) را ذکر نکردی و عمر را بر ابوبکر برتری دادی؟ به همین خاطر او به تو نامه نوشت و از من شکایت نمود. راوی گوید: پس عمر با حالت گریان خمیده گردید و می‌گفت: به خدا قسم، تو موفق‌تر و هدایت‌یافته‌تر از او هستی. آیا مرا می‌بخشی خداوند تو را ببخشد! گفتم: خدا تو را ببخشد ای امیر مؤمنان. سپس عمر با حالت گریان خمیده



گردید و می‌گفت: به خدا قسم، یک شبانه روز ابوبکر از عمر و خاندان عمر بهتر است. آیا می‌خواهی شب و روز ابوبکر را برایت توصیف کنم؟ گفتم: بله، ای امیر مؤمنان. گفتم:

در مورد شب ابوبکر باید گفت هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از دست مشرکان فرار کرد و از مکه خارج شد، در شب از مکه خارج شد و ابوبکر هم به دنبالش رفت. او گاهی جلو پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌رفت و گاهی پشت سرش. گاهی در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌رفت و گاهی در سمت چپش. پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: این چه کاری است ای ابوبکر؟! من از این کارت سر در نمی‌آورم. ابوبکر گفت: وقتی به فکرم می‌رسد که ممکن است کسی در کمین تو نشسته باشد، جلوت حرکت می‌کنم و وقتی به فکرم می‌رسد که شاید کسی تو را تعقیب کند، پشت سرت حرکت می‌کنم. و گاهی در سمت راستت حرکت می‌کنم و گاهی در سمت چپت. و به خاطر تو امان و قرار ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی کناره‌های انگشتان پایش راه رفت تا اینکه پایش سائیده شد. وقتی که ابوبکر رضی الله عنه دید که پای پیامبر صلی الله علیه و آله سائیده شده، او را بر دوشش نهاد تا اینکه او را به دهانه غار برد و آنجا او را پایین آورد. سپس گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده، داخل آن غار نمی‌شوی تا من داخل شوم. تا اگر در آن چیزی باشد، برای من پیش بیاید. پس ابوبکر داخل شد و چیزی را ندید که او را به شک و تردید اندازد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله را بلند کرد و او را داخل غار نمود. هنگامی که داخل شدند، ابوبکر صدیق سوراخ‌های مارهای افعی را یافت. هنگامی که ابوبکر آن را دید، پاشنه‌اش را بر دهانه آن قرار داد. مارها شروع به گزیدن پایش کردند و از درد آن، اشک‌هایش بر گونه‌اش می‌افتاد. و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: نگران مباش که خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بهره ابوبکر ساخت. این بود شب ابوبکر.

اما درباره روز ابوبکر باید گفت هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، قوم عرب از دین برگشتند. بعضی گفتند: نماز می‌خوانیم ولی زکات نمی‌دهیم و عده‌ای هم گفتند:



زکات می‌دهیم ولی نماز نمی‌خوانیم. نزد ابوبکر آمدم و از هیچ نصیحتی کوتاهی نکردم و گفتم: ای خلیفه رسول خدا، با مردم مدارا کن و با آنان جنگ مکن. به من گفت: آیا تو در جاهلیت انسانی جبار و سرکش بودی و اینک در اسلام، انسانی

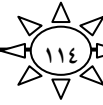
ضعیف و سست هستی؟ رسول الله ﷺ از میان ما رفت و وحی قطع شد. به خدا قسم اگر آنان زکاتی را که به رسول الله ﷺ می‌دادند، به من ندهند، به خاطر آن، با ایشان می‌جنگم. به خدا قسم، ابوبکر در امور دین هوشیار و راه یافته بود.

سپس عمر نامه‌ای را به ابوموسی نوشت و او را سرزنش کرد. این حدیث ضبه از مشهورترین احادیث است^۱.

^۱ - دینوری در کتاب «المجالسة» ز ابوالحسن بن بشران در «فوائد» و لالکائی در کتاب «السنة» آن را روایت کرده‌اند. همچنین حاکم در المستدرک، 3/ 106 آن را روایت کرده و گوید: این حدیث صحیح است و ذهبی آن را تأیید کرده و گوید: این حدیث صحیح و مرسل است. حاکم آن را با این لفظ روایت کرده: «مردانی در زمان خلافت عمر پیدا شدند. گویی آنان عمر را بر ابوبکر برتری می‌دادند...» و این در معنای همان حدیث ضبه است (کنز العمال، 12/ 491-494).

^۲ - منهاج السنة، 2/ 185-186.

گویم: اما روایاتی از قبیل حدیث غدیر، حدیث مباحله، حدیث «أنت مني بمنزلة هارون من موسى» و امثال آن که بدعت‌گذاران برای افضل بودن علی و اینکه او برای امر خلافت مستحق‌تر و شایسته‌تر بود، بدان استدلال کرده‌اند، در آخر کتاب هنگام سخن از بیعت نکردن علی و بعضی از افراد بنی‌هاشم با ابوبکر صدیق در همان ابتدای خلافت، آورده می‌شود.



خلافت ابوبکر صدیق

ابوبکر صدیق، جانشین برحق پیامبر صلی الله علیه و آله و شایسته‌ترین فرد برای خلافت^۱

تعریف خلیفه: خلیفه کسی است که جانشین دیگری می‌شود اگر چه آن دیگری او را به عنوان جانشین خود قرار ندهد. این معنای مشهور لغوی آن است و جمهور علما هم بر این باورند. خلیفه گاهی به معنای کسی است که دیگری او را جانشین خود قرار دهد.

خلیفه، جانشین کسی نمی‌شود مگر در غیاب یا مرگ شخصی که او را جانشین خود قرار داده است. به همین خاطر درست نیست گفته شود: خداوند، کسی را جانشین خود قرار داده، زیرا خداوند زنده و پاینده است، تدبیر کننده و اداره کننده امور بندگان است، و از مرگ و خواب و غیبت، منزه و مبرا است. اما درست است که انسان، خداوند را جانشین خود قرار دهد؛ همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اللهم أنت صاحب فی السفر والخیفة فی الأهل»^۲: «خدایا، تو در سفر، همراه منی و جانشین من در خانواده‌ام هستی». و پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام سخن از دجال فرمودند: «والله خلیفتی علی کل مسلم»^۳: «خداوند جانشین من در امور مسلمانان است». خداوند در قرآن هر کسی را که به خلافت توصیف نموده، او جانشین مخلوقی کسی است که قبل از خود بوده است؛ مانند این آیات: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ (یونس: ۱۴).

«سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از ایشان - قرار دادیم».

^۱- دلایل زیادی که بعداً می‌آیند، این امر را روشن می‌سازند.

^۲- سنن ترمذی، 5/161.

^۳- صحیح مسلم، ک 51، ب 57، 2/978؛ سنن ترمذی، 5/161؛ مسند احمد بن حنبل، 2/433.



و ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾ (اعراف: ۶۹).
«و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد.»

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (نور: ۵۵).
«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد.»

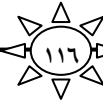
و ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰).
«من در روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد.»
یعنی جانشین مخلوقات که قبلاً بوده‌اند همان طور که مفسران چنین نظری را دارند. اما آنچه عده‌ای می‌گویند که انسان جانشین خداست، چنین چیزی جهالت و گمراهی است. به همین خاطر است هنگامی که به ابوبکر گفتند: ای خلیفه خدا، گفت: من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه رسول خدا ﷺ هستم و این برایم کافی است.^۱

خلافت ابوبکر صدیق بنا به نصوص قرآن و سنت نبوی و اجماع مسلمانان. حق و درست است

نصوص زیادی هستند که بر حق و درست بودن خلافت ابوبکر صدیق دلالت دارند. و این از جمله مواردی است که علما در آن اختلاف نظر ندارند. اما در این اختلاف نظر دارند که خلافت وی با نصی که همان وصیت و تعیین وی از جانب پیامبر ﷺ است، منعقد شده یا با اجماع و انتخاب شوری صورت گرفته است.^۲

^۱ - منهاج السنة، 2/ 222؛ 4/ 94.

^۲ - اما در مورد اعتقاد شیعه امامیه که می‌گویند جانشینی پیامبر ﷺ با نص آشکار بر خلافت علی، و اعتقاد زیدیه و جارودیه که می‌گویند جانشینی پیامبر ﷺ با نص خفی بر خلافت علی، و باور راوندی‌ها که معتقدند جانشینی پیامبر ﷺ با نص بر خلافت عباس، ثابت شده، باید گفت که این اعتقادات و اقوال، در نزد علما و



همان طور که سخن امام احمد می‌رساند، حقیقت امر این است که خلافت ابوبکر با انتخاب صحابه و بیعت‌شان با وی صورت گرفته است. و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع خلافت وی خبر داده به گونه‌ای که آن را مورد تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور مسلمانان به او امر کرده و امت اسلام را بر بیعت با او ارشاد فرموده است. این سه وجه، یعنی خبر، امر و ارشاد پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خلافت ابوبکر صدیق از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است.

اینک این سه وجهی که با سنت ثابت شده و قرآن بر آن دلالت دارد، در زیر بیان می‌شود^۱،^۲:

وجه اول: خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که پیامبر آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحی می‌فرمایند: «رأيت كأي أنزع علي قلب فأخذها ابن أبي قحافة فنزع ذنوباً أو ذنوبين وفي نزعها ضعفٌ والله يغفر له. ثم أخذها ابن الخطاب فاستحالت غرباً، فلم أر عبقرياً من الناس يفري فرية حتى ضرب الناس بعطن»^۳: «(در خواب) دیدم که گویی از چاهی آب می‌کشیدم، که پسر ابوقحافه (ابوبکر) آن (دلو) را از من گرفت و یک دلو یا دو دلو پر از آب، از آن چاه، آب کشید. در آب کشیدنش از

^۱ مسلمانان، به طور آشکار فاسد و باطل است و تنها کسانی این اعتقاد را دارند که یا جاهل و نادان هستند و یا ظالم. و اغلب کسانی که بر این باورند، زندیق و بی‌دین هستند.

^۲ منهاج السنة، 4/234؛ مجموع الفتاوی، 47/35.

^۳ بعد از ذکر احادیثی که بر سه وجه مذکور دلالت دارند، آیاتی را هم که بر این سه وجه دلالت دارند، ذکر می‌شوند.

^۴ بخاری آن را روایت کرده است. (صحیح بخاری، ک 62، ب 5، ص 197؛ ک 91، ب 28-30).



چاه، یک نوع ضعف بود^۱. سپس پسر خطاب (عمر) آن (دلو) را گرفت. پس آن دلو به دلو بزرگی تغییر یافت. هیچ یک از انسان‌های بزرگ را ندیدم که دلو بزرگی همانند دلو عمر داشته باشد و با آن از چاه آب بکشد تا جایی که همه مردم از آن سیراب گشتند.

پیامبر ﷺ در این حدیث به اموری خبر داده که مستلزم شایستگی و خوبی حاکمان است و این امور هم در زمان خلافت ابوبکر و عمر، روی داد^۲.

۲- در سنن ابوداود و دیگران از طریق حدیث اشعث، از حسن و او هم از ابوبکر روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «من رأى منكم رؤياً؟ فقال رجل أنا رأيت كأن ميزاناً أنزل من السماء فوزنت أنت وأبوبکر فرجحت أنت بأبي بکر، ثم وزن عمر وأبوبکر، فرجح أبوبکر، ووزن عمر وعثمان فرجح عمر، ثم رفع الميزان، فرأيت الكراهية في وجه النبي^۳»: «کدام یک از شما خوابی دیده است؟ مردی گفت: من در خواب دیدم مثل اینکه ترازویی از آسمان فرو فرستاده شد و تو و ابوبکر وزن شدید که تو بر ابوبکر برتری یافتی. سپس ابوبکر و عمر وزن شدند و ابوبکر برتری یافت. سپس عمر و عثمان وزن شدند و عمر برتری یافت. سپس ترازو برداشته شد. (ابوبکره گوید): من ناخوشی را در چهره پیامبر ﷺ مشاهده کردم». همچنین ابوداود این حدیث را از طریق حدیث حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از عبدالرحمن بن ابی بکره و او هم از پدرش همانند آن را روایت کرده و مشاهده کراهیت و ناخوشی در چهره پیامبر ﷺ را ذکر نکرده است. در دنباله حدیث آمده است:

^۱- این گفته، اشاره به کم بودن مدت خلافت ابوبکر دارد.

^۲- منهاج السنة، 1/184؛ 3/267.

^۳- ابوداود آن را به شماره 4634 و ترمذی آن را به شماره 2288 روایت کرده‌اند. ترمذی گوید که این حدیث حسن صحیح است.

«فاستاء لها النبي ﷺ فقال: خلافة نبوة، ثم يؤتي الله الملك من يشاء»^۱: «پیامبر ﷺ به خاطر آن اندوهگین شد و فرمود: خلافت این افراد، همان جانشینی پیامبری است. سپس خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر کسی که بخواهد می دهد». پیامبر ﷺ در این حدیث بیان فرموده که خلافت این افراد، همان جانشینی نبوت است و بعد از آن، سلطنت و پادشاهی بر سر کار می آید. در این حدیث ذکری از علی رضی الله عنه به میان نیامده، چون در زمان وی صحابه بر خلافتش اجماع نکردند، بلکه در مورد خلافت وی اختلاف نظر داشتند^۲.

۳- در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت شده که او گوید: رسول الله ﷺ در هنگام بیماری اش به من گفت: «ادع لي أباک وأخاک حتی أکتب لأبي بکر کتاباً، فإني أخاف أن يتمني متمن ويقول قائل: أنا أولى، ويأبي الله والمؤمنون إلا أبابکر»^۳: «پدرت و برادرت را صدا بزن تا نوشته ای را برای ابوبکر بنویسم؛ زیرا می ترسم از اینکه کسی آرزو کند و کسی بگوید که من برای خلافت، اولی تر و شایسته تر هستم. ولی خداوند و مؤمنان این را قبول ندارند که جز ابوبکر، کسی برای خلافت، اولی تر و شایسته تر باشد». این حدیث بیان می دارد که پیامبر ﷺ می خواسته از ترس چیزی بنویسد. سپس برایش معلوم شده که چنین امری واضح و روشن است و محل اختلاف و نزاع نیست از این رو آن کار را نکرد؛ زیرا او دانست که آشکار بودن فضیلت و برتری ابوبکر و استحقاق وی برای خلافت به گونه ای است که دیگر نیازی به وصیت و تعیین ابوبکر به عنوان جانشین خود، نیست.

۴- در صحیح بخاری آمده است: «أنَّ عائشة رضی الله عنها لما قالت: وارأساه، قال رسول الله ﷺ بل أنا وارأساه، لقد هممت أن أرسل إلى أبي بکر وابنه وأعهد، أن يقول القائلون أو

^۱- ابوداود آن را به شماره 4635 روایت کرده است.

^۲- منهاج السنة، 1/185.

^۳- صحیح مسلم، ک 44، ح 11. بعداً حدیثی که در صحیح بخاری در این باره آمده، آورده می شود.

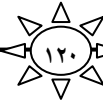


یتمنی المؤمنون، ثم قلت: یاأبی الله ویدفع المؤمنون، أو یدفع الله ویأبی المؤمنون»^۱.

«هنگامی که عایشه رضی الله عنها گفت آخ سرم! رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلکه من آخ سرم! می‌خواستم به دنبال ابوبکر و پسرش بفرستم و ابوبکر را به عنوان جانشین خود

تعیین کنم تا مبدا کسانی بگویند یا کسانی آرزو کنند که آنان برای خلافت، سزاوارترند. سپس گفتم: خداوند از آن سرباز می‌زند و مؤمنان هم آن را نمی‌پذیرند. یا خداوند آن را نمی‌پذیرد و مؤمنان هم از آن سرباز می‌زنند». در این حدیث صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواسته که برای ابوبکر نوشته‌ای مبنی بر خلافت وی بنویسد تا کسی نگوید من برای خلافت، سزاوارترم. سپس فرمود: «خدا و مؤمنان از آن سرباز می‌زنند و آن را نمی‌پذیرند که کسی جز ابوبکر برای امر خلافت، سزاوارتر و شایسته‌تر باشد». پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانست که خداوند متعال و مؤمنان جز ابوبکر کسی را برای امر خلافت انتخاب نمی‌کنند و به این اکتفا کرده و نوشته‌ای را برای ابوبکر مبنی بر تعیین او به عنوان خلیفه نوشت. نوشتن این امر از چیزهایی نیست که خداوند بر او واجب کرده باشد که در آن موقع آن را بنویسد یا آن را ابلاغ کند، زیرا وقتی امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به دلخواه خود و بدون هیچ الزام و اجباری، ابوبکر را برای امر خلافت انتخاب کردند و ابوبکر هم کسی است که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از وی راضی و خوشنودند، این نشان می‌دهد که او برترین فرد در میان امت اسلام است. همچنین این امر نشان دهنده علم و دین ابوبکر می‌باشد. همانا اگر امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملزم و مجبور می‌بودند که ابوبکر را به عنوان خلیفه تعیین کنند، چه بسا آن وقت گفته می‌شد که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر کار حق مجبور شده‌اند در حالی که خودشان آن را به دلخواه خود اختیار نکردند؛ همچنان که چنین چیزی برای بنی اسرائیل پیش آمد. و چه بسا آن وقت کسی گمان می‌کرد که در میان امت اسلام، بقایای جاهلیت

^۱ - صحیح بخاری، ک 75، ب 16، 8/7. بخاری و مسلم هر دو عبارت «ویأبی الله والمؤمنون» را آورده‌اند. و در مسند احمد بن حنبل، 6/106 آمده که عایشه رضی الله عنها گفت: «پس خداوند و مؤمنان نپذیرفتند که کسی جز پدرم برای امر خلافت، سزاوارتر باشد. پس پدرم به عنوان خلیفه از طرف مسلمانان انتخاب شد».



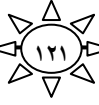
در مورد مقدم کردن خویشاوندان و بستگان وجود دارد. بنابراین، آنچه که خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اختیار کرده، بهتر است. پس ستایش خدایی را که این امت را هدایت نموده و ما را از پیروان آن قرار داده است. و خداوند از میان ببرد کسی را که اختیار نمی‌کند آنچه را که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اختیار کرده‌اند.^۱

۵- همچنین ابوداود از طریق حدیث ابن شهاب، از عمرو بن ابان و او هم از جابر روایت کرده که جابر رضي الله عنه نقل می‌کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أرى الليلة رجل صالح كأنَّ أبابكر نيط برسول الله، ونيط عمر بأبي بكر، ونيط عثمان بعمر». «امشب مرد صالحی به من نشان داده شد گویی که ابوبکر به رسول الله صلی الله علیه و آله وصل شده بود و عمر به ابوبکر و عثمان به عمر وصل شده بود». جابر گوید: «هنگامی که از نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بلند شدیم، گفتیم: آن مرد صالح، رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن کسانی که به همدیگر وصل شده‌اند، خلفای این دینی هستند که خداوند، پیامبرش را با آن مبعوث کرد».^۲

۶- همچنین ابوداود از طریق حدیث حماد بن سلمه، از اشعث بن عبدالرحمن، از پدرش و او هم از سمره بن جندب روایت کرده که او گوید: «مردی گفت ای رسول خدا، من در خواب دیدم که گویی دلوی از آسمان آویزان شد. پس ابوبکر آمد و اطراف آن را گرفت و مقدار کمی از آب آن را نوشید. سپس عمر آمد و اطراف آن را گرفت و از آب آن نوشید تا اینکه سیراب گردید. سپس عثمان آمد و اطراف آن را گرفت و از آب آن نوشید تا اینکه سیراب گردید. سپس علی آمد و اطراف آن را

^۱ - منهاج السنة، 1/188؛ 3/212، 268، 269 و 4/270؛ 4/294. گفته ابن عباس که: «همانا آفت، هر نوع آفتی است که میان پیامبر صلی الله علیه و آله و میان اینکه چیزی بنویسد، حایل شده است»، مقتضی آن است که این حایل، = آفت است. و آن آفت در حق کسی است که در خلافت ابوبکر صدیق شک کند، چون چنین امری بر وی مشتبّه گردیده است؛ زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را در این زمینه می‌نوشت، شک مرتفع می‌گردید. اما کسی که می‌داند خلافت ابوبکر، حق است، در حقش آفت نیست. (منهاج السنة، 3/135).

^۲ - ابوداود آن را اخراج کرده است (سنن ابوداود، 1/513).



گرفت. در این موقع دلو از هم باز شد و مقداری آب بر او پاشید»^۱.
 ۷- از سعید بن جُهْمَان، از سفینه روایت شده که گوید: رسول الله ﷺ فرمودند:
 «خلافة النبوة ثلاثون سنة، ثم يؤتی الله الملك من یشاء، أو ملکه من یشاء»^۲.

جانشینی پیامبری، تنها سی سال دوام می‌آورد. پس از آن خداوند سلطنت و پادشاهی را به هر که بخواهد می‌دهد. یا خداوند هر که بخواهد، پادشاهی به وی می‌دهد». سعید گوید که سپس سفینه به من گفت: حساب کن دو سال خلافت ابوبکر، ده سال خلافت عمر، دوازده سال خلافت عثمان و شش سال خلافت علی. که روی هم رفته سی سال است. سعید گوید که به سفینه گفتم: بعضی می‌پندارند که علی، خلیفه نبوده است. گفت: بازماندگان بنی زرقاء (یعنی بنی مروان) دروغ گفتند^۳.

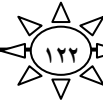
وجه دوم: امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعه اسلامی به او

۱- در کتاب‌های سنن از پیامبر ﷺ روایت شده که ایشان فرمودند: «اقتدوا

^۱- ابو داود آن را در باب خلفاء، 1/ 515 روایت کرده است.

^۲- منبع سابق.

^۳- ابو داود آن را اخراج کرده است. (2/ 515) و امام احمد آن را در مسند خود، 5/ 220 و 221 روایت کرده و عبارت: «سعید گوید که سفینه به من گفت ...» را بدان افزوده است. ابن کثیر (رحمته الله) گوید: این حدیث به صراحت ردی است بر روافض که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را انکار می‌کنند. همچنین ردی است بر نواصب از میان بنی امیه و پیروانشان از مردم شام که خلافت علی را انکار می‌کنند». کلمه «إستاه» که در متن عربی این عبارت آمده، جمع «إست» است که به معنای سرین زن می‌باشد و بر حلقه دُبر هم اطلاق می‌شود. منظور از این کلمه در عبارت فوق الذکر آن است که این گفته، گفته دروغی است که از طرف بازماندگان زرقاء گفته شده است. و زرقاء هم، اسم زنی از زنان بنی امیه است.



بالذين من بعدي أبي بكر وعمر^۱: «به دو نفری که بعد از من می آیند (ابوبکر و عمر) اقتدا کنید».

پس دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به اقتدا کردن به ابوبکر و عمر که بعد از او می آیند، دلیلی است بر خلافت آن دو پس از پیامبر صلی الله علیه و آله. به همین خاطر یکی از دو قول علما که یکی از دو روایت امام احمد هم هست، بر این است که هر گاه ابوبکر و عمر بر امری اتفاق بکنند، قولشان حجت است و عدول از آن جایز نیست. اگر این دو نفر ظالم می بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور نمی داد که مسلمانان به آنان اقتدا بکنند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان امر نمی کند که به شخص ظالم اقتدا بکنند؛ زیرا انسان ظالم نمی تواند پیشوایی باشد که از وی دنباله روی کرد؛ به دلیل فرموده خداوند متعال که می فرماید: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۲۴). «پیمان من، به ستمکاران نمی رسد».

پس از آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به اقتدا به افراد بعد از خود داده و اقتدا هم، همان پیروی است و از طرف دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که ابوبکر و عمر بعد از وی می آیند، دلیل بر آن است که آن دو پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، خلیفه هستند. و این چیزی است که مطلوب حدیث است. کسی که به او اقتدا می شود، درجه اش در افعال و سنت هایی که برای مسلمانان انجام می دهد، بالاتر از درجه کسی است که تنها در سنت هایی که به جا می گذارد از وی تبعیت می شود. فرق میان حدیث مذکور و روایت «أصحابي كالنجوم...» در عین اینکه حدیث صحیحی نیست، این است که در این روایت کلمه «بعدي» و امر به اقتدای به آنان نیامده است^۲.

^۱ سنن ابن ماجه، 1/ 97؛ سنن ترمذی، 5/ 3744؛ مستدرک حاکم، 3/ 75؛ مسند احمد بن حنبل، 5/ 385، 399 و 402. همچنین ابوداود در سنن خود آن را روایت کرده است.

^۲ منهاج السنة، 1/ 184 و 185؛ 3/ 162؛ 4/ 238. و نگاه کنید به: مجموع الفتاوی، 24/ 400.



۲- پیامبر ﷺ در جای دیگری می‌فرمایند: «علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي»^۱: «بر شما واجب است که از سنت من و سنت و راه و روش خلفای راشدین هدایت یافته بعد از من پیروی کنید». پیامبر ﷺ در این حدیث

دستور به پیروی از سنت خلفای راشدین هدایت یافته داده، و در جای دیگری مدت خلافتشان را تعیین نموده است. پس این نشان می‌دهد که افرادی که در این مدت متولی امور جامعه اسلامی هستند، همان خلفای راشدین هستند، زیرا آنان جانشینان پیامبر ﷺ در اداره جامعه اسلامی بودند. بنابراین به وسیله هدایت و کمال آنان، گمراهی و ضلال از آنان منتفی شده است. و این نهایت علم و عمل آنان است. همانا گمراهی، عدم علم و کج روی و ضلال، پیروی از هواهای نفسانی است. به همین خاطر قول اظهر و راجح علما آن است که اتفاق خلفای چهارگانه، حجت است و مخالفت با آن جایز نیست، زیرا پیامبر ﷺ به پیروی کردن از سنت و راه و روششان امر فرموده است.^۲

۳- در صحیح بخاری و مسلم از جبیر بن مطعم، از پدرش روایت شده که «زنی از پیامبر ﷺ چیزی خواست. پیامبر ﷺ به وی دستور داد که دوباره نزدش برگردد. آن زن گفت: ای رسول خدا، اگر آمدم و تو را نیافتم، آن موقع چی؟ - پدرم گوید: منظور آن زن این بود که اگر پیامبر ﷺ فوت کند - پیامبر ﷺ فرمود: اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر برو»^۳.

۴- همچنین پیامبر ﷺ در جای دیگری می‌فرمایند: «إذا لم تجدوه أعطوها

^۱ - سنن ابوداود، 2/ 506؛ سنن ابن ماجه، 1/ 42 و 43؛ مسند احمد بن حنبل، 4/ 126 و 127. ابن رجب هم آن را در کتابش «جامع العلوم والحکم» آورده و احوال راویان آن را بررسی نموده و شرح کاملی بر آن داده است.

^۲ - منهاج السنة، 3/ 267 و 268.

^۳ - صحیح بخاری، ک 62، ب 5؛ ک 96، ب 24؛ صحیح مسلم، ص 1856 و 1857.

أبابكر^۱: «هر گاه او را نیافتید، آن را به ابوبکر بدهید». پس اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که نزدش آمده، دستور داده که بعد از مرگ خود، نزد شخصی برود که قائم مقام اوست، دلالت می‌کند بر اینکه او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، خلیفه است. چنین امری برای ابوبکر روی داد^۲.

وجه سوم: ارشاد و راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله به بیعت کردن با ابوبکر

۱- در صحیح مسلم آمده است که اصحاب و یاران محمد صلی الله علیه و آله در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. بقیه حدیث را ذکر کرده که در آن آمده است: «إن يطع القوم أبابكر وعمر یرشدوا»^۳: «اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت بکنند، هدایت می‌یابند».

۲- یکی دیگر از دلایلی که پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را راهنمایی کرده تا بعد از

۱- حاکم آن را از انس بن مالک روایت کرده که گوید: «بنی مصطلق مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادند و گفتند: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرس که بعد از تو صدقات خود را به چه کسی بدهیم؟ فرمود: به ابوبکر». و حاکم آن را صحیح دانسته و طبرانی نیز آن را از عصمه بن مالک آورده است. (فتح الباری، 7/24).

۲- منهاج السنة، 1/184؛ 3/267؛ 4/295.

۳- صحیح مسلم، ص 681. و در آن آمده است: «سپس گفت: می‌بینید که مردم چه کار کردند. راوی گوید: سپس گفت: مردم به صبح رسیدند در حالی که پیامبرشان را از دست دادند. پس ابوبکر و عمر گفتند: در شأن رسول الله صلی الله علیه و آله نیست که شما را به جا بگذارد. مردم گفتند: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله در بین شماست، پس اگر از ابوبکر و عمر اطاعت کنید، راه می‌یابید». و در مسند احمد بن حنبل، 5/298، از طریق حدیث ابوقتیاده آمده که او می‌گوید: ما، در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. ایشان فرمودند: همانا شما اگر فردا آب نیابید، تشنه می‌شوید. مردم به دنبال پیدا کردن آب رفتند و من همراه رسول الله صلی الله علیه و آله ماندم».

همچنین در این حدیث آمده که راوی آن گوید: «مردم به صبح رسیدند در حالی که پیامبرشان را از دست دادند. مردم به یکدیگر گفتند: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال آب رفته است. در میان گروهی ابوبکر و عمر حضور داشتند. آن دو گفتند: ای مردم، همانا در شأن رسول الله صلی الله علیه و آله نیست که برای پیدا کردن آب از شما پیشی گرفته باشد و شما را به جا گذاشته باشد. و اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت بکنند، هدایت می‌یابند. این را سه بار تکرار کرد».



خود، با ابوبکر بیعت کنند، این است که پیامبر ﷺ، در نماز ابوبکر را جانشین خود ساخت. این قضیه در کتاب‌های صحاح و سنن و مسانید از چندین طریق آمده و به حد تواتر رسیده است؛ همچنان که بخاری، مسلم، ابن خزیمه، ابن حبان و دیگر

صاحبان کتاب‌های صحاح از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که وی گفت: «مرض النبی فاشتد مرضه، فقال: مروا بأببکر فلیصل بالناس، قالت عائشة رضی الله عنها: یا رسول الله، إنَّ أببکر رجل رقیق متی یقوم مقامک لا یتطیع أن یصلي بالناس، قال: مری أببکر فلیصل بالناس، فعاودت، فقال: مری أببکر فلیصل بالناس فإنکن صواحب یوسف، فأتاه الرسول فصلی بالناس فی حیاة النبی ﷺ»^۱.

«پیامبر ﷺ به شدت بیمار شد و فرمود: به ابوبکر بگوئید که برای مردم نماز بخواند. عایشه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا همانا ابوبکر مرد نازک دلی است و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. پیامبر ﷺ فرمود: به ابوبکر بگو که برای مردم نماز بخواند. دوباره این جمله را تکرار کرد و فرمود: به ابوبکر بگو که برای مردم نماز بخواند. به راستی شما زن‌ها مثل همراهان یوسف هستید (که زیاد اصرار می‌کردند). پس عایشه رضی الله عنها، ابوبکر را نزد پیامبر ﷺ آورد و او در حیات پیامبر ﷺ برای مردم امامت نماز کرد». و در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ سخت بیمار شد، بلال آمد و پیامبر ﷺ از وی خواست تا برای نماز، اذان گوید و فرمود: «مروا أببکر فلیصل بالناس»: «به ابوبکر بگوئید که برای مردم نماز بخواند». گفتیم: ای رسول خدا، همانا ابوبکر مردی است که زود دل‌تنگ می‌شود و گریه می‌کند و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. کاش به عمر دستور می‌دادی. فرمود: «مروا أببکر فلیصل بالناس»: «به ابوبکر بگوئید که برای مردم نماز بخواند». عایشه رضی الله عنها

^۱ - صحیح ابن خزیمه، 60/3.

گوید که به حفصه گفتم: به پیامبر صلی الله علیه و آله بگو که ابوبکر مردی است که زود دلتنگ می‌شود و گریه می‌کند و هر وقت به جای تو بایستد نمی‌تواند برای مردم نماز بخواند. کاش به عمر دستور می‌دادی. حفصه این را به پیامبر گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إن کن لأنتن صواحب يوسف، مروا بأببکر فلیصل بالناس»: «همانا شما زن‌ها مثل همراهان یوسف هستید (که زیاد اصرار می‌کردند). به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند.» عایشه رضی الله عنها گوید: پس به ابوبکر گفتند که برای مردم نماز بخوان! پس ابوبکر در طول بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله از روز پنجشنبه تا روز پنجشنبه بعد برای مردم نماز خواند، یعنی مدت بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله براساس آنچه که گفته شده، دوازده روز بود. و اتاق او در کنار مسجد قرار داشت. پس در این روایت آمده که عایشه رضی الله عنها در این مورد از پیامبر صلی الله علیه و آله تجدید نظر خواست و به حفصه گفت که از پیامبر صلی الله علیه و آله تجدید نظر بخواهد. پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این اصرار، آنان را سرزنش کرد و آن را اصرار بر امری باطل به حساب آورد؛ مانند اصرار همراهان یوسف، در مورد یوسف. پس چنین امری نشان می‌دهد که مقدم نمودن

۱- صحیح بخاری، ک 10، ب 39، 46، 67، 68 و 70؛ ک 96، ب 5؛ صحیح مسلم، ک 4، ب 21. ابن کثیر رحمته الله در کتاب «البدایة والنهایة»، 5/ 244 گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز صبح را برای مسلمانان خواند. این زمانی بود که رسول الله صلی الله علیه و آله از بیهوشی ای که به خاطر درد و ناراحتی شدید = بود، به هوش آمد و پرده اتاق را کنار کشید و به مسلمانان نگاه کرد که آنان در نماز پشت سر ابوبکر هستند. این امر پیامبر صلی الله علیه و آله را خوشحال کرد و لبخندی زد. حتی مسلمانان از خوشحالی قصد داشتند که نمازشان را نیمه تمام رها کنند و حتی ابوبکر خواست به عقب بیاید تا به صف پیوندد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اشاره نمود که در جایشان بمانند و نمازشان را نیمه تمام رها نکنند و پرده را پایین کشید. و این در آخر عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بود. هنگامی که ابوبکر سلام نماز داد بر پیامبر صلی الله علیه و آله داخل شد و به عایشه گفت: دیدم که درد و ناراحتی از رسول الله صلی الله علیه و آله دور شده است، و امروز نوبت دختر خارجه است که در منطقه سنح زندگی می‌کند (یعنی زن ابوبکر). هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت و در این باره میان صحابه اختلاف ایجاد شد، یکی می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله مرد، پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. و دیگری می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نمرده است. آنگاه سالم بن عبیدالله نزد ابوبکر صدیق رفت ...».



کسی دیگر غیر از ابوبکر در نماز، جزو امور باطلی است که هر کس بر آن اصرار ورزد، مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گیرد. این در حالی است که ابوبکر به عمر گفت که برای مردم نماز بخواند ولی عمر جلو نرفت و گفت: تو برای این کار

مستحق‌تر و شایسته‌تر هستی. پس در اینجا عمر ﷺ اعتراف نموده که ابوبکر ﷺ برای امامت نماز از او مستحق‌تر و شایسته‌تر است، همچنان که اعتراف نموده به اینکه ابوبکر ﷺ برای امر خلافت از او و سایر صحابه مستحق‌تر و شایسته‌تر است، و ابوبکر ﷺ از همه صحابه افضل و برتر است.^۱

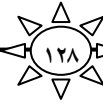
در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: «درباره اینکه ابوبکر برای مردم امامت نماز بکند از پیامبر ﷺ تجدید نظر خواستم. و در این تجدید نظرخواهی زیاد، آنچه برایم مسلم شد، این بود که پیامبر ﷺ غیر از ابوبکر هرگز دوست نداشت که کسی دیگر به جایش بایستد و امامت نماز بکند. بدین وسیله خواستم رسول الله ﷺ از ابوبکر دست بکشد».^۲

پیامبر ﷺ در روز وفاتش، پرده را کنار کشید در حالی که مسلمانان پشت سر ابوبکر نماز می‌خواندند. این امر پیامبر ﷺ را مسرور و خوشحال کرد؛ در صحیح بخاری و مسلم از انس بن مالک ﷺ روایت است که ابوبکر هنگام درد و ناراحتی رسول الله ﷺ که به دنبال آن وفات یافت، برای مسلمانان نماز خواند. تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید و در حالی که مسلمانان در صفوف نماز ایستاده بودند، رسول الله ﷺ پرده اتاق را کنار کشید و به ما نگاه کرد در حالی که ایستاده بود. گویی صورتش همانند برگ قرآن^۳ بود. سپس رسول الله ﷺ لبخندی زد. راوی گوید: در حالی که ما، در نماز بودیم، از خوشحالی به خاطر بیرون آمدن رسول الله ﷺ از

^۱ - بعداً در این باره سخن به میان می‌آید.

^۲ - صحیح بخاری، ک 64، ب 83؛ صحیح مسلم، ک 4، ح 93، شماره 313.

^۳ - کنایه از زیبایی بسیار زیاد و روشنی صورت و نورانی بودنش است.



اتاقش، متحیر شدیم و ابوبکر به عقب برگشت تا به صف پیوندد و گمان کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله برای نماز بیرون آمده است. اما پیامبر صلی الله علیه و آله با دست به آنان اشاره نمود که به نمازتان را ادامه دهید. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله داخل اتاقش شده و پرده را پایین کشید. راوی گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز وفات یافت.^۱

دفعه‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل بیرون رفت و نشسته برای مسلمانان نماز خواند. ابوبکر ماند تا به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر نمازها را برای مردم بخواند؛ در حدیث صحیح از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت است که گوید: «بر عایشه رضی الله عنها داخل شدم و به او گفتم: آیا درباره بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی به من می‌گویی؟ گفت: چرا، می‌گویم. پیامبر صلی الله علیه و آله سخت بیمار شد و فرمود: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتیم: نه، آنان منتظر هستند ای رسول خدا. فرمود: آب را در ظرفی برایم بریزید. ما هم این کار را کردیم. او غسل کرد و خواست از آنجا دور شود. پس بیهوش شد و بعداً به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز خواندند؟ گفتیم: نه، آنان منتظر هستند ای رسول خدا. عایشه رضی الله عنها گفت: مردم در مسجد ماندند و برای نماز عشاء منتظر رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. عایشه رضی الله عنها گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را دنبال ابوبکر فرستاد تا برای مردم نماز بخواند. او ابوبکر را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله به تو دستور داده که برای مردم نماز بخوانی. ابوبکر که مرد نازک دلی بود گفت: ای عمر، برای مردم نماز بخوان. راوی گوید که عمر گفت: تو برای این کار شایسته‌تری. عایشه رضی الله عنها گفت: پس ابوبکر در آن چند روز برای مردم امامت نماز کرد. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله سبکی را در خودش احساس کرد و برای نماز ظهر از بین دو مرد که یکی عباس بود، بیرون رفت و ابوبکر برای مردم نماز می‌خواند. هنگامی که ابوبکر، پیامبر را دید، خواست به عقب برگردد اما پیامبر صلی الله علیه و آله به او اشاره کرد که به عقب نیاید. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو نفر گفت: مرا کنار ابوبکر بنشانید. پس آن دو، پیامبر صلی الله علیه و آله

^۱ - صحیح بخاری، ک 21، ب 6؛ صحیح مسلم، ک 4، شماره 419.



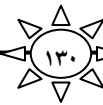
را کنار ابوبکر نشاندهند و ابوبکر نماز می‌خواند و با حالت ایستاده از نماز رسول الله ﷺ پیروی می‌کرد و مردم هم از نماز ابوبکر پیروی می‌کردند و پیامبر ﷺ نشسته بود. عبدالله گوید: بر عبدالله بن عباس رضی الله عنه داخل شدم و به او گفتم: آیا آنچه که

عایشه درباره بیماری رسول الله ﷺ به من گفته، به تو عرض کنم؟ گفت: بفرما. پس من هم گفته عایشه را به او عرض کردم و او چیزی از آن را انکار نمود. فقط گفت: آیا اسم مردی که با عباس بود به تو گفت؟ گفتم: نه. گفت: آن مرد، علی بود.^۱

این حدیثی است که عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما هر دو بر آن اتفاق دارند که از بیماری پیامبر ﷺ و جانشین خود قرار دادن ابوبکر در نماز خیر می‌دهند. و اینکه ابوبکر چند روز قبل از بیرون آمدن پیامبر ﷺ از خانه، برای مردم نماز خواند. و اینکه وقتی پیامبر ﷺ برای نماز ظهر خارج شد به ابوبکر دستور داد که به عقب نیاید بلکه در جای خود بایستد و پیامبر ﷺ کنار ابوبکر نشست. و مردم از نماز ابوبکر پیروی می‌کردند و ابوبکر در نماز پیامبر ﷺ را پیروی می‌کرد. همه علماء بر تصدیق این حدیث اتفاق نظر دارند و آن را تلقی به قبول نموده‌اند. پیامبر ﷺ قبل از این هم، ابوبکر را جانشین خود در نماز قرار داد؛ بدان گاه که نزد پسران عمرو بن عوف رفت تا میانشان صلح و آشتی برقرار سازد. و نقل نشده که پیامبر ﷺ در غیاب خود در سفر و بیماری‌اش، جز ابوبکر کس دیگری را جانشین خود در نماز قرار داده باشد. اما تنها عبدالرحمن بن عوف در هنگام سفر برای جنگ تبوک، یک بار نماز صبح را برای مسلمانان خواند؛ زیرا پیامبر ﷺ برای قضای حاجتش رفته

^۱ صحیح بخاری، ک 10، ب 47، 51 و 67؛ ک 64، ب 83؛ صحیح مسلم، شماره 311.

گویم: از دیگر کسانی که احادیث جانشین قرار دادن پیامبر، ابوبکر را در نماز، روایت کرده‌اند، عبارتند از: امام مالک در کتاب «الموطأ»، 70/1 و 171؛ ترمذی در کتاب «سنن ترمذی»، به شماره 3673؛ و نسائی در کتاب «سنن نسائی»، 100-89/2 و 7/4.



بود و تأخیر نموده بود^۱.

۳- در سنن ترمذی به طور مرفوع آمده است: «لا ینبغی لقوم فیهم أبو بکر أن یؤمهم غیره»^۲: «برای قومی که ابوبکر در میانشان است، شایسته نیست که کسی دیگر غیر از و برای آنان امامت بکند».

۴- احادیثی دیگر مانند فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر در حدیث صحیح که فرمودند: «لو كنت متخذاً من أهل الأرض خلیلاً لا اتخذت أبابکر خلیلاً، لا یبقی فی المسجد خوذة إلا سدت إلا خوذة أبي بکر»^۳: «اگر من از میان مردم روی زمین دوستی صمیمی را برای خود بر می‌گزیدم، قطعاً ابوبکر را به عنوان دوست صمیمی خود بر می‌گزیدم. تمام روزنه‌ها و دریچه‌های مسجد بسته شود جز روزنه و دریچه خانه ابوبکر».

قائلان به نص جلی برای آن استدلال می‌کنند به اینکه صحابه بر نامگذاری ابوبکر به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق نظر دارند^۴. اینان می‌گویند: خلیفه تنها به کسی گفته

^۱- مسلم آن را از سهل بن سعد الساعدی، ک 4، ح 102-104 و بخاری در صحیح خود، ک 10، ب 48 روایت نموده‌اند.

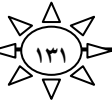
^۲- منهاج السنة، 1/184؛ 4/290-296.

^۳- منهاج السنة، 4/45. ترمذی این حدیث را در ابواب مناقب به شماره 3755 روایت کرده و گفته که این حدیث غریبی است.

^۴- تخریج آن قبلاً ذکر شد. بعضی از علما می‌گویند: همانا در ابوبکر بدین خاطر استثنا شده که پیامبر دانسته که ابوبکر جانشین او می‌شود و نیاز به رفت و آمد به مسجد دارد.

^۵- حاکم در مستدرک روایات صحیح از صحابه مبنی بر اجماعشان درباره خطاب قرار دادن ابوبکر به «یا خلیفة رسول الله» (ای جانشین رسول خدا، در صفحات 79 و 80 ذکر کرده است.

اما حدیث عمرو بن میمون: «وسدوا الأبواب کلها إلا باب علی»: «و تمام درها را بجز در علی ببندید»، از جمله روایاتی است که اهل تشیع به خاطر مقابله و مخالفت با اهل سنت، وضع نموده‌اند (منهاج السنة، 3/8 و 9. ابن جوزی هم آن را در موضوعات ذکر کرده است).



می‌شود که دیگری او را جانشین خود قرار داده باشد و معتقدند که در اینجا فعل به معنای مفعول است. پس این نشان می‌هد که رسول الله ﷺ، ابوبکر را جانشین خود بر امتش قرار داده است. گروه دیگری از علما بر این باورند که خلیفه هم به کسی گفته

می‌شود که دیگری او را جانشین خود قرار داده باشد و هم به کسی گفته می‌شود که جانشین دیگری شود. در این صورت، فعل به معنای فاعل آمده است. به هر حال این دو وصف برای کسی جز ابوبکر ثابت نیست؛ پس تنها او خلیفه است.

ابن تیمیه (رحمته الله) گوید: اهل سنت معتقدند که ابوبکر جانشین پیامبر ﷺ شده و او شایسته‌ترین و مستحق‌ترین فرد برای جانشینی پیامبر ﷺ است.^۱

دلالت قرآن بر خلاف ابوبکر صدیق

این سه وجهی که با سنت نبوی ثابت شده^۲، آیات قرآن بر آنها دلالت دارند که در زیر می‌آیند: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (نور: ۵۵). «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد».

﴿سَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ يَوْمَ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ (مائده: ۵۴).

«خداوند قومی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند.» ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴).

^۱ - منهاج السنة، 1/ 183 و 2/ 223.

^۲ - این سه وجه عبارتند از: (1) خبر به وقوع خلافت ابوبکر به گونه‌ای که آن را مورد ستایش و تمجید قرار داده و بدان راضی بوده است. (2) امر به اطاعت و پیروی از ابوبکر و واگذار کردن امور جامعه اسلامی به او. (3) ارشاد و راهنمایی پیامبر ﷺ به بیعت کردن با ابوبکر.

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.»

﴿سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ (فتح: ۱۶).

«بزودی از شما دعوت می شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند.»

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى﴾ (لیل: ۱۷).

«به زودی باتقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می شود.»

﴿مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ﴾ (نساء: ۶۹). «از پیامبران و صدیقان.»

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ (توبه: ۱۰۰).

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار.»

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (آل

عمران: ۱۱۰). «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می کنید.»

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ (بقره: ۱۴۳).

«همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار

دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط).»

پس اگر خلافت ابوبکر حرام و منکر و ناپسند می بود، می بایست از آن نهی می شد، و اگر امامت علی واجب می بود، بدون شک چنین امری از بزرگترین معروفی می بود که می بایست بدان امر می شد ... و وقتی که صحابه گواهی داده اند که ابوبکر برای امر خلافت از همه مستحق تر و شایسته تر است، واجب و لازم می گردد که آنان



در این گواهی، صادق و راستگو باشند. بنابراین، خلافت ابوبکر صدیق و وجوب اطاعت و پیروی از او، بنا به نص قرآن و سنت نبوی و اجماع، ثابت گردید.^۱

آثار و روایاتی که بر خلاف ابوبکر می‌توان بدان‌ها استدلال و

استناد نمود

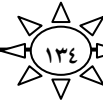
۱- در صحیح مسلم از ابن ابی ملیکه روایت است که گوید: «از عایشه رضی الله عنها شنیدم که در جواب این سؤال که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی را جانشین خود قرار می‌داد، چه کسی را برای این کار انتخاب می‌کرد، گفت: ابوبکر. گفتند: پس از ابوبکر چه کسی را به عنوان جانشین خود انتخاب می‌کرد؟ گفت: ابو عبیده بن جراح. سپس گفته‌اش را در اینجا به پایان رساند».^۲

۲- ابن بطه با اسناد خود روایت کرده می‌گوید: «حسن بن اسلم کاتب برای ما نقل کرده که زعفرانی برای ما نقل کرده که یزید بن هارون برای ما نقل کرده که مبارک بن فضاله برای ما نقل کرده که عمر بن عبدالعزیز، محمد بن زبیر حنظلی را نزد حسن بصری فرستاد و گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را جانشین خود قرار داد؟ گفت: آیا دوستت در این شک دارد؟! بله، سوگند به خدایی که جز او معبود

^۱ - منهاج السنة، 4/ 234 و 235؛ و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 35/ 48 و 49.

گویم: ابن ابی حاتم در تفسیر خود از عبدالرحمن بن عبدالحمید مهدی روایت کرده که او گوید: همانا خلافت ابوبکر و عمر در قرآن آمده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (نور: 55) (تاریخ الخلفاء، ص 96). و خطیب از ابوبکر بن عیاش روایت کرده که او گوید: ابوبکر صدیق بنا به نص قرآن، جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ (حشر: 8) در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حدید: 19) پس کسی که ابوبکر را صدیق نامیده باشد، دروغ نگفته است و صحابه به او می‌گفتند: «یا خلیفة رسول الله» (ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم). ابن کثیر گوید: این استنباط خوبی است. نگاه کنید به تاریخ الخلفاء، ص 109 و 110).

^۲ - منهاج السنة، 3/ 135؛ 4/ 293. این روایت در صحیح مسلم، ک 44، ح 9، شماره 2385 آمده است.



برحقی نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را جانشین خود قرار داد. به راستی ابوبکر با تقواتر از آن است که به ناحق و به ظلم بر امر خلافت مستولی شود. ابن مبارک گوید: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده، همان دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر بود که برای مردم امامت نماز بکند. و چنین امری از نظر حسن بصری، استخلاف محسوب می شود^۱.

۳- ابن بطه گوید: «ابوالقاسم عبدالله بن محمد به ما خبر داده که ابوخیثمه زهیر بن حرب برای ما نقل کرده که یحیی بن سلیم برای ما نقل کرده که جعفر بن محمد از پدرش و او هم از عبدالله بن جعفر برای ما نقل کرده که می گفت: ابوبکر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او بهترین جانشین بود. دلسوزترین و مهربان ترین جانشین به حال ما بود^۲.

۴- ابن بطه گوید: «از معاویه بن قره شنیدم که می گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر را جانشین خود ساخت»^۳.

۵- در کتاب های پیامبران که علما آنچه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله در آنها آمده، بیرون آورده اند، ذکر کرده اند که در تابوتی که پیش مقوقس بود، عکس های پیامبران، عکس ابوبکر و عمر به همراه عکس پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بود. همچنین در آن این امر وجود داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله با کمک ابوبکر و عمر وظیفه اش را انجام می دهد^۴.

راه های دیگری برای کسانی که هیچ آگاهی و شناختی از اسناد احادیث و روایات ندارند

۱- تواتر: به اینکه ابوبکر نه از روی میل و رغبت و نه از روی ترس و اجبار، خواستار خلافت نبود.

^۱- منهاج السنة، 1/ 183.

^۲- منهاج السنة، 1/ 183.

^۳- منهاج السنة، 1/ 183.

^۴- منهاج السنة، 4/ 46.



علاوه بر مردم عوام، بسیاری از علما، توانایی تشخیص در مبحث استدلال به احادیث و روایات و امثال آن را ندارند و تنها علمای حدیث از آن آگاهی و اطلاع دارند. اینک راه دیگری را ذکر می‌کنیم و می‌گوییم: به فرض احادیثی که محل نزاع اهل

تسنن و تشیع است، وجود ندارند یا معلوم نیست که کدام یک صحیح است. پس هر دو طرف استدلال به آنها را رها می‌کنیم و به آنچه از طریق تواتر معلوم است و به دلایل عقلی و عادت‌هایی که معلوم هستند و به آنچه که نصوص مورد اتفاق میان فریقین بر آن دلالت دارند، مراجعه می‌کنیم و بدان‌ها استدلال می‌نماییم. پس می‌گوییم: آنچه در نزد خاص و عام معلوم است و به حد تواتر رسیده و مورخین و سیره‌نگاران و ناقلان در آن هیچ گونه اختلاف نظری ندارند، این است که ابوبکر نه از روی میل و رغبت و نه از روی ترس و اجبار، خواستار خلافت نبود. هیچ بذل و بخششی در خلافت نبود که مردم او را بدان ترغیب بکنند و هیچ شمشیری هم در میان نبود که او را به وسیله آن بترسانند. و ابوبکر دارای قبیله و اموالی نبود که او را در امر خلافت یاری و پشتیبانی کنند همان طور که جزو عادت و رسم پادشاهان است که خویشاوندان و نزدیکانشان آنان را کمک و یاری می‌کنند. همچنین ابوبکر، با زبانش خواستار خلافت نبود و نگفت که با من بیعت کنید بلکه از مسلمانان خواست که با عمر یا ابوعبیده بیعت کنند. و کسانی را که با او بیعت نکردند از قبیل سعد بن عباده، اذیت نکرد^۱ و آنان را وادار به بیعت نکرد. و این نهایت وادار نکردن مردم بر بیعت است.

کسانی که با ابوبکر بیعت کردند، همان کسانی بودند که زیر درخت رضوان با پیامبر ﷺ بیعت نمودند که اینان همان، پیشگامان نخستین مهاجر و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، هستند. خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند. اینان اهل ایمان و

^۱ - علت بیعت نکردن و چشم‌پوشی کردنش از طلب خلافت، بعداً ذکر می‌شود.



هجرت و جهاد بودند.

سپس ابوبکر در مدت خلافتش همراه با کسانی که با وی بیعت کرده بودند، با مرتدین و مشرکین جنگید و با مسلمانان پیکار نکرد؛ بلکه امور مسلمانان را به شیوه قبل از هجرت بازگرداند. او شروع به گسترش فتوحات اسلامی کرد و شروع به جنگ با فارس و روم نمود. او در حالی از دنیا رفت که مسلمانان دمشق را محاصره کردند و از طرف مسلمانان به خودی خود به چیزی نمی‌پرداخت و هیچ یک از نزدیکان خود را به امارت در نمی‌آورد. سپس عمر بن خطاب به خلافت رسید. شهرهای زیادی را فتح کرد. کافران را مغلوب کرد. مؤمنان را عزت و سربلندی داد و منافقان و دشمنان را ذلیل و خوار نمود. اسلام و دستورات اسلامی را منتشر کرد و عدالت را در میان مسلمانان گسترش داد. دیوان مالیات و بخشش را برای اهل دین وضع نمود و شهرهای زیادی را برای مسلمانان آباد نمود. خود را به هیچ مالی آلوده نکرد و هیچ یک از نزدیکان خود را به حکومت نرساند. این چیزی است که همه کس از آن آگاهی و اطلاع دارد.

۲- همانا مسلمانان در بیعت با ابوبکر از حق پیروی کردند نه از هوای نفسانی. و این برخاسته از کمال و بی‌عیبی آنان بود. می‌گفتند: انگیزه‌های مسلمانان پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی پیروی از حق روی آورده بودند و چیزی آنان را از پیروی حق باز نداشت و آنان بر این امر قادر بودند. و هر گاه انگیزه و سبب برای حق حاصل شود و مانع متفی شود و قدرت بر انجام پیروی از حق فراهم باشد، انجام دادن آن واجب و لازم می‌گردد. پس معلوم می‌شود که مسلمانان در کاری که انجام دادند، از حق پیروی کردند؛ زیرا آنان بهترین امت‌ها هستند و خداوند احکام دین را برایشان کامل کرد و با عزت بخشیدن به آنان و استوار داشتن گام‌هایشان نعمت خود را بر آنان تکمیل نمود. ابوبکر هیچ غرض و قصد دنیوی نداشت که مسلمانان به خاطر آن، او را مقدم بدانند. بلکه اگر به خاطر طبع و سرشت چنین کاری می‌کردند، علی را مقدم می‌داشتند. و اگر انصار از هوای نفسانی پیروی می‌کردند، در این صورت پیروی از مردی از طایفه بنی هاشم و همچنین دیگر قبائل قریش به خصوص قبیله بنی عبد مناف



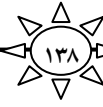
و بنی مخزوم. برایشان دوست داشتنی‌تر و بهتر از پیروی از مردی از طایفه بنی تیم می‌بود؛ زیرا اگر از هوای نفسانی پیروی می‌کردند، در این صورت اطاعتشان از فردی منافی برایشان دوست داشتنی‌تر و بهتر از اطاعتشان از فردی تیمی می‌بود.

بدین خاطر بود که هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت و ابوبکر به خلافت رسید، به ابوقحافه گفته شد: رسول الله ﷺ وفات یافت. او گفت: حادثه ناگواری است، چه کسی بعد از او اداره جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد؟ گفتند: ابوبکر. گفت: آیا طایفه بنی عبد مناف و بنی مخزوم بدان راضی هستند؟ گفتند: بله. گفت: این فضل و بخشش خداوند است که به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. یا چیزی با این مضمون گفت.^۱

همچنین بدین خاطر بود که ابوسفیان نزد علی آمد و گفت: آیا شما راضی هستید که امر خلافت در میان طایفه بنی تیم باشد؟ علی گفت: ای ابوسفیان، همانا امور اسلام مانند امور جاهلیت نیست. یا چیزی با این مضمون گفت.^۲

^۱- حاکم در مستدرک خود از ابوهریره روایت کرده که او گفت: «هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت، مکه به طور کلی مضطرب و آشفته شد. ابوقحافه این خبر را شنید و گفت: چه اتفاق افتاده است؟ گفتند: = رسول الله ﷺ وفات یافته است. گفت: این اتفاق عظیم و ناگواری است. پس چه کسی بعد از او اداره جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد؟ گفتند: پسر تو. گفت: آیا طایفه بنی عبد مناف و بنی مغیره بدان راضی هستند؟ گفتند: بله. گفت: چیزی که طایفه بنی عبد مناف و بنی مغیره بلندش کردند، کسی نمی‌تواند آن را بر جای نهد و چیزی که آنان بر جای نهاده باشند، کسی نمی‌تواند آن را بلند کند». (تاریخ الخلفاء ص 73).

^۲- حاکم با اسناد خود از مره طیب روایت کرده که او گفت: ابوسفیان بن حرب نزد علی بن ابی طالب آمد و گفت: این چه کاری است که در میان کمترین و خوارترین افراد قریش روی داده است. (منظورش ابوبکر بود). به خدا قسم، اگر بخواهم سواران و مردان زیادی از قریش را بر آن جمع می‌کنم. علی گفت: ای ابوسفیان، تا بحال که با اسلام و مسلمانان دشمنی کردی، هیچ ضرری به آنها نرساندی. به راستی ما ابوبکر را شایسته و لایق خلافت دانستیم. (مستدرک، 3/ 78).



پس عدول از عباس و علی و امثال آنان و روی آوردن به ابوبکر، دلیل بر این است که مسلمانان حق را در جای خود نشانند و برای انجام کارِ راست‌تر و درست‌تر از در خود وارد شدند. و آنان دانستند که خدا و رسولش راضی و خشنودند که ابوبکر رضي الله عنه برای امر خلافت، مقدم داشته شود. به خدا قسم، ابوبکر از نظر شرعی و منزلت، به خلافت رسید و امور مؤمنان را اداره کرد و آنان را به چیزی که در اختیار گرفته بود، هدایت کرد بدون آنکه، آن را برای خود بخواهد.^۱

۳- استخلاف ابوبکر برخاسته از کمال و بی‌عیبی نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله است و از جمله چیزهایی است که نشان می‌دهد رسول الله صلی الله علیه و آله برحق است و همانند پادشاهی از پادشاهان نیست؛ زیرا عادت و رسم پادشاهان بر این است که نزدیکان و بستگان خود را بیشتر از دیگران مقدم می‌داشتند و این از جمله اموری بود که آنان به کمک آن حکومت خود را اداره می‌کردند.^۲

پس اینکه ابوبکر و عمر پس از پیامبر به خلافت رسیده‌اند و عموی پیامبر، عباس و عموزاده‌هایش، علی و عقیل، و کسان دیگری مانند ربیع بن حارث و ابوسفیان و امثال آنان، و همچنین سایر افراد بنی عبدمناف از قبیل عثمان بن عفان و خالد بن سعید بن عاص و ابان بن سعید و دیگر افراد بنی عبد مناف، به خلافت نرسیده‌اند در حالی که والاترین منزلت را در میان قریش دارند و از نزدیکترین خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، خود بزرگترین دلیلی است بر اینکه محمد، بنده و فرستاده خداست و اینکه او پادشاه نیست؛ زیرا کسی به خاطر نزدیکی با او، جانشین وی نشده است، بلکه تنها به خاطر ایمان و تقوا برای این کار مقدم بوده است.

همچنین، این امر دلالت می‌کند بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله و امتش بعد از او تنها خدا

^۱ - منهاج السنة، 1/186، 214 و 215؛ 2/252 و 254؛ 3/122؛ ط/231 و 254.

^۲ - نگاه کنید به کتاب «بدائع الفوائد» اثر ابن قیم، 3/207 و 208 در مبحث «راز خروج خلافت از میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله» که در آن نیز چنین معنایی آمده است.



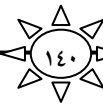
را می‌پرستند و تنها از او امر او اطاعت می‌کنند. خواستار برتری در زمین نیستند بدان گونه که دیگران خواستارش هستند. و خواستار ملک و فرمانروائی نیستند که برای بعضی از پیامبران مباح شده است؛ زیرا خداوند محمد ﷺ را در میان دو چیز مخیر

کرد: یکی، اینکه بنده و فرستاده خدا باشد، و دیگری اینکه پادشاه و پیامبر باشد. که پیامبر ﷺ این را اختیار کرد که بنده و فرستاده خدا باشد. به راستی اگر پیامبر ﷺ کسی را از اهل بیتش برای جانشینی خود انتخاب می‌کرد، این شبهه در ذهن بعضی افراد ایجاد می‌شد که او مال و ثروت را برای وارثانش جمع کرده است. پس از آنجایی که او کسی از اهل بیتش را جانشین خود نکرده و مال و ثروتی را برای آنان به جا نگذاشته، این خود از جمله چیزهایی است که روشن می‌سازد که پیامبر ﷺ هیچ گاه خواستار ریاست و مال و دارایی نبوده اگر چه چنین چیزی مباح است. و روشن می‌سازد که پیامبر ﷺ پادشاه و پیامبر نبوده، بلکه بنده و فرستاده خدا بوده است.^۱

۴- ائمه و پیشوایان اسلام، ابوبکر و عمر را بر دیگر صحابه برتری داده و آنان را بر همه مقدم داشته‌اند: بعد از صحابه، بزرگان و امامانی بوده‌اند که هر کس به پاکی و وارستگی و ذکاوت آنان معترف است. کسانی که نه به خاطر ریاست و نه به خاطر مال و دارایی هیچ قصدی در مقدم داشتن شخص غیر فاضل نداشته‌اند. کسانی که بیشتر از همه مردم عالم بوده‌اند و حقائق علمی را کشف کرده‌اند. اینان همگی متفق‌اند که ابوبکر و عمر برتر از دیگر صحابه هستند. پس هر کس از علما و بندگان امت اسلامی که نام نیکویی داشته، بر مقدم بودن و برتری ابوبکر و عمر متفق‌اند همان طور که شافعی رحمته الله علیه گفته است؛ بی‌هقی با اسناد خود از شافعی نقل کرده که او گوید: هیچ یک از صحابه و تابعین در برتر بودن ابوبکر و عمر بر همه صحابه، اختلاف نظر ندارند.

همچنین علمای اسلامی در آن اختلاف نظر ندارند؛ همان طور که این قول مالک

^۱ - منهاج السنة، 4/ 125.

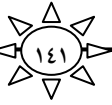


و اصحاب او، ابوحنيفه و اصحاب او، احمد و اصحاب او، داود و اصحاب او، ثوري و اصحاب او، ليث و اصحاب او، اوزاعي و اصحاب او، اسحاق و اصحاب او، ابن جرير و اصحاب او، و ابو ثور و اصحاب او مي باشد. همچنين اين قول ساير علمای مشهور است مگر کسانی که هيچ گونه توجهی به آن نکرده و برايشان مهم نبوده است. مالک از همه کسانی که دیده، اجماع را نقل کرده بر اینکه ابوبکر و عمر بر همه صحابه مقدم و برتر است. حتی ثوري می گفت: هر کس علی را بر ابوبکر مقدم بدارد، به نظرم هيچ عمل وی نزد خداوند پذیرفته نيست^۱.

حماد بن زيد، حماد بن سلمه، سعيد بن ابوعروبه و ديگر علمای بصره، و سعيد بن عبدالعزيز و ديگر علمای شام، و عمرو بن حارث، ابن وهب و ديگر علمای مصر، و کسانی مانند عبدالله بن مبارک، و کيع بن جراح، عبدالرحمن بن مهدي، ابويوسف، محمد بن حسن، اسحاق بن ابراهيم، ابو عبيد، بخاری، ابوداود، ابراهيم حربي، فضيل بن عياض، ابوسليمان دايراني، معروف کرخي، سري سقطي، جنيد، سهل بن عبدالله تستري و ديگر کسانی که در اسلام نام نيکویی داشته و تعدادشان خیلی زياد است، همگی به مقدم و برتری بودن ابوبکر و عمر بر همه صحابه و به امامتشان همراه با سعی و تلاش زيادشان در پیروی از پيامبر صلی الله علیه و آله و دوستی با او، جزم کرده اند. و اين موجب مقدم بودن ابوبکر و عمر و برتری دادن آنان به وسيله محبت، ستايش و تمجيد، مشورت و نظرخواهی، و ديگر اسباب تفضيل، است. و هنگامی که رشيد از مالک بن انس راجع به منزلت ابوبکر و عمر در نزد پيامبر صلی الله علیه و آله پرسيد، مالک در جواب گفت: منزلت آنان در نزد پيامبر صلی الله علیه و آله در حیات او همانند منزلتشان در نزد او بعد از حیات اوست. رشيد گفت: شفايم دادی ای مالک، شفايم دادی ای مالک^۲.

^۱ - ابوداود آن را در سنن خود روايت کرده است. (سنن ابوداود، 4/206).

^۲ - منهاج السنة، 1/224؛ 4/77 و 136.



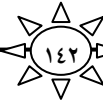
۵- دشمنان پیامبر هم به برتر بودن ابوبکر و عمر واقفند و از آن دو می‌ترسند: مقدم داشتن ابوبکر و برتری دادن وی و اختصاص دادنش به تمجید و بزرگداشت از طرف پیامبر ﷺ برای عام و خاص، آشکار و روشن است؛ حتی

دشمنان پیامبر ﷺ از مشرکان و اهل کتاب و منافقان می‌دانستند که ابوبکر دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی است که دیگران ندارند و از او می‌ترسیدند. در صحاح و مسانید و سنن و مغازی ثابت شده و همگی بر آن اتفاق نظر دارند که در جنگ أحد وقتی مسلمانان شکست خوردند، ابوسفیان بالای کوه رفت و گفت: آیا در میان مسلمانان، محمد هست؟ پیامبر ﷺ فرمود: جوابش ندهید. گفت: آیا در میان مسلمانان پسر ابوقحافه هست؟ پیامبر ﷺ فرمود: جوابش ندهید. گفت: آیا در میان مسلمانان پسر خطاب هست؟ پیامبر ﷺ فرمود: جوابش ندهید. آنگاه ابوسفیان به همراهانش گفت: این افرادی که مانده‌اند، شما از عهده‌شان برمی‌آیید.

عمر ﷺ نتوانست خودش را کنترل کند و گفت: دروغ گفتمی ای دشمن خدا، همانا افرادی که نام بردی، زنده هستند و کسان دیگری مانده‌اند که به تو ضرر برسانند^۱.

^۱ - حاکم از ابن مسعود ﷺ روایت کرده که او گفت: «هر آنچه مسلمانان، نیک بدانند در نزد خداوند هم نیک است و هر آنچه مسلمانان، بد بدانند در نزد خداوند هم بد است. صحابه همگی بر این باور بوده‌اند که ابوبکر را به عنوان جانشین پیامبر ﷺ انتخاب بکنند. و حاکم آن را صحیح دانسته است. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 66).

^۲ - صحیح بخاری، ک 4، ب 65 و 66؛ ک 5، ب 94. و نگاه کنید به جامع الأصول، 9/ 176 و 178. و بیهقی از زعفرانی روایت کرده که گوید: از شافعی شنیدم که می‌گفت: مردم بر خلافت ابوبکر صدیق اجماع کرده‌اند؛ زیرا مردم بعد از رسول الله ﷺ نیاز شدیدی به خلیفه داشتند و در زیر آسمان بهتر از ابوبکر نیافتند در نتیجه او را به عنوان جانشین رسول الله ﷺ انتخاب کردند. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 66).



این شخص، سردسته کافران بود که در آن موقع فقط راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر سؤال نمود، زیرا او می دانست و همچنین خاص و عام همه می دانستند که این سه نفر، افراد بسیار مهم دین اسلام هستند و دین اسلام به وسیله آنها بر پای مانده است. و این امر دلالت می کند بر اینکه آنچه نزد کافران آشکار و روشن بوده، این است که ابوبکر و عمر دو وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. و اینکه آن دو، چنان تلاش و کوششی برای اظهار و آشکار ساختن اسلام کردند، که کس دیگری چنین تلاشی نکرده است. و این علاوه بر مسلمانان برای کافران هم معلوم و واضح بود. حتی من می دانم که گروهی از منافقان ماهر می گفتند: همانا پیامبر مرد عاقلی است که ریاست را با عقل و تدبیر و استادی اش به پیش می برد. می گفتند: همانا ابوبکر مشاور پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن بود که از اسرار و رموز آن باخبر بود برخلاف عمر و عثمان و علی، که آنان چنین نبودند.

برای تمامی مخلوقات آشکار شده که ابوبکر رضي الله عنه وابسته ترین فرد به محمد صلی الله علیه و آله است. این پیامبر است و این هم دوستش، ابوبکر. وقتی که محمد صلی الله علیه و آله برترین پیامبران است، پس دوستش هم برترین صدیقان و راستروان است. بنابراین فراوانی خصوصیات و ویژگی های عالی ابوبکر و عمر و مصاحبت و همراهی زیادشان با پیامبر صلی الله علیه و آله، همراه با کمال مودت و محبت و اسلام و مشارکت در علم، مقتضی آن است، که این دو نفر از دیگران، برای امر خلافت شایسته تر و مستحق تر بوده اند.^۱

^۱ - نگاه کنید به کتاب «المهدی النبوی» اثر ابن قیم، 2/ 94. در ترک زود جواب دادن دشمنان فایده و حکمتی وجود داشت. و پیامبر صلی الله علیه و آله از جواب دادنشان آن موقعی که ابوسفیان گفت این افرادی که مانده اند، شما از عهده شان برمی آید، نمی نکرد و امر به جواب دادنشان نمود آن موقعی که گفتند: هبل برتر است.

^۲ - منهاج السنة، 1/ 188؛ 4/ 54، 104، 135 و 140.



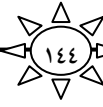
درست آن است که احادیث زیر بر افضل بودن علی و عصمت او و مستحق بودنش برای خلافت بعد از پیامبر ﷺ دلالت ندارند

۱- حدیث غدیر: لفظ این حدیثی که در صحیح مسلم از زید بن ارقم آمده، این است که زید بن ارقم گفت: «قام فینا رسول الله ﷺ خطیباً بآء یدعی خماً بین مکة والمدینة فقال: أما بعد أيها الناس إنما أنا بشر یوشک أن یأتینی رسول ربی فأجیب ربی، وإنی تارک فیکم ثقلین^۲ أولهما کتاب الله، فیه الهدی والنور، فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به، فحث علی کتاب الله ورغب فیه. ثم قال وأهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی»^۳: «رسول الله ﷺ در محلی بر سر آبی به نام «خم» در بین مکه و مدینه، برخاست و برای ما خطبه‌ای ایراد نمود و فرمود: اما بعد؛ ای مردم، همانا من بشری هستم و احتمال دارد که مأمور پروردگارم (ملک الموت) پیش من بیاید (و جانم را بگیرد) و من هم دستور پروردگارم را اجابت می‌کنم (و از میان شما بروم). اما من برای شما دو چیز گرانبها و نفیس را به جا گذاشته‌ام: (۱) کتاب خداوند (قرآن)، که در آن نور و هدایت هست. پس کتاب خدا را بگیرید و بدان چنگ زنید (و به احکام و دستورات آن عمل کنید). (راوی گوید): پیامبر ﷺ مسلمانان را به پیروی از قرآن وادار نمود و خواهان آن گردید. سپس فرمود: (۲) اهل بیتم. راجع به اهل بیتم، خدا را به یاد شما می‌آورم (و راجع به آنها از خداوند بترسید و آنان را اذیت نکنید)». این حدیث نشان می‌دهد

۱- «خم» نام «غیظه» است که در شش کیلومتری «جحفه» همان غدیر مشهور واقع شده است. خم به غیظه اضافه شده و می‌گویند: غدیر خم.

۲- به خاطر بزرگی و شأن و الایشان، ثقلین نامیده شده‌اند. بعضی می‌گویند به خاطر سنگینی عمل به آنها، ثقلین نامیده شده‌اند.

۳- صحیح مسلم، شماره 2408.



که چیزی که ما مأمور به تمسک و عمل به آن هستیم و تمسک کننده و عامل به آن گمراه نمی‌شود، کتاب خدا، قرآن است. همچنین در جای دیگری غیر از این حدیث چنین چیزی آمده است؛ همان طور که در صحیح مسلم از جابر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، در روز عرفه هنگامی که برای مسلمانان خطبه خواند، فرمود: «وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده إن اعتصمتم به کتاب الله»^۱: «در میان شما چیزی را به جا گذاشته‌ام که اگر بدان چنگ زنید، بعد از آن هرگز گمراه نمی‌شوید؛ و آن، کتاب خدا (قرآن) است».

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیتش را به امت اسلام یادآوری نموده، مقتضی آن است که آنان چیزی را به یاد آورند و بر آن مواظبت کنند که قبلاً ذکر شده است؛ از قبیل دادن حقوق اهل بیت و امتناع و خودداری از ظلم و ستم به آنان. و این چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از غدیر خم آن را ذکر کرده بود.

پس معلوم می‌شود که در غدیر خم دستور دینی تازه‌ای نه در حق علی و نه در حق دیگران، نه راجع به امامت و نه راجع به چیز دیگری، نازل نشده است. و این حدیث از جمله احادیثی است که تنها مسلم آن را روایت کرده و بخاری آن را روایت نکرده است.

ترمذی هم آن را روایت کرده اما این جمله را بدان افزوده است: «وأنهم لن يفترقا حتی یردا علی الحوض»^۱: «و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض (کوثر) بر من وارد می‌شوند». راجع به این جمله اضافی از امام احمد بن حنبل پرسیده شده و او آن را ضعیف دانست. همچنین بعضی دیگر از علما آن را ضعیف دانسته و می‌گویند که آن، صحیح نیست. کسانی که معتقد به صحت این جمله اضافی هستند، می‌گویند: این حدیث دلالت

^۱ - صحیح مسلم، شماره 1218.



می‌کند بر اینکه مجموع عترت که بنی هاشم هستند، بر گمراهی اتفاق نمی‌کنند. و عترت بر امامت علی^۱ و افضل بودن او اتفاق نکرده‌اند. بلکه امامان عترت از قبیل ابن عباس و دیگران، ابوبکر و عمر را برای خلافت مقدم داشته‌اند. و نقل ثابت و صحیح

از تمامی علمای اهل بیت بنی هاشم اعم از تابعین و تبع تابعین از فرزندان حسین بن علی و فرزندان حسن بن علی و دیگران، این است که آنان ابوبکر و عمر را برای انتخاب خلافت برتری داده‌اند و آن دو نفر را بر علی افضل دانسته‌اند.

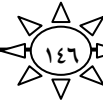
دارقطنی کتاب «ثناء الصحابة علی القرابة، وثناء القرابة علی الصحابة» (تمجید صحابه از نزدیکان پیامبر ﷺ و تمجید نزدیکان پیامبر ﷺ از صحابه) را تصنیف کرده است. اهل سنت در کمال و فضایل علی اختلافی ندارند و معترف‌اند که علی درجه والایی از کمال دارد، بلکه تنها اختلاف بر سر این است که آیا او کامل‌تر و برتر از سه خلیفه دیگر (ابوبکر، عمر و عثمان) است و آیا او برای امر خلافت از آن سه نفر، مستحق‌تر و شایسته‌تر بوده است یا خیر^۲.

۲- حدیث مباهله: مسلم آن را از سعد بن ابی وقاص روایت نموده است. او در

حدیثی طولانی می‌گوید: «هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ

^۱ ابن کثیر (رحمته الله) در کتاب «البدایة والنهاية»، 7/ 225 می‌گوید: اما آنچه که بسیاری از نادانان شیعه و نقل کنندگان احمق و نادان افترا بسته‌اند که پیامبر ﷺ وصیت نموده که علی جانشین او باشد، چنین چیزی دروغ و بهتان و افترای بزرگی است که لازمه‌اش آن است که صحابه گناه و خیانت بزرگی مرتکب شده‌اند، زیرا در این صورت آنان بعد از پیامبر ﷺ بی خود و بدون هیچ سببی وصیت پیامبر ﷺ را اجرا نکرده و امر خلافت را به علی نداده‌اند و این حق مسلم او را به دیگران داده‌اند. هر کسی که به خدا و پیامبر ﷺ ایمان دارد و برایش متحقق شده که دین اسلام، حق است، بطلان و بی‌اساس بودن این افترا را درک می‌کند؛ زیرا صحابه بعد از پیامبران، بهترین انسان‌ها هستند و آنان در بهترین دوره‌های این امت زیسته‌اند؛ امتی که به نص قرآن و اجماع علمای گذشته و حال، اشرف امت‌هاست».

^۲ منهاج السنة، 2/ 325 و 326؛ 4/ 85 و 104.



وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ﴿٦١﴾ (آل عمران: ٦١).

«بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود».

رسول الله صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: «اللهم

هؤلاء أهلي»: «خدایا، اینان خانواده من هستند».

اما این آیه هیچ دلالتی بر امامت علی و افضل بودن او ندارد؛ زیرا فاطمه و حسن و حسین هم در آن شریک علی هستند. پس معلوم می‌گردد که چنان امری مختص به مردان و ذکور و ائمه ندارد بلکه زن و بچه هم در آن شرکت دارند؛ زیرا حسن و حسین موقع مباهله کودک بودند. و پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر این افراد را فرا خواند که خداوند دستور داد تا دو طرف، نزدیکان و فرزندان و زنان و خودشان را فرا خوانند. پس هر یک از آنان، فرزندان و زنانش و نزدیک‌ترین مرد از لحاظ نسب را فرا خواند. و اینان از لحاظ نسب، نزدیکترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله بودند اگر چه دیگران در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان برتر بودند؛ یعنی به پیامبر صلی الله علیه و آله امر نشده بود که برترین پیروان خود را فرا خواند، زیرا مقصود این بود که طرفین نزدیک‌ترین افراد از لحاظ نسب را فرا خوانند، چون در سرشت انسان، آن کسانی که بر آنان ترس دارد، خویشاوندان و نزدیکانش هستند. فرموده: «وأنفسنا وأنفسکم» به معنای مردانمان و مردانتان است؛ یعنی مردانی که در دین و نسب از جنس ما هستند و مردانی که از جنس شما هستند. و مراد در این آیه، فقط هم جنسی در قرابت و خویشاوندی است. و اینکه علی برای مباهله تعیین شده، چون در میان نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله کسی

¹ - صحیح مسلم، شماره 2404.



نبوده که جانشینش باشد^۱، موجب آن نمی‌گردد که در چیزی با پیامبر ﷺ مساوی و برابر باشد، بلکه به طور مطلق از سایر صحابه، افضل و برتر نمی‌باشد. او به وسیلهٔ مباحثه تنها یک نوع فضیلت نصیبت شده که آن هم میان او و میان فاطمه و حسن و

حسین مشترک است^۲.

۳- حدیث کساء: مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بامدادی بیرون رفت در حالی که چادری از موی سیاهی به همراه داشت. حسن بن علی آمد و او را زیر آن چادر برد. سپس حسین آمد و او را هم زیر آن چادر برد. سپس فاطمه آمد و او را زیر آن برد. سپس علی آمد و او را هم زیر آن چادر برد و سپس فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳. (احزاب: ۳۳).

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

اما در این آیه هیچ دلالتی مبنی بر معصوم بودن و امامتشان وجود ندارد. این امر از دو جهت محقق و ثابت می‌شود:

اول - فرموده: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب: ۳۳).

همانند آیات: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ (مائده: ۶).

^۱ - زیرا از میان عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز عباس کسی باقی نمانده بود و عباس هم از پیشگامان نخستین نبود و همانند علی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک و وابسته نبود. و از میان عموزاده‌هایش هم کسی به مانند علی نبود و جعفر قبل از آن به قتل رسیده بود. (ابن تیمیه).

^۲ - منهاج السنة، 2/ 125 و 126؛ 3/ 11؛ 4/ 34.

^۳ - این حدیث در صحیح مسلم، به شماره 2424 آمده است.

«خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند».

﴿وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ﴾ (بقره: ۱۸۵).

«خداوند آسایش شما را می خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

﴿وَيُرِيدُ اللَّهُ يَسِّبَنَّ لَكُمْ﴾ (نساء: ۲۶).

«و نه زحمت شما را می خواهد».

که اراده خدا در این آیات در بردارنده محبت خداوندی برای آن مراد و رضایت و خشنودی او به آن است. و خداوند آن را برای مؤمنان تشریح نموده و آنان را بدان امر کرده است. در این آیه نیامده که خداوند این مراد را آفریده و آن را تقدیر نموده است. و در این آیه نیامده که چنین امری محال و غیر ممکن نیست. دلیل آن هم فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه است که فرمودند: «اللهم إن هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»: «خدایا، اینان اهل بیت من هستند پس پلیدی را از آنان دور کن و آنان را کاملاً پاک ساز». این حدیث دلیل بر آن است که خداوند به وقوع آن خبر نداده، چون اگر چنین امری واقع می بود، پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را به خاطر وقوع آن مورد ستایش و تمجید قرار می داد و او را سپاسگزاری می نمود و تنها به دعا اکتفا نمی نمود^۱.

از جمله چیزهایی که این حقیقت را روشن می سازد، این است که در این آیه از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نام برده شده و آنان مورد خطاب آیه هستند. و خداوند به آنان دستور داده تا خود را پاک سازند و به آنان وعده ثواب بر انجام آن و تهدید عقاب بر

^۱ - گویم: از این رو فهمیده می شود که عبارت: «آله الطيبين الطاهرين» درست نیست؛ زیرا این عبارت از باب خبر است در حالی که در هیچ آیه و حدیثی نیامده که راجع به پاک بودن آل و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خبری آمده باشد. و آنچه در آیه و حدیث فوق الذکر آمده، از باب طلب و خواستن است و میان اراده تشریحی و اراده تکوینی فرق وجود دارد.

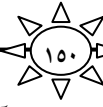


ترک آن نموده است؛ خداوند می فرماید: ﴿يُنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَّفَ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ

وَتَعْمَلْ صَدِيقًا نَّوْذَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يُنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾﴾ (احزاب: ٣٠-٣٣).

«ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده ایم. ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویند! و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

پس همه خطابه ها متوجه همسران پیامبر ﷺ است و تمامی امر و نهی و وعده و وعید متوجه آنان است. اما از آنجایی که روشن شده که منفعت و فایده موجود در آیه شامل همسران پیامبر ﷺ و دیگر افراد اهل بیت است و تطهیر با این خطاب و غیر آن آمده است، بنابراین تطهیر تنها مختص به همسران پیامبر ﷺ نیست، بلکه تمامی اهل بیت را در بر می گیرد. و علی و فاطمه و حسن و حسین از دیگر افراد اهل بیت (بجز همسران پیامبر ﷺ) به امر تطهیر نزدیک ترند و بدین خاطر پیامبر

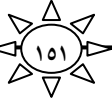


تنها برای آنان دعا نمود.

دوم - می‌گوییم: فرض کن که آیه مذکور بر پاک بودن آنان (علی، فاطمه، حسن و حسین) و دور گردانیدن پلیدی از آنان دلالت دارد، اما در آیه چیزی وجود ندارد که بر عصمت آنان از خطا دلالت داشته باشد. دلیلش هم آن است که خداوند از دستوراتی که به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داده، نخواست که خطا و اشتباه از آنان صادر نشود؛ زیرا خطا و اشتباه برای آنان و دیگران بخشوده شده است. پاک گردانیدن از گناه به دو صورت است: یا بنده آن گناه را انجام نمی‌دهد، و یا آن را انجام می‌دهد و بعداً از آن توبه می‌کند؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (توبه: ۱۰۳). «از اموال آنها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی».

پس دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به اینکه خداوند آنان را کاملاً پاک سازد، همانند دعای اوست به اینکه در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهد و درجات آنان را بالا برد و آنان را پاک گرداند و آنان را در زمره پرهیزگاران قرار دهد. و معلوم است که هر کس چنین باشد، مشمول آن قرار می‌گیرد و طهارتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان خواسته بزرگتر از طهارتی نیست که برای خود خواسته است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «اللهم طهري من خطاياي بالثلج والبرد والماء البارد»^۱: «خدایا، به وسیله برف و تگرگ و آب خنک، مرا از خطاهایم پاک گردان». پس کسی که گناهِش بخشوده شده یا محو شده است، خداوند او را کاملاً از آن گناه پاک می‌سازد. اما کسی که با حالت

^۱ صحیح مسلم، شماره 476. عبارت حدیث این است: «اللهم طهري بالثلج والبرد والماء البارد، اللهم طهري من الذنوب والخطايا، كما يتقى الثوب الأبيض من الدنس»: «خدایا، به وسیله برف و تگرگ و آب خنک، مرا از گناهان و خطاهایم پاک گردان همان طور که لباس سفید را از چرک و ناپاکی، پاکیزه می‌داری». (سنن ابوداود، شماره 846؛ سنن ترمذی، شماره 3541؛ سنن نسائی، 1/ 198 و 199، مبحث غسل؛ مسند احمد بن حنبل،



آلوده به گناهانش مرده باشد، در حال حیاتش از آن گناهان پاک نشده است. خلاصه، پاک گرداندنی که خداوند آن را اراده کرده و پیامبر ﷺ دعای آن را کرده، به معنای عصمت از گناه نیست.

ابن تیمیه رحمته الله در جای دیگری می‌گوید: خداوند خبر نداده که او تمامی اهل بیت را پاک گردانیده و پلیدی را از آنان دور کرده است. همانا چنین چیزی افترا و دروغ بستن به خداست. چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که می‌دانیم که در میان بنی هاشم کسانی وجود داشته‌اند که پاک نبوده‌اند. و چون خداوند فرموده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب: ۳۳).

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

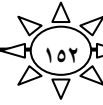
و قبلاً ذکر شد که این آیه همانند آیه: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ (مائده: ۶).

«خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد».

و آیات دیگری از این قبیل است که بیان می‌دارند که خداوند آن چیز را برای شما دوست دارد و آن را برای شما برگزیده و شما را بدان امر فرموده است. پس کسی که آن را انجام دهد، آن مراد دوست داشتنی برایش حاصل می‌شود، و کسی که آن را انجام ندهد، آن مراد دوست داشتنی برایش حاصل نمی‌شود^۱.

۴- حدیث «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى»: بخاری با اسناد خود از مصعب بن سعد و او هم از پدرش روایت نموده که رسول الله ﷺ به جنگ تبوک رفت و علی را جانشین خود کرد. علی گفت: آیا مرا در میان زنان و کودکان به

^۱ - منهاج السنة، 2/ 145، 146 و 219؛ 4/ 20 و 32.

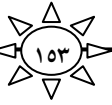


جا می گذاری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه ليس نبي بعدي»^۱: «آیا راضی نیستی که (با این کار) منزلت تو در نزد من همانند منزلت هارون در نزد موسی باشد فقط با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست». این حدیث در صحیح بخاری و مسلم ثابت است ولی بر خلافت علی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت ندارد، زیرا:

۱- این استخلاف همانند استخلاف هارون نبود؛ زیرا لشکر همراه هارون بود و موسی تنها خودش رفت، اما در استخلاف پیامبر صلی الله علیه و آله تمام لشکر با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و غیر از زنان و کودکان و افراد معذور و افراد گناهکار کسی در مدینه نماند. پیامبر صلی الله علیه و آله بدین خاطر علی را به این فرموده مختص گردانید که گمان ضعف استخلاف و نقص درجه و مقام علی وجود داشت. و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از علی کس دیگری را جانشین خود می کرد که در این استخلاف گمان نقصی نمی رفت، نیازی نبود که با چنین گفته ای به او خبر بدهد.

۲- تشبیه علی به هارون همانند آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را در نرمی به خاطر خداوند به ابراهیم و عیسی، و عمر را در تندی و سخت گیری به خاطر خداوند به نوح و موسی تشبیه نموده بود. در میان امت محمد صلی الله علیه و آله غیرممکن نیست که کسی به ابراهیم و عیسی و نوح و موسی عليهم السلام تشبیه شود. پس اختصاص در کمال مانع مشارکت در اصل تشبیه نیست. و این چهار پیامبر از هارون برتر بودند و هر کدام از ابوبکر و عمر به دو نفر از پیامبران تشبیه شده اند نه به یک نفر. پس این تشبیه ابوبکر و عمر به دو نفر از پیامبران بزرگتر از تشبیه علی به هارون است. همچنین در این حدیث، همانا منزلت علی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله همانند منزلت هارون نزد موسی، در چیزی است که سیاق کلام بر آن دلالت دارد، و آن هم استخلاف علی در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله است همچنان که موسی، هارون را در غیاب خود، جانشین خودش کرد.

^۱- صحیح بخاری، ک 64، ب 78، ج 5/129؛ صحیح مسلم، شماره 2404.



۳- اگر علی به طور مطلق و در همه موارد به مانند هارون می‌بود، در این صورت پیامبر ﷺ کس دیگری را جانشین خود نمی‌کرد در حالی که غیر از علی کسی دیگر را در مدینه جانشین خود کرده و علی هم در مدینه حضور داشت.

همچنان که در جنگ خیبر کس دیگری غیر از علی را جانشین خود کرد و علی در مدینه بیماری چشم داشت.

۴- استخلاف در حال حیات خود پیامبر ﷺ، نوعی از نیابت و جانشینی است که هر حاکمی ناچار است آن را انجام دهد. و هر کسی که در حال حیات پیامبر ﷺ، برای جانشینی بر بعضی از امت شایستگی دارد، به این معنا نیست که بعد از وفات پیامبر ﷺ نیز جانشین اوست.

۵- پیامبر این حدیث را در جنگ تبوک فرمود. سپس پیامبر ﷺ بعد از بازگشت، ابوبکر را به عنوان امیر و فرمانده حاجیان فرستاد و علی را هم به همراه او فرستاد. علی گفت: آیا من امیر هستم یا مأمور^۱؟ که ابوبکر امیر بود و علی و همراهانش همانند مأموری به همراه امیرشان بودند. و علی پشت سر ابوبکر نماز می‌خواند و همراه با مردم در میان حجاج ندا سر می‌داد که بعد از این سال، هیچ مشرکی حق حج و زیارت خانه خدا را ندارد و هیچ برهنه‌ای نمی‌تواند طواف کعبه بکند. پیامبر ﷺ بدین خاطر علی را به همراه ابوبکر فرستاد تا عهد و پیمان با عرب‌ها را بشکند، زیرا از عادات و رسوم عرب بود که جز رئیس و بزرگ قومی که از او امرش اطاعت می‌شود یا مردی از خانواده‌اش، کسی عهد و پیمانی نمی‌بست و آن عهد پیمان را نمی‌شکست.

۶- اگر پیامبر ﷺ می‌خواست که بعد از خود، علی جانشین باشد، در آن صورت پیامبر ﷺ این خطاب را محرمانه با علی در میان نمی‌گذاشت و آن را به

۱- پیامبر ﷺ فرمود: تو مأمور هستی، همان طور که قبلاً ذکر شد.

تأخير نمی انداخت تا اینکه علی بیاید و گله کند.

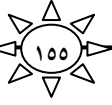
خلاصه، تمام مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی را جانشین خود در شهر مدینه نموده، از خصوصیات و ویژگی های علی نیست و بر افضل بودن و امامت علی دلالت ندارد بلکه حتی پیامبر صلی الله علیه و آله افراد دیگری غیر از او را جانشین خود نموده بود.^۱

۵- حدیث «أفضاكم علي» گفته عمر است و هیچ افضلیتی برای علی اثبات نمی کند: هیچ یک از صاحبان کتاب های ششگانه حدیث (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و سنن ابوداود) و صاحبان مسانید مشهور نه احمد و نه دیگران با اسناد صحیح یا ضعیف، آن را روایت نکرده اند. اما عمر رضی الله عنه گفته است: «أبي أقرأنا، وعلي أفضانا»: «أبي بن كعب از همه ما قاری تر بود و علی هم از همه ما در علم قضاوت مهارت بیشتری دارد». عمر این را بعد از وفات اُبی بن کعب گفته بود. و حدیثی که در آن ذکری از علی به میان آمده در ضمن اینکه ضعیف است، در آن آمده که معاذ بن جبل، به مسائل حلال و حرام از همه عالم تر است. و زید بن ثابت در علم میراث از همه عالم تر است. پس اگر به فرض این حدیث صحیح هم باشد، در این صورت کسی که عالم تر به مسائل حلال و حرام است علم بیشتری از کسی دارد که به مسائل قضاوت عالم تر است. و گفته عمر که علی از همه ما در علم قضاوت مهارت بیشتری دارد، تنها در داوری بر حسب ظاهر است و ممکن است در باطن و نفس الأمر، حکم قضیه خلاف ظاهر باشد ولی آگاهی از حلال و حرام، ظاهر و باطن را در بر می گیرد.^۲

^۱- منهاج السنة، 2/224؛ 3/8، 9 و 16؛ 4/87-92. (با اختصار و ترتیب شماره ها).

^۲- سنن ترمذی، 5/330؛ مسند احمد بن حنبل، 3/184 و 281؛ سنن ابن ماجه، 1/55.

^۳- منهاج السنة، 4/138.



بعضی از احادیث دروغ و ساختگی‌ای که در فضایل علی و برای اثبات خلافت او بعد از پیامبر ﷺ وضع شده‌اند

۱- حدیثی که بیان می‌دارد علی ﷺ انگشتر خود را در نماز، صدقه داده و اینکه

آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ (مائده: ۵۵).

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او است».

درباره آن نازل شده است.

این حدیث به اتفاق تمامی علما، دروغ و ساختگی است. و آیه مذکور هم هیچ

دلالتی بر آن ندارد و فضیلت خاصی برای علی ثابت نمی‌کند؛ به چند دلیل:

اول - آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

(مائده: ۵۵).

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها

که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند (مراد از رکوع: خشوع و

خضوع برای خدا است. یعنی: نماز را در حالی که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند و

زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند

پس ایشان پیوسته فروتن‌اند».

درباره نهی از موالات و دوستی با کافران و امر به موالات و دوستی با مؤمنان

نازل شده است؛ بدان گاه که بعضی از منافقان مانند عبدالله بن ابی با یهود موالات و

دوستی می‌نمود و می‌گفت که من از گردش روزگار می‌ترسم [شاید روزی به اینها

نیاز پیدا کنم از این‌رو با آنان موالات و دوستی می‌نمایم]. عباد بن صامت گفت:

همانا من فقط خدا و پیغمبرش را به دوستی می‌گیرم و با دوستی گرفتن خدا و

پیغمبرش از کافران و موالات و دوستی با آنها، بی‌زاری می‌جویم. ابن عباس نقل کرده

که آیه مذکور درباره ابوبکر نازل شده است. این آیه عام است و شامل تمام مؤمنانی

می‌شود که متصف به صفات مذکور در آیه هستند و به یک فرد معینی اختصاص ندارد. پس تنها به ابوبکر، عمر، عثمان، علی و دیگران اختصاص ندارد بلکه اینان مستحق‌ترین و شایسته‌ترین افراد این امت هستند که مشمول آیه قرار می‌گیرند.

دوم - میان دو کلمه «وَلَايَة» و «وَلَايَة» فرق هست: «وَلَايَة» ضد عداوت و دشمنی است که در آیه مذکور، همین معنا آمده است. ولی «وَلَايَة» به معنای امارت است و در آیه مذکور این معنا منظور و لحاظ نشده است.^۱

۲- حدیث «من ناصب علیاً الخلافة فهو كافر»: احادیثی که در این معنا آمده، از جمله احادیثی است که به طور ضروری و بدیهی معلوم و آشکار است که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بسته شده‌اند. این احادیث با دین اسلام تناقض و تضاد دارند و مستلزم تکفیر علی و مخالفان علی می‌باشند. و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد، هرگز چنین چیزی را نگفته و بدان معتقد نیست. و نسبت دادن آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بزرگترین طعن و سرزنش و نکوهش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

۳- حدیثی که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی گفته است: «أنت مني بمنزلة أخي و وصي و خليفتي من بعدي وقاضي ديني»^۲: این حدیث به اتفاق علمای حدیث دروغ و ساختگی است. و قبلاً سخن ابن حزم ذکر شده که همه این احادیث، ساختگی هستند و کسی که مقدار کمی آگاهی از احادیث و اخبار و نقل آنها داشته باشد، این را می‌داند. ابن حزم رحمته الله در این مورد راست گفته است. به همین خاطر هیچ یک از

^۱- منهاج السنة، 1/ 208؛ 2/ 4-9 و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/ 418.

^۲- «هر کس خلافت را به زور از علی بستاند، کافر است». ابن تیمیه این حدیث و احادیث: «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی را دید که رو به او می‌آید و گفت: من و این مرد حجت و برهان خداوند بر امتم در روز قیامت هستیم» و «هر کس بمیرد و تو را خشمگین کند... تا آخر حدیث» را آورده و سپس عبارات فوق را گفته است. (منهاج السنة، 1/ 208؛ 4/ 107 و 109 و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/ 418).

^۳- «تو در نزد من به مانند برادر و وصی و جانشین من بعد از من هستی و حاکم و داور دینم هستی».



محدثین این احادیث را در کتاب‌های معتبر حدیثی روایت نکرده‌اند.^۱

۴- حدیث «أَنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيَّ عَهْدًا فِي عَلِيٍّ، وَأَنَّهُ إِمَامُ الْهُدَى وَإِمَامُ الْأَوْلِيَاءِ وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمَهَا لِلْمُتَّقِينَ»^۲: این حدیث هم به اتفاق تمامی محدثین و علما، دروغ و

ساختگی است. و تنها روایت صاحب کتاب «الحلیه» و امثال او فایده‌ای ندارد و بر صحت حدیث دلالتی ندارد. آفت و دروغ از ناحیه شیعیانی است که نخست بوده‌اند. عبارت «هو كلمة التقوى» در روایت مذکور و نامگذاری علی به آن، چیزی است که نشان می‌دهد که این حدیث، دروغ و ساختگی است؛ زیرا نامگذاری علی به آن کلمه از جنس نامگذاری مسیح عليه السلام به کلمه الله است، و مسیح عليه السلام بدین خاطر به کلمه الله نامگذاری شده که مثل او در نزد خداوند همانند آدم عليه السلام است که خداوند او را از خاک آفرید سپس گفت: موجود باشد و او هم فوری موجود شد. پس مسیح عليه السلام به وسیله سخن خداوند آفریده شد و بدین خاطر به کلمه الله نامگذاری شده است. اما علی رضي الله عنه همانند سایر انسان‌ها آفریده شده است. و کلمه تقوی، «لا إله إلا الله» و «الله أكبر» است.^۳

۵- حدیث نجم: «من أنقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي فطلبوا ذلك النجم فوجدوه في بيت علي بن أبي طالب، فقال أهل مكة: ضلَّ محمد وغوى وهوى أهل بيته ومال إلى ابن عمه علي بن أبي طالب، فعند ذلك نزلت هذه السورة»: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ

^۱ - منهاج السنة، 4/ 86 و 95.

^۲ - «همانا خداوند درباره علی پیمانی را به من واگذارده است. او پیشوای هدایت و راستی و پیشوای اولیاء و دوستان خداست. و او کلمه پرهیزگاران‌ای است که خداوند پرهیزگاران را براساس آن ماندگار کرده است».

^۳ - منهاج السنة، 3/ 18 و 19.

① مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ﴿نجم : ۱-۲﴾^۱: ابوالفرج رحمته الله گوید که این حدیث، موضوع و ساختگی است و در آن هیچ شکی وجود ندارد. کسی که آن را وضع کرده، چه قدر ضعیف و ناآگاه بوده و آنچه را که ذکر کرده، چه قدر دور از عقل و منطق است. و در اسناد آن ابهامات و تاریکی‌هایی وجود دارد.

گویم: ابن تیمیه رحمته الله با هشت دلیل بدان پاسخ داده و آن را رد کرده است.^۲

۶- حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها»^۳: این حدیث، خیلی ضعیف و بی‌اساس است. و بدین خاطر جزو احادیث ساختگی و دروغ محسوب می‌شود. اگر چه ترمذی آن را روایت کرده است. و به همین خاطر ابن جوزی آن را در بخش احادیث ساختگی و موضوع ذکر کرده است و بیان کرده که سایر طرق آن، موضوع و ساختگی است.

خود متن، دروغ است، زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله شهر علم باشد و تنها یک در داشته باشد و تنها یک نفر علم دینی و احکام و دستورات اسلامی را از طرف او تبلیغ کند، در این صورت دین اسلام دچار فساد و تباهی می‌شود.^۴

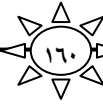
^۱ «هر کس این ستاره را در منزلش فرو گذارد، او وصی و جانشین من بعد از من است. مردم به دنبال آن ستاره رفتند و آن را در خانه علی بن ابی طالب یافتند. مردم مکه گفتند: محمد گمراه و منحرف شده و به کژراهه رفته است و اهل بیتش هم هوس و آرزو کرده‌اند و او به عموزاده‌اش، علی بن ابی طالب تمایل پیدا کرده است. = آنگاه این آیه نازل شد: ﴿وَالنَّجْوَى إِذَا هُوَ ① مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾ (نجم : ۱-۲): «سوگند به ستاره (ثریا) هنگامی که افول (غروب) می‌کند. که هرگز (محمد صلی الله علیه و آله) از حق و هدایت منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است».

^۲ - منهاج السنة، 4/ 17-19.

^۳ - «من شهر علم و علی هم دروازه آن است».

^۴ - منهاج السنة، 4/ 138 و 139 و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/ 408 و 413.

= گویم: اما حدیث «لا يزال هذا الدين قائماً إلى اثني عشر خليفة»: «این دین مدام پا برجای می‌ماند تا آنکه دوازده خلیفه به خلافت برسند»، ابن تیمیّه بیان داشته که این حدیث بر ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه، پسرش یزید، عبدالملک بن مروان، چهار فرزندش، و در میان آنان، عمر بن عبدالعزیز، منطبق است. (نگاه کنید به کتاب «آل و خاندان و دوستان رسول الله ﷺ» و «موضع‌گیری اهل سنت و اهل تشیع در قبال عقاید و فضایل و علم و دانش صحابه و فقهای صحابه»، چاپ 1412 ه.ق).



اجماع بر خلافت ابوبکر

بیعت با ابوبکر در سقیفه

صحابه همگی بر افضل بودن ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اینکه او برای امر خلافت از همه مستحق‌تر و شایسته‌تر بوده، اجماع کرده‌اند. و با اختیار و رضایت و به دلخواه خود، ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند بدون آنکه ابوبکر کسی را با زور به این کار وادارد و بدون آنکه مالی را به کسی از آنانی که او را به عنوان خلیفه انتخاب کردند، بدهد. عمر رضی الله عنه در حضور مهاجرین و انصار خطاب به ابوبکر گفت: «تو بهترین ما و سرور ما هستی و دوست داشتنی‌تر فرد از میان ما در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودی»^۱. کسی از آنان این گفته را انکار نکرد و کسی نگفت که غیر از ابوبکر کسی هست که برای امر خلافت، مستحق‌تر و شایسته‌تر از ابوبکر باشد.

به همین خاطر عمر بن خطاب در خطبه‌ای که در حضور مهاجرین و انصار ایراد نمود، گفت: «هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد». بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.^۲ تمام مهاجران و انصاری که در سقیفه بنی ساعده حضور داشتند، با ابوبکر بیعت کردند. بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما در خطبه عمر رضی الله عنه که در بازگشت از حج در آخر عمرش ایراد نمود، روایت کرده که عمر در آن خطبه گفت: «به من خبر رسیده که یکی از شما می‌گفت: به خدا قسم، اگر عمر فوت می‌کرد، با فلانی بیعت می‌کردم. کسی فریب نخورد که بگوید: همانا بیعت با ابوبکر امر ناگهانی و بی‌اندیشه بود و تمام شد. بله، این چنین بود ولی خدا ما را از شر آن حفظ کرد. هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد. هر کس بدون مشورت و نظرخواهی مسلمانان با فردی بیعت کند، از ترس اینکه مبادا کشته

^۱ صحیح بخاری، ک 64، ب 5.

^۲ صحیح بخاری، ک 86، ب 31؛ صحیح مسلم، ک 29، ب 4. در آن بخشی از گفته عمر آمده است.



شوند، این بیعت قابل قبول نیست. و به ما خبر رسیده که هنگامی که پیامبر ﷺ وفات یافت، انصار با ما مخالفت کردند و همه‌شان در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و علی و زبیر و همراهانش از ما عقب ماندند. و همه مهاجرین دور ابوبکر جمع

شدند. به ابوبکر گفتم: با ما بیا تا نزد برادرانمان از انصار برویم به سوی آنان روانه شدیم. وقتی که به آنان نزدیک شدیم، دو مرد صالح از آنان را دیدیم و تمام آنچه که انصار بر آن تمایل داشتند برای ما بازگو کردند و گفتند: کجا می‌خواهید بروید ای گروه مهاجران؟ گفتیم: می‌خواهیم نزد برادرانمان از انصار برویم. گفتند: نباید به آنان نزدیک شوید، کارتان را انجام دهید. گفتم: به خدا قسم، نزد آنان خواهیم رفت. پس راه افتادیم تا نزد آنان در سقیفه بنی ساعده رفتیم. ناگهان دیدیم که مرد جامه به خود پیچیده‌ای در میانشان بود. گفتم: این چه کسی است؟ گفتند: سعد بن عباد. گفتم: چرا این جوری شده است؟ گفتند: تب دارد. هنگامی که کمی نشستیم، خطیبشان شهادتین گفت و حمد و ثنای خداوند را به جای آورد آن گونه که لایق و سزاوار او بود. سپس گفت: اما بعد؛ ما یاران خدا و گردان و لشکر اسلام هستیم و شما جماعت مهاجرین، گروه اندکی هستید. افرادی از شما آهسته نزد ما آمدند و می‌خواستند ما را جدا بکنند و ما را تنها بگذارند و در این کار اراده خروج از سقیفه را می‌داشتند. هنگامی که ساکت شد، خواستم حرف بزنم و سخنانی را آماده کردم و آن را اصلاح نمودم که از آن خوشم آمد و به نظرم خیلی خوب و زیبا بود. خواستم در حضور ابوبکر آن را تقدیم کنم. به او نگریستم و بعضی تیزی و تندگی در دین و صلاح و قصد خیر مشاهده نمودم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: آهسته باش. دوست نداشتم او را ناراحت کنم. آنگاه ابوبکر سخن گفت و از من بردبارتر و باوقارتر بود. به خدا قسم، کلمه‌ای از سخنانی که آماده کرده بودم و آن را اصلاح کرده و از آن خوشم آمده بود، به جا نگذاشت و سخنانی مانند آنها و حتی بهتر از آنها را با حضور ذهن بدون آنکه از قبل بدان فکر کرده باشد، ایراد نمود و در پایان

گفت: هر خیر و خوبی‌ای که در شما بوده و آن را ذکر کردید، شما شایسته و لایق آن هستید^۱. و بجز افراد حاضر قریش، هیچ کسی شایستهٔ خلافت نیست. آنان بهترین و برگزیده‌ترین قوم عرب از لحاظ نسب و قبیله هستند. من یکی از این دو مرد را برای شما بر می‌گزینم با هر کدام از آن دو خواستید، بیعت کنید. عمر گوید: دست من و دست ابو عبیده بن جراح که در میان ما نشسته بود، گرفت. هیچ کدام از سخنانی که گفت ناپسند ندانستم. به خدا قسم، اگر جلو آیم و گردنم بجنبند و به خاطر گناه از حرکت نایستند، برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که بر قومی فرمانروائی کنم که ابوبکر در میانشان است. خدایا، اگر هنگام مرگ نفس من چیزی را در نظرم نیاراید، اکنون طالب چیزی نیستم. یکی از انصار گفت: من هم محل اعتماد در آن قضیه هستم.

ای جماعت قریش، از ما یک امیر و از شما یک امیر انتخاب شود. هیاهو و سر و صدا زیاد شد و صداها بلند شدند تا جایی که ترسیدم اختلاف و درگیری ایجاد شود. پس گفتم: ای ابوبکر، دستت را دراز کن. پس دستش را دراز کرد و من با او بیعت کردم و مهاجرین و سپس انصار با او بیعت کردند. و مردم به سوی سعد بن عباده یورش بردند و بر سر او ریختند. یکی از انصار گفت: سعد بن عباده را کشتید. گفتم:

^۱ - در روایت حمید بن عبدالرحمن آمده است: «ابوبکر سخن گفت و چیزی از فضایل و خوبی‌هایی که درباره انصار وارد شده بود، به جا نگذاشت و هر آنچه که رسول الله ﷺ راجع به شأن و منزلت آنان گفته بود، خاطر نشان ساخت و گفت: می‌دانید که رسول الله ﷺ فرموده است: «لو سلک الناس وادياً وسلکت الأنصار وادياً لسلکت وادی الأنصار»: «اگر تمام مردم از دره‌ای عبور کنند و انصار از دره دیگری عبور کنند، قطعاً از دره انصار عبور می‌کنم». و ای سعد، می‌دانی که رسول الله ﷺ در حالی که نشسته بودی، فرمود: «قریش ولایة هذا الأمر فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم»: «قریش، صاحب امر خلافت و زمامدار امور مسلمانان هستند. انسان‌های نیکوکار، پیرو نیکوکار قریش و انسان‌های بدکار پیرو بدکار قریش هستند». سعد به ابوبکر گفت: راست می‌گویی. ما وزیران و فرمانبرداران و شما امیران و فرماندهان هستید».



خدا سعد بن عباده را بکشد. عمر گوید: به خدا قسم، هیچ کاری برای ما مهمتر از بیعت با ابوبکر نبود. ترسیدم که اگر از انصار جدا شویم و بیعتی صورت نگرفته باشد، در آن صورت بعد از ما با فردی از میان خودشان بیعت کنند. که ما هم یا باید

بر خلاف میل و رضایت خود با آنان بیعت می‌کردیم و یا با آنان مخالفت می‌کردیم که در آن صورت فساد و تباهی و فتنه ایجاد می‌شد.^۱

معنی گفته عمر که گفت: «بیعت با ابوبکر امر ناگهانی و بی‌اندیشه بود و خدا ما را از شر آن حفظ کرد»، این است که بیعت با ابوبکر بدون تأخیر و انتظار و با شتاب و عجله صورت گرفت، زیرا ابوبکر برای خلافت متعین شده بود و کس دیگری شایسته‌تر از او برای خلافت نبود. همچنان که عمر گفت: هیچ کدام از پیشروان و فاضلان شما به منزلت ابوبکر نمی‌رسد. و ظهور و آشکار بودن فضیلت و برتری ابوبکر بر دیگر صحابه و اینکه رسول الله ﷺ او را بر سایر صحابه مقدم داشته، چیزی آشکار و معلوم بود. پس دلالت نصوص قرآن و سنت بر تعیین او، بر خلاف دیگران جایی برای مشورت و رأی‌گیری و انتظار و تأخیر نگذاشت. و عمر مصون بودن از شر آن را نخواست بلکه خبر داد که خداوند به وسیلهٔ اجماع صحابه بر بیعت با ابوبکر، ما را از شر فتنه حفظ کرد. و اتفاقات و جریاناتی که در سقیفه روی داد، نزاع و اختلاف محسوب نمی‌شود زیرا صحابه از همدیگر جدا نشدند تا اینکه همگی بر انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه اتفاق کردند.^۲

بیعت عمومی مردم با ابوبکر بر سر منبر

در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه روایت شده که او خطبهٔ اخیر عمر^۳ را شنید.

^۱ - صحیح بخاری، ک 86، ب 31.

^۲ - منهاج السنة، 1/36؛ 3/113، 119، 120 و 186؛ 4/216 و 217.

^۳ - عمر این خطبه را بعد از وفات پیامبر ﷺ ایراد نمود و وفات پیامبر ﷺ را انکار کرد.

هنگامی که عمر بر روی منبر نشست و برای مردم خطبه خواند. و این در فردای روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس عمر شهادتین گفت و ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت. عمر گفت: آرزو داشتم که رسول الله صلی الله علیه و آله زنده می‌بود تا همه ما از دنیا می‌رفتیم. اینک که محمد صلی الله علیه و آله وفات یافته است، خداوند در میان شما نوری قرار داده که به وسیله آن هدایت می‌یابید. خداوند به وسیله آن نور، محمد را هدایت کرده است. و همانا ابوبکر، یار و رفیق رسول الله صلی الله علیه و آله و دومین نفر در غار (ثور) بود و او در میان مسلمانان از همه کس اولی‌تر و شایسته‌تر برای اداره امور شماسست. پس برخیزید و با او بیعت کنید. گروهی از حاضران در آنجا قبلاً در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت کرده بودند. و بدین صورت عموم مردم با ابوبکر بر سر منبر بیعت کردند.

زهري از انس بن مالک رضي الله عنه روایت کرده که گفت: از عمر رضي الله عنه شنیدم که در آن روز به ابوبکر می‌گفت: بر روی منبر برو. مدام از او اصرار کرد تا اینکه ابوبکر بر روی منبر رفت، و آنگاه عموم مردم با او بیعت کردند.^۱
از ابوبکر روایت شده که گفت: مرا به حال خود بگذارید^۲.

^۱ - صحیح بخاری، ک 93، ب 51. همچنین در صحیح بخاری از عایشه درباره این موضوع آمده که او گفت: خطبه‌ای که ابوبکر و عمر ایراد کردند، خداوند آن را سودمند گردانید. عمر مردم را ترسانید. و در میان آنان نفاق و ریاکاری بود که خداوند به وسیله خطبه عمر، آنان را اصلاح کرد. سپس ابوبکر هدایت را برای مردم روشن ساخت و آنان را با حقی که بر آن بودند، آشنا کرد.

^۲ - نگاه کنید به کتاب «الریاض النضر فی مناقب العشرة» (باغ‌های خرم و سرسبز درباره فضایل عشرة مبشره).

^۳ - منهاج السنة، 3/ 120. قبلاً خطبه ابوبکر بعد از بیعت ذکر شد. و از ربیع، یکی از یاران ابوبکر روایت است که گوید: به ابوبکر گفتم: چه چیز تو را واداشت که اداره امور مردم را به عهده‌گیری در حالی که مرا نمی‌کردی از اینکه بر دو نفر فرمانروایی کنم؟ گفت: چاره‌ای نداشتم. ترسیدم که امت محمد صلی الله علیه و آله دچار تفرقه و چند دستگی شود. و در روایت دیگری آمده است: ترسیدم که فتنه‌ای بر پا شود و بعد از آن ارتداد به وجود آید. (مختصر السیره، اثر شیخ محمد بن عبدالوهاب، ص 138. و نگاه کنید به تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 71).



بیعت نکردن سعد بن عباد با ابوبکر

بعضی از انصار سخنانی گفتند که بزرگان‌شان از قبیل اسید بن حضیر، عباد بن بشر و امثال آنان که از لحاظ قوت و جلادت و بزرگی و شرف، برتر از سعد بودند،

آن سخنان را نپذیرفتند و آن را انکار کردند.

از پیامبر ﷺ ثابت شده که ایشان فرمودند: «خیر دور الأنصار دار بني النجار، ثم بنو عبد الأشهل، ثم بنو عبد الحارث بن خزرج، ثم بنو ساعده، وفي كل دور الأنصار خیر»^۱: «بهترین قبیله‌های انصار، قبیله‌های بنی نجار، سپس قبیله‌ عبدالاشهل، پس از آن قبیله بنی عبد الحارث بن خزرج و سپس قبیله بنی ساعده می‌باشند و در تمامی قبیله‌های انصار خیر و نیکی وجود دارد». از هیچ یک از افراد سه قبیله نخست شناخته نشده که راجع به خلافت ابوبکر مخالفتی بکنند و تنها سعد بن عباد، حباب بن منذر و گروه اندکی با خلافت ابوبکر مخالفت کردند و اینان بجز سعد بن عباد پشیمان شدند و با ابوبکر صدیق بیعت کردند. سعد بن عباد بدین خاطر با ابوبکر بیعت نکرد چون انصار او را برای خلیفه تعیین کرده بودند و وقتی که در پایان به عنوان خلیفه انتخاب نشد، این امر در دلش ماند، چیزی که در دل‌های بشر می‌ماند. اما نه با زبان و نه با عمل و رفتار هیچ گاه ابوبکر را اذیت نکرد.

آنچه شهرستانی ذکر کرده که انصار بر مقدم داشتن سعد بن عباد برای خلافت اتفاق کرده‌اند، به اتفاق مؤرخین و کسانی که با نقل و روایت آشنایی دارند، باطل و بی‌اساس است و احادیث صحیح و ثابت، خلاف آن را می‌رسانند.^۲

^۱ - صحیح مسلم، شماره 1949-1951.

^۲ - نسائی و ابویعلی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که او گفت: «هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت، انصار گفتند: از ما یک امیر و از شما مهاجرین یک امیر انتخاب شود. عمر بن خطاب نزد آنان رفت و گفت: ای جماعت انصار، مگر نمی‌دانید که رسول الله ﷺ به ابوبکر دستور داده بود که برای مردم امامت



با وجودی که سعد بن عبادہ با ابوبکر بیعت نکرد، اما در امور جامعۀ اسلامی مخالفت نکرد و حق را رد نکرد و از باطل جانبداری و پشتیبانی نمی‌کرد. بلکه حتی امام احمد (رحمته الله) در مسند خود از ابومعاویہ از داود بن عبدالله اودی از حمید بن عبدالرحمن حمیری روایت کرده - ماجرای سقیفہ را ذکر کرده - و در آن آمده است که ابوبکر صدیق گفت: «ای سعد، می‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که نشسته بودی، فرمود: «قریش ولایة هذا الأمر فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع لفاجرهم»؛ «قریش صاحب امر خلافت و زمامدار امور مسلمانان هستند. انسان‌های نیکوکار پیرو نیکوکار قریش، و انسان‌های بدکار پیرو بدکار قریش هستند». سعد گفت: راست می‌گویی. ما وزیران و فرمانبرداران و شما امیران و فرماندهان هستید». این حدیث، حدیثی مرسل و حسن است. شاید حمید آن را از بعضی از صحابه که شاهد آن بوده‌اند، اخذ کرده باشد. در آن حدیث فایده خلیلی زیبایی وجود دارد و آن، این است که سعد بن عبادہ از وضعیت نخستش که ادعای خلافت می‌کرد، پایین آمده و به خلافت ابوبکر صدیق اذعان کرد. خداوند از همه‌شان راضی و خشنود باد!

سعد بن عبادہ هیچ‌گاه ابوبکر صدیق را نکوهش و سرزنش نمی‌کرد و از او عیب‌جویی نمی‌نمود. و این را انکار نمی‌کرد که ابوبکر برترین مهاجرین است. و در حالی از دنیا رفت که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد. او در زمان خلافت عمر رضی الله عنه وفات یافت. سعد بن عبادہ از پیشگامان نخستین انصار و از اهل بهشت است همان‌طور که عایشه اظهار داشته است.

کسانی از انصار که ابتدا مخالفت کردند، مخالفتشان با ابوبکر صدیق نبود بلکه می‌خواستند از میان قریش یک امیر و از میان آنان یک امیر انتخاب شود. و هنگامی که برایشان روشن شد که امر خلافت باید در میان قریش باشد، نزاع و اختلاف را

= بکنند؟ پس کدام یک از شما می‌پسندد که بر ابوبکر پیشی گیرد؟ انصار گفتند: پناه می‌بریم به خدا از اینکه بر ابوبکر پیشی گیریم. حاکم آن را صحیح دانسته است (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 68).



کنار گذاشتند.^۱

علی ﷺ و بعضی از افراد بنی هاشم ابتدا در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت نکردند و بعداً با او بیعت کردند

بعضی می‌گویند که تعدادی از افراد بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند. عده دیگری می‌گویند که در روز دوم با او بیعت کردند. و عده‌ای هم می‌گویند آنان شش ماه بیعت را به تأخیر انداختند و سپس بدون رغبت و میل و بدون ترس با او بیعت کردند. ابوبکر به خاطر بیعت گرفتن از ایشان، در دسر و مزاحمت برایشان ایجاد نکرد و آنان را به بیعت کردن ملزم نساخت. همه اینها نشان دهنده پرهیزگاری و دوری‌اش از اذیت و آزار امت اسلام و نشان دهنده نهایت عدالت و تقوای اوست.

نامه‌ای که بعضی از نویسندگان ذکر کرده‌اند که ابوبکر آن را برای علی فرستاد، از نظر علما دروغ و جعلی است. بلکه علی کسی را نزد ابوبکر فرستاد که نزد ما بیا. او هم نزد آنان رفت. علی برایش عذر آورد و از او معذرت خواهی کرد و با او بیعت نمود.

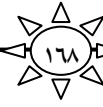
در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: «فاطمه را نزد ابوبکر فرستادم تا سهم الارث خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله از آنچه که خداوند در مدینه عاید او کرده، و فدک^۲ و باقیمانده یک پنجم خیبر را از ابوبکر طلب نماید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لا نورث ما ترکنا صدقة، إنما يأکل آل محمد من هذا المال»^۳: «از خود ارث به جا نمی‌گذاریم. آنچه بعد از خود به جا

^۱ - منهاج السنة، 2/239؛ 3/15 و 269؛ 4/214 و 226.

^۲ - صدقه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه از ابوبکر طلب می‌نمود.

^۳ - آنچه مربوط به قضیه فدک بود، قبلاً ذکر شد و در آنجا گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله با نص خود، اختلاف و نزاع را در آن از بین برده است.

^۴ - یعنی مال خداوند، که برای آنان جایز نیست بیشتر از خوراک و پوشاک از آن مصرف بکنند.



می‌گذاریم، صدقه محسوب می‌شود. همانا آل محمد رضي الله عنهم از این مال خداوند، می‌خورند». به خدا قسم، من چیزی از صدقه رسول الله صلي الله عليه وسلم بدان گونه‌ای که در زمان خودش بوده، تغییر نمی‌دهم و همانا هر آنچه که پیامبر صلي الله عليه وسلم بدان عمل کرده، من هم به آن عمل می‌کنم. به راستی من می‌ترسم که اگر چیزی از اوامر رسول الله صلي الله عليه وسلم را ترک کنم، دچار انحراف و گمراهی شوم. دیدم که فاطمه از ابوبکر دوری گرفت و با او سخن نگفت تا اینکه وفات یافت. فاطمه شش ماه بعد از رسول الله صلي الله عليه وسلم در قید حیات بود. وقتی که وفات یافت، علی او را در شب به خاک سپرد و ابوبکر را صدا نزد. و علی بر او نماز جنازه خواند. علی در زمان فاطمه بین مردم صاحب جاه و عزت بود، اما هنگامی که فاطمه وفات یافت، علی دیگر آن احترام و عزتی را که قبلاً در زمان فاطمه میان مردم داشت، از دست داد. پس خواهان صلح و آشتی با ابوبکر و بیعت کردن با او شد. علی در مدت آن شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. پس او کسی را نزد ابوبکر فرستاد که تنها خودش نزد ما بیا و کس دیگری را همراه خودش نیاورد، چون دوست نداشت که عمر با او بیاید. عمر به ابوبکر گفت: به خدا قسم، تنها خودش پیش آنان نمی‌روی. ابوبکر گفت: نمی‌تواند هیچ کاری با من بکنند، به خدا قسم، پیش آنان می‌روم. پس ابوبکر بر آنان داخل شد. علی شهادتین را بر زبان آورد و سپس گفت: ای ابوبکر، همانا ما فضیلت و برتری تو و آنچه که خداوند به تو داده، دانسته‌ایم. و نسبت به خیر و فضلی که خداوند به تو داده، حسد نبردیم. اما تو با این کار در حق ما ستم کردی و ما به نظر خودمان به خاطر خویشاوندی با رسول الله صلي الله عليه وسلم در آن اموال حقی داشتیم. مدام با ابوبکر سخن می‌گفت تا اینکه چشمان ابوبکر پر از اشک شد. هنگامی که ابوبکر به سخن آمد گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، خویشاوندی رسول الله صلي الله عليه وسلم برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که با خویشاوندان خودم ارتباط برقرار کنم. اما دربارهٔ اختلافی که میان من و شما بر سر این اموال روی داد، باید گفت که من از راه حق منحرف نشده‌ام و هیچ کاری را که دیده‌ام رسول الله صلي الله عليه وسلم آن را انجام داده، ترک



نکرده‌ام مگر اینکه همه آن را انجام داده‌ام. پس علی به ابوبکر گفت: آخر روز با تو بیعت می‌کنم. هنگامی که ابوبکر نماز ظهر خواند بالای منبر رفت و شهادتین گفت. و شأن و منزلت علی و عقب ماندن او از بیعت و عذرش را ذکر کرد و سپس طلب

بخشش نمود. علی بن ابی طالب هم شهادتین گفت و حق و شأن ابوبکر را بزرگ داشت. و اظهار داشت که کاری که کرده به خاطر حسادت و رشک بر ابوبکر نبوده و از روی انکار و نادیده گرفتن خیر و فضل که خداوند به ابوبکر ارزانی داشته، نبوده است. اما ما به نظر خودمان در آن اموال سهمی داشته‌ایم که ابوبکر با این کارش در حق ما ستم نمود. این چیزها در درون ما بود. مسلمانان آن را توضیح دادند و گفتند: به حق اصابت نمودی. از آن موقعی که علی این کار شایسته و خداپسند را انجام داد و با ابوبکر بیعت نمود، مسلمانان هم به علی نزدیک شدند و با او ارتباط صمیمانه‌ای داشتند^۱.

گوییم: قبلاً سخن ابن تیمیه در این زمینه ذکر شد که اهل سنت در کمال و منزلت علی و اینکه او در درجه‌ والایی از کمال است، هیچ اختلافی ندارند. تنها اختلاف بر سر این است که او از سه خلیفه دیگر (ابوبکر، عمر و عثمان) کامل‌تر و برتر است و برای امر خلافت از آنان مستحق‌تر و شایسته‌تر است یا خیر.

اجماع معتبر در خلافت

بدون شک مخالفت یک نفر و دو نفر و گروه اندکی در اجماع معتبر در خلافت هیچ اشکالی وارد نمی‌کند؛ زیرا اگر مخالفت یک نفر و دو نفر و گروه اندکی معتبر می‌بود، اجماع بر قضیه خلافت منعقد نمی‌شد، زیرا خلافت امر معینی است و ممکن است فردی از روی هوا و هوسی که خودش هم نمی‌داند، با آن مخالفت بکند. بر

^۱ - صحیح بخاری، ک 57، ب 1؛ ک 62، ب 12؛ صحیح مسلم، شماره 1759.

^۲ - منهاج السنة، 3/171؛ 4/214 و 230-232.

خلاف اجماع بر احكام عمومی شرعی از قبیل ایجاب، تحریم، اباحه و که در این گونه احكام اگر اجماعی صورت گیرد و یک نفر یا دو نفر در آن مخالفت بکنند، در این صورت علما دو قول دارند: یکی اینکه به مخالفتشان اعتنایی نمی‌شود و با وجود این مخالفت اجماع منعقد می‌شود. و دیگری اینکه مخالفتشان معتبر است و مانع انعقاد اجماع می‌شود. و این قول اکثر علما می‌باشد. فرق میان این احكام و میان خلافت در این است که در احكام شرعی، حکم عام است و شامل همه کس می‌شود؛ زیرا کسی که قائل به وجوب چیزی باشد، آن چیز را بر خود و دیگران واجب کرده، و کسی که مخالف آن باشد، متهم نیست. ولی در خلافت تنها اتفاق اهل شوکت و جمهور که امور مردم به وسیله آنان اداره می‌شود، شرط است، به گونه‌ای که ممکن باشد که مقصود خلافت به وسیله آنان حاصل شود. و بدین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «عليكم بالجماعة، فإن يد الله مع الجماعة»^۱: «بر شماست که با جماعت باشید، زیرا دست خداوند همراه جماعت است». و در جای دیگری فرموده‌اند: «إن الشيطان مع الواحد وهو مع الإثنين أبعد»^۲: «همانا شیطان به یک نفر تنها نزدیک است و از دو نفر به دور است». همچنین می‌فرمایند: «إن الشيطان ذئب الإنسان كذئب الغنم، والذئب إنما يأخذ القاصية»^۳: «همانا شیطان گرگ انسان است همان طور که گوسفند، گرگ دارد. و گرگ هم تنها گوسفندی را می‌گیرد که از گله جدا شده است (و شیطان هم که گرگ انسان است، کسی را طعمه خود می‌کند که از جماعت مسلمانان جدا شده باشد)». باز در جای دیگری فرموده‌اند: «عليكم بالسواد

^۱- سنن ترمذی، 3/ 315.

^۲- سنن ترمذی، 3/ 315.

^۳- کنز العمال، 1/ 102.



الأعظم، ومن شد شد في النار»^۱: «بر شماست که با اکثریت باشید و کسی که از اکثریت مسلمانان جدا شود، خودش را در آتش جهنم انداخته است».

حتی اگر اجماع هم بر خلافت ابوبکر ثابت نمی‌بود. باز ابوبکر

مستحق و شایسته خلافت بود

سخن پیرامون خلافت ابوبکر صدیق دو صورت دارد: یا خلافت او وجود داشته است و یا اینکه او مستحق و شایسته خلافت بوده است.

در مورد صورت اولی باید گفت که از طریق تواتر و اتفاق همه مردم معلوم است که ابوبکر به خلافت رسیده و جانشین پیامبر ﷺ شده است؛ حدود را اجرا کرد؛ حقوق مردم را تماماً به صاحبانش برگرداند و حق هیچ کسی را پایمال نکرد؛ با کافران و مرتدان جنگید؛ امور مسلمانان را به خوبی اداره کرد؛ اموال و دارایی‌ها را در میان مسلمانان عادلانه تقسیم کرد؛ و تمام کارهایی که وظیفه یک امام است، به خوبی انجام داد. بلکه او اولین فرد این امت بود که به امر مهم خلافت مبادرت ورزید.

اما اگر منظور از خلافت ابوبکر این باشد که او مستحق و شایسته آن بود، این چیزی است که غیر از اجماع، دلایل زیادی بر آن دلالت دارند. از این رو خلافت ابوبکر در هر دو صورت نیازی به اجماع ندارد اگر چه اجماع هم حاصل شده است.^۳

خلافت ابوبکر صدیق به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده. تحقق یافته است

این دین حق ناچاراً باید کتاب هدایتگر و شمشیر یاریگر داشته باشد؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ

^۱ - مسند احمد بن حنبل، شماره 2784.

^۲ - منهاج السنة، 1/190؛ 4/231 و 232.

^۳ - منهاج السنة، 4/232.



لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَضُرُّهُ وَرَسُولُهُ
بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾ (حديد: ٢٥).

«ما رسولان خود را با دلایل و معجزات روشن و شریعتهای آشکار فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی که دارای احکام و شرایع است) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند، بی‌آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.»

پس کتاب آسمانی اوامر و نواهی خداوند را تبیین می‌کند و شمشیر هم آن را تأیید و یاری می‌دهد. از طریق کتاب و سنت ثابت شده که خداوند به بیعت کردن با ابوبکر امر کرده است و کسانی که با او بیعت کردند، اهل شمشیر و فرمانبرداران خداوند در آن بودند. پس خلافت ابوبکر به وسیله کتاب آسمانی و آفرینش آهنی که خداوند در قرآن بدان اشاره نموده، تحقق یافته است.^۱

اقدامات ابوبکر پس از خلافت. که این هم از فضایل اوست

ابوبکر رضي الله عنه جانشین رسول الله صلى الله عليه وسلم شد و وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد و از هیچ تلاش و کوششی دریغ نرورزید؛ همچنان که خودش می‌گوید: «همانا من چیزی از کارهایی که پیامبر صلى الله عليه وسلم انجام داد، ترک نکردم مگر اینکه همه آنها را به تمام و کمال انجام دادم. من می‌ترسم از اینکه اگر چیزی از اوامر و دستورات او را ترک کنم، دچار انحراف و گمراهی شوم.»

اقدامات و کارهایی که ابوبکر انجام داد، به طور مفصل عبارتند از:

۱- ثابت گردانیدن مسلمانان بر ایمان و تقویت آنان: مردم مدینه از مهاجرین و انصار از روی میل و رغبت اسلام آوردند و به خاطر دین اسلام با دشمنان جنگیدند، و به همین خاطر کسی از اهل مدینه مرتد نشد، بلکه اکثرشان به خاطر وفات پیامبر

^۱ - منهاج السنة، 1/190 و 191.



ضعیف و سست شدند،

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور: ۶۳).

«پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنشان را

بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد».

و از جهاد به خاطر نصرت و یاری دین خدا سست شدند تا اینکه خداوند آنان را به وسیلهٔ ابوبکر ﷺ محکم و استوار گردانید و قوت و توان تازه‌ای به آنان عطا کرد. خداوند این کار را به وسیلهٔ ابوبکر انجام داد؛ کسی که در زمان پیامبر ﷺ خداوند به وسیلهٔ او اسلام را حفظ کرد. پس خداوند از طرف اسلام و مسلمانان بهترین جزا و پاداش را به او عطا کند. انس گوید: «ابوبکر ﷺ برای ما خطبه خواند و ما همانند روباه، ضعیف و ترسو بودیم. مدام ما را تشویق و امیدوار کرد تا اینکه همانند شیر، شجاع و قوی شدیم»^۱.

۲- جنگ با مرتدین: کسانی که پس از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند، از کسانی بودند که به زور شمشیر، اسلام آوردند مانند یاران مسیلمه کذاب و مردم نجد. در نزد همهٔ مردم به تواتر ثابت شده که آنکه با مرتدان جنگ کرد، ابوبکر صدیق و یاران و همراهانش بود. او با مسیلمه کذاب که ادعای پیامبری می‌کرد و با پیروان او از بنی حنیفه و مردم یمامه جنگید. بعضی گفته‌اند که مرتدان صد هزار نفر یا بیشتر از آن بودند. همچنین ابوبکر با طلیحه اسدی که در نجد ادعای پیامبری کرده بود و با پیروانش از اسد و غطفان که تعدادشان خیلی زیاد بود، جنگید. سجاج هم مدعی

^۱ - منهاج السنة، 4/ 58، 59، 129، 137 و 165. ابن کثیر گوید: محمد بن اسحاق گفت: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت، عرب‌ها مرتد شدند. یهود و نصارا سر بیرون آوردند و هویت خود را آشکار کردند. نفاق آشکار گردید. و مسلمانان به خاطر از دست دادن پیامبرشان همانند گوسفندان آواره و سرگردان در شب تاریک بودند تا اینکه خداوند آنان را به وسیلهٔ ابوبکر ﷺ جمع گردانید. (البداية والنهاية، 5/ 279).

نبوت بود؛ زنی که مسیلمه کذاب با او ازدواج کرد؛ یعنی یک مرد کذاب با یک زن کذاب ازدواج نمود. همچنین افرادی از عرب‌ها از دین اسلام برگشتند که از هیچ انسان آگاه و کذابی پیروی نکردند. مفسرین می‌گویند که منظور از آیه: ﴿يَكْفُرُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِمْ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ (مائده: ۵۴).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند؛ خداوند قومی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند».

ابوبکر و عمر و پیروانشان از مردم یمن و دیگران می‌باشند.

بنابراین از بزرگترین فضایل ابوبکر صدیق در نزد همه امت اسلام از اول تا آخرشان، این است که او با مرتدان جنگید. بیشترین افرادی که مرتد شدند، بنوحنیفه بودند. و جنگ ابوبکر با آنان به خاطر ندادن زکات نبود، بلکه بدین خاطر بود که به مسیلمه کذاب ایمان آوردند.^۱

۳- جنگ با مانعان زکات: اما کسان دیگری که ابوبکر به خاطر منع زکات با ایشان جنگید، افرادی بودند که به طور کلی از دادن زکات امتناع می‌کردند و ابوبکر بدین خاطر با آنان جنگید. بدیهی است که جنگ ابوبکر با آنان بدین خاطر نبود که زکات را به خود ابوبکر بدهند، بلکه به خاطر این بود که زکات را به مستحقانش بدهند. عمر ابتدا در مورد جنگ با آنان شک و شبهه داشت تا اینکه ابوبکر صدیق با او بحث کرد و وجوب قتال با آنان را برایش روشن ساخت و نهایتاً عمر آن را پذیرفت. ماجرای این مشهور است؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که عمر به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

^۱ - منهاج السنة، 4/ 58، 59، 129 و 228. بیهقی از حسن بصری روایت کرده که او درباره آیه: ﴿مَنْ بَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِمْ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ گفت: آنان عبارتند از: ابوبکر و یارانش. هنگامی که عرب‌ها مرتد شدند، ابوبکر و یارانش با آنان جنگیدند تا اینکه آنان را به اسلام بازگرداندند. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 65).

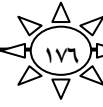


فرموده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله»: «به من دستور داده شده با مردم بجنگم

تا اینکه بگویند «لا إله إلا الله» (و اسلام بیاورند). پس هرگاه آن را بگویند خون و مالشان از جانب من محفوظ است مگر به خاطر گرفتن حق آنها. و حساب آنان برعهده خداست». ابوبکر گفت: مگر پیامبر ﷺ نفرموده است: «إِلَّا بِحَقِّهَا» (مگر به خاطر گرفتن حق آنها)، خوب زکات هم جزو حق آنهاست. به خدا قسم، اگر بزغاله ماده‌ای که به رسول الله ﷺ می‌دادند، از من منع کنند، قطعاً به خاطر منع آن با ایشان خواهم جنگید. عمر گفت: به خدا قسم، دیدم که خداوند سینه ابوبکر را برای پیکار با مانعان زکات گشوده است و دانستم که چنین کاری حق است. عمر به احادیثی که از پیامبر ﷺ شنیده یا به او رسیده، برای گفته خود دلیل آورد و ابوبکر صدیق هم برایش روشن ساخت که عبارت «بِحَقِّهَا» شامل زکات هم می‌شود؛ زیرا زکات حق مال است.

در صحیح بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر ﷺ روایت است که ایشان فرمودند: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله وإني رسول الله و يقيموا الصلاة ويؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها»¹: «به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا اینکه بگویند هیچ معبود برحقى جز الله نیست و همانا من فرستاده خدايم، و نماز را برپای دارند و زکات پردازند. پس هر گاه این اعمال را انجام بدهند، خون و مالشان از جانب من محفوظ است مگر به خاطر گرفتن حق

¹ - صحیح مسلم، ک 1، ب 8؛ صحیح بخاری، ک 24، ب 2. در آن حدیث ابوهریره: «... إلا بحقها» و حدیث جابر: «بايعت رسول الله ﷺ على إقام الصلاة وإيتاء الزكاة» آمده است. معنی حدیث اخیر این است: «با رسول الله ﷺ بیعت کردم بر سر اینکه نماز را برپای دارم و زکات پردازم».



آنها». این لفظ اخیر پیامبر صلی الله علیه و آله (یعنی إلا بحقها) فقه و دانش سرشار ابوبکر را می‌رساند و این گفته درباره جنگ به خاطر ادای زکات صریح است. و این گفته مطابق قرآن است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقْضُوا الْإِغْرَابَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ (توبه: ۵).

«(اما) وقتی ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ و آنها را اسیر سازید؛ و محاصره کنید؛ و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید! هرگاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید.»
خداوند در این آیه رها کردن راه را بر ایمان و برپای داشتن نماز و دادن زکات معلق نموده است. و آنانی که در زمان ابوبکر زکات نمی‌دادند، بعد از اینکه ابوبکر با آنان جنگید، به دادن زکات اعتراف نمودند!

۴- نامه فرستادن به مرتدان: هنگامی که ابوبکر در میان سپاهیان سوار شد در حالی که شمشیر را از نیام برکشید و از شهر مدینه به طرف ذی القصة^۲ خارج شد و یازده تا پرچم بر پای داشت و آنها را به دست فرماندهان داد، نامه‌ای را همراه آنان فرستاد که متن نامه چنین است: **بسم الله الرحمن الرحيم**

از ابوبکر، خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسانی که این نامه به دستشان می‌رسد اعم از عوام و خواص و کسانی که بر اسلام خود باقی مانده‌اند یا از آن برگشته‌اند.

سلام بر کسی که راه هدایت را می‌پیماید

همانا من به شما ابلاغ می‌کنم که خداوند را سپاس می‌گویم؛ کسی که هیچ معبود برحق جز او نیست و یگانه و یکتاست و شریکی ندارد. و همانا محمد بنده و

^۱ - منهاج السنة، 4/ 58، 59، 129، 137، 165، 228 و 229.

^۲ - ذی القصة از مدینه یک منزل راه فاصله دارد.



فرستاده خداست. هر آنچه که از طرف خداوند آورده، قبول داریم و بدان اعتراف می‌کنیم و هر کس از آن سرباز زند، به او کفر می‌ورزیم و با او می‌جنگیم. اما بعد؛ همانا رسول الله ﷺ از طرف خداوند به حق فرستاده شده و حق را از

جانب خدا آورده است و به عنوان مژده‌رسان و بیم‌دهنده و دعوت‌کننده به سوی خدا طبق فرمان الله و به عنوان چراغ تابان به سوی بشریت فرستاده شده است تا افراد زنده بیدار دل را با آن بیم دهد و بر کافران اتمام حجت شود و فرمان عذاب مسلم گردد. پس خداوند به حق هدایت کند کسی که به دستوراتش پاسخ مثبت می‌دهد، و رسول الله ﷺ تنبیه کند کسی را که از او پشت می‌کند تا اینکه به دلخواه یا به ناچار به سوی اسلام برگردد.

خداوند روح رسولش را قبض کرد در حالی که فرمان خداوند را اجرا کرد و امتش را پند داد و وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد. خداوند متعال این حقیقت را برای پیامبر ﷺ و برای مسلمانان در قرآن بیان فرموده؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (زمر: ۳۰). «ای محمد تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخَلْدَ أَفَإِنَّ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾ (انبیاء: ۳۴).

«پیش از تو (نیز) برای هیچ انسانی جاودانگی قرار ندادیم؛ (وانگهی آنها که انتظار مرگ تو را می‌کشند)، آیا اگر تو بمیری، آنان جاوید خواهند بود؟».

و خطاب به مؤمنان می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۴). «محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟)»

و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد.

پس کسی که محمد را می‌پرستید، اینک محمد فوت کرده است، و کسی که خداوند را می‌پرستید، همانا خداوند زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد، و او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی‌گیرد و همواره بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد. حافظ و نگه‌دارنده دین است و از دشمنانش انتقام می‌گیرد.

همانا من شما را به تقوای خداوند و بهره و نصیبتان از دین و آنچه که پیامبرتان آورده است، سفارش می‌کنم. و شما را سفارش می‌کنم به اینکه از روش و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنید و به دین خداوند چنگ زنید. همانا هر کس خداوند هدایتش نکند، گمراه است، و هر کس خداوند یاری‌اش نکند، شکست خورده و خوار است، و هر که کس دیگری غیر از خداوند هدایتش کند، گمراه است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ يَجْدَلَهُ، وَإِنَّا مُرْشِدُونَ﴾ (کهف: ۱۷). «هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست؛ و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت».

و خداوند هرگز عملی را از وی نمی‌پذیرد مگر اینکه به اسلام اقرار نماید، و در آخرت عدالت و دفع عذاب از وی پذیرفته نیست.

به من خبر رسیده که بعضی از شما از دینش برگشته بعد از آنکه به اسلام اقرار نموده و به دستورات آن عمل نموده است. و این ارتداد از روی غفلت و بی‌خبری از خداوند و جهل به فرمان او و پاسخ‌دادن به شیطان می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (کهف: ۵۰).

«به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس - که از جن بود- و از فرمان پروردگارش بیرون شد آیا (با این حال)، او و فرزندان او را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید، در حالی که



آنها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندانش به جای اطاعت خدا، چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران).

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ

لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (فاطر: ۶).

«البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزیش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند».

همانا من سپاهی از مهاجرین و انصار و کسانی که به شیوه نیکو از آنان پیروی نموده‌اند، نزد شما فرستادم. و به آنان دستور داده‌ام که جز ایمان به خدا چیزی را از کسی قبول نکنند و با کسی نجنگند تا اینکه او را به سوی خداوند عز و جل دعوت بنمایند. پس اگر پاسخ مثبت دادند و به اسلام اقرار نمودند و کار شایسته انجام دادند، این اعمال از وی پذیرفته می‌شود و بر سر آن کمک و یاری می‌شود. و اگر از آنها سرباز زدند، به خاطر آن با او جنگ می‌شود تا اینکه به سوی اطاعت از فرمان خدا برگردد. سپس هیچ یک از آنان به چیزی از آنچه در دنیا از اعمال نیک انجام داده‌اند دست نمی‌یابند و از آن بهره و سودی نمی‌برند. و اینان سوزانده می‌شوند و همگی کشته می‌شوند و زنان و کودکان به اسارت درمی‌آیند. از کسی جز اسلام چیزی پذیرفته نمی‌شود. هر کس از اسلام پیروی کند، این امر برایش خیر و نیکی است، و هر کس پیروی از اسلام را رها کند، هرگز خداوند را درمانده نمی‌کند.

به فرستاده و مأمورم دستور داده‌ام که این نامه را در هر جمعی برای شما بخواند، و نشانه آن اذان گفتن است، پس اگر مسلمانان اذان گفتند، از آنان دست بردارید و اگر اذان نگفتند، از آنان سؤال کنید که چه حقی بر آنان است، و اگر ممانعت کردند با آنان بجنگید، و اگر بدان اقرار نمودند، به گونه‌ای که سزاوارشان است آنان را بر آن حمل کنید». سیف بن عمر از عبدالله بن سعید بن عبدالرحمن بن کعب بن مالک آن

را روایت کرده است^۱.

۵- روانه کردن سپاه اسامه: پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از اینکه بیمار شود، سپاه اسامه را آماده رفتن برای جنگ کرد. روایت شده که عمر از جمله کسانی بود که همراه اسامه مأموریت یافته بود تا به جنگ برود. البته پیامبر صلی الله علیه و آله نه عمر و نه کس دیگری را تعیین نکرده بود که همراه اسامه برود. و به اتفاق علما ابوبکر در میان سپاه اسامه نبود، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را از هنگام بیماری تا وقت وفاتش جانشین خود کرده بود. این سپاه در حدود سه هزار نفر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد تا به مردم موته و اطراف فلسطین هجوم برد؛ جایی که پدر اسامه و جعفر و ابن رواحه شهید شده بودند. پس اسامه برای جنگ آماده شد. رسول الله صلی الله علیه و آله اسامه را فراخواند و فرمود: فردا به امید خدا و به امید پیروزی و سلامتی برای جنگ حرکت کن سپس به همان صورتی که به تو دستور داده‌ام، حمله کن. اسامه گفت: ای رسول خدا، امروز از صبح ضعیف و بیمار شده‌ای. امیدوارم که خداوند شفایت دهد. به من اجازه ده بمانم تا اینکه خداوند تو را شفا دهد؛ زیرا اگر من بروم و تو بر همین حال و وضعیت باشی، آرام نمی‌گیرم و درونم به خاطر تو زخمی می‌شود و دوست ندارم از مردم راجع به تو بپرسم. رسول الله صلی الله علیه و آله ساکت شد و چیزی نگفت. و چند روز پس از آن وفات یافت.

هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، اسامه را همراه آن لشکر روانه کرد. البته از اسامه اجازه خواست تا به عمر بن خطاب اجازه دهد همراه او برای جنگ نرود و در مدینه بماند، زیرا او در اسلام صاحب رأی دلسوزانه‌ای بود. اسامه هم به او اجازه داد

^۱- برگرفته از کتاب البدایة و النهایة، 315/6 و 316.

^۲- بعد از پایان مبارزه با مرتدان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خالد بن ولید را به شهر بصره فرستاد و پس از درگیری سختی آنجا را فتح کرد. و مدائن کسری که در عراق بود با جنگ و صلح فتح کرد. و ابوبکر در آن حج را برپای داشت. سپس برگشت و عمرو بن عاص به همراه سربازانی به شام فرستاد. در جمادی‌الاول به سال سیزدهم هجری، یورش و حمله لشکریان بود و مسلمانان پیروز شدند. ابوبکر به خاطر آن مسرور و خوشحال شد. و این در اواخر حیاتش بود. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی).



که در مدینه بماند. اسامه از آن سمت و جهتی که رسول الله ﷺ دستور داده بود حرکت کرد و در آنجا با دشمن رویارویی و درگیری عظیمی درگرفت و همراه با یاران و همراهانش غنایمی را به دست آوردند و قاتل پدرش را کُشت. و خداوند آنان را سالم به مدینه بازگرداند.

تعداد زیادی از مسلمانان پیشنهاد کردند که لشکر برگردانده شوند و به جنگ نروند از ترس اینکه مبادا شکست سختی بخورند، زیرا آنان می‌ترسیدند که مردم بعد از وفات رسول الله ﷺ در لشکر طمع بکنند و آنان را بکشند اما ابوبکر از این کار امتناع کرد و دستور داد که برای جنگ روانه شوند و گفت: پرچمی که رسول الله ﷺ برافراشته، بر زمین نخواهم نهاد. هنگامی که مردم دیدند مسلمانان بعد از وفات پیامبر ﷺ می‌جنگند، ترسیدند و این اقدام ابوبکر از جمله مواردی بود که خداوند به وسیله آن، دین اسلام را یاری داد و دل‌های مؤمنان را محکم نمود و به وسیله آن کافران و منافقان را ذلیل و خوار کرد. و این هم ناشی از معرفت و دانش و ایمان و یقین کامل ابوبکر و تدبیر و رأی عالی‌اش بود^۱.

۶- ابوبکر شروع به جنگ با اهل کتاب نمود تا اینکه یا اسلام آورند و یا اینکه جزیه بدهند. بعد از آنکه پیامبر ﷺ در جنگ موته با آنان جنگید و بعد از آنکه پیامبر ﷺ از جنگ با عربها فارغ شد: ابوبکر ﷺ شروع به جنگ با فارس و روم نمود و در حالی از دنیا رفت که مسلمانان دمشق را محاصره کرده بودند. ابوبکر از جمله کسانی بود که بنا به فرموده خداوند به جنگ با دشمنان فراخوانده شد؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأَنفُسِكُمْ فَتَنَلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ (فتح: ۱۶). «به متخلفان از اعراب بگو: «بزودی از شما دعوت می‌شود که بسوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند».

قول اظهر درباره آیه مذکور این است که مراد از «قوم جنگجو و پر قدرت»،

^۱ - منهاج السنة، 2/ 24، 120، 126، 225 و 226؛ 3/ 122 و 123؛ 4/ 278؛ ط / 120 و 126.

کسانی است که از قوم عرب قدرتمندتر و سرسخت‌تر بودند و آنان هم ملت فارس و روم بودند؛ زیرا آیه جزیه بعد از پایان جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله با قوم عرب، نازل شد. و اولین دعوت برای جنگ با روم، سال موته بود که در سال هشتم هجری قبل از جنگ تبوک روی داد. در این جنگ فرماندهان مسلمانان، زید و جعفر و ابن رواحه شهید شدند و مسلمانان همانند شکست‌خوردگان بازگشتند. در سال نهم هجری پیامبر صلی الله علیه و آله با نصاری (بنی‌اصغر) جنگید که همان جنگ تبوک بود. قرآن برای جنگ تبوک دستور اکیدی داده و به شدت بازپس‌ماندگان از جنگ را مذمت و نکوهش کرده است. اما بنی‌اصغر با پیامبر صلی الله علیه و آله نجنگیدند و اسلام هم نیاوردند. هنگامی که سوره براءت (توبه) نازل شد و خداوند در آن به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا عهد و پیمان با کافران را بشکند و به او دستور داد تا با اهل کتاب بجنگد تا زمانی که اسلام را گردن نهند و یا اینکه خاضعانه به اندازه توانایی با دست خود جزیه را بپردازند، و وقتی که با آنان می‌جنگد، باید تا آنجا با آنان بجنگد که یا اسلام را گردن نهند و یا اینکه جزیه بدهند، در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند بدون جزیه با آنان عهد و پیمان ببندد همان طوری که قبل از نزول سوره براءت با مشرکان و اهل کتاب بدون جزیه عهد و پیمان می‌بست. هنگامی که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده که با اهل کتاب بجنگد تا زمانی که جزیه بپردازند، پیامبر صلی الله علیه و آله از مجوسی‌ها جزیه اخذ کرد و با نصاری نجران بر سر دادن جزیه صلح نمود. وقتی خداوند به مؤمنان دستور داده که با اهل کتاب بجنگند تا زمانی که جزیه می‌پردازند، بنابراین به طریق اولی باید با غیر اهل کتاب بجنگند و بدون دادن جزیه با آنان عهد و پیمان نبندند.

اما در زمان ابوبکر صدیق و عمر فاروق اهل کتاب فقط دو راه در پیش داشتند: یا اسلام بیاورند و یا اینکه آماده جنگ با سپاه اسلام شوند. آنان بعد از جنگ جزیه می‌دادند و بدون جنگ حاضر به دادن جزیه نبودند، چون قومی جنگجو و پر قدرت بودند، و صلح و آشتی با آنان جایز نمی‌باشد. واضح است که ابوبکر و عمر و حتی عثمان در زمان خلافتشان با اهل کتاب جنگیدند، پس مردم شام و عراق و مراکش



جزیه می‌دادند. این ویژگی سه خلیفه راشد و هدایت‌یافته می‌باشد. بنابراین غیرممکن است که آیه مذکور مختص به جنگ موته باشد و جنگ مسلمانان در فتوحات شام، عراق، مراکش و خراسان مشمول آیه نگردد. در حالی که این جنگها، جنگهایی بود

که خداوند در آنها اسلام را آشکار و پیروز ساخت و راه هدایت و دین حق در مشرق و مغرب کره زمین آشکار ساخت. و اگر گفته شود که جنگ با مرتدان مشمول آیه می‌گردد، زیرا آنان یا با مسلمانان می‌جنگیدند و یا اینکه اسلام می‌آوردند، این بهتر و عقلانی‌تر از آن است که گفته شود این آیه تنها جنگ با مردم مکه و حنین را شامل می‌شود.

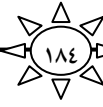
ابوبکر ﷺ مسلمانان را برای جنگ با مرتدان و سپس جنگ با فارس و روم، فراخواند. همچنین عمر مسلمانان را برای جنگ با فارس و روم، فراخواند. و عثمان هم مسلمانان را برای جنگ با قوم بربر و امثال آنان، فراخواند.^۱ خلافت بر روی زمین در زمان ابوبکر و عمر و عثمان حاصل شده و دین اسلام و امنیت بعد از ترس برقرار یافت؛ بدان گاه که مسلمانان فارس و روم را شکست دادند و شام و عراق و مصر و خراسان و آفریقا را فتح نمودند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نور: ۵۵).^۲

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان

^۱ ابن کثیر (رحمته الله) گوید: ابوبکر صدیق کسی بود که سپاهیان را برای جنگ با آنان آماده کرد و بقیه کارها به

دست عمر و عثمان بود. این دو نفر در واقع معاون ابوبکر بودند.

^۲ منهاج السنة، 1/10 و 109؛ 4/277 - 281.



آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند».

۷- دستور به جمع‌آوری قرآن: در سال دوازده هجری ابوبکر به زید بن ثابت دستور داد که قرآن را از پاره‌های پوست و چوب و سنگ و سینه‌های مردان، جمع‌آوری نماید. این کار بعد از آنکه تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند، صورت گرفت؛ همچنان که حدیثی در صحیح بخاری از زید بن ثابت این را می‌رساند. او گوید: «ابوبکر صدیق خبر کشته‌شدگان جنگ یمامه را به من داد. و عمر بن خطاب در نزد او بود. ابوبکر رضي الله عنه گفت: همانا عمر نزد من آمد و گفت: همانا تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند و من می‌ترسم که اگر کشتار حافظان و قاریان در جاهای دیگر شدت یابد، بسیاری از مطالب قرآن از بین برود. به نظر من دستور به جمع‌آوری قرآن بده. به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول الله صلى الله عليه وسلم انجام نداده است؟ گفت: به خدا قسم، این کار (جمع‌آوری قرآن) خیر است. عمر مدام به من مراجعه می‌کرد تا اینکه خداوند سینه‌ام را برای آن کار گشود و دلم بدان راضی شد و در این خصوص همان رأی عمر را داشتم...»^۱ و^۲ و^۳.

۸- عمر را بعد از خود، جانشین خود نمود: هنگامی که ابوبکر رضي الله عنه دانست که در میان امت کسی به مانند عمر وجود ندارد و ترسید که اگر عمر را جانشین خود نکند، شاید مسلمانان او را به عنوان خلیفه انتخاب نکنند، از این رو او را جانشین خود

^۱- صحیح بخاری، ک 93، ب 37؛ ک 66؛ ب 3 و 4.

^۲- منهاج السنة، 3/163؛ 4/124 و 214.

^۳- البداية و النهاية، 6/353.

^۴- ابویعلی از علی رضي الله عنه روایت کرده که او گفت: ابوبکر از همه اجر و پاداش بیشتری در مورد قرآن دارد، زیرا او اولین کسی بود که قرآن را جمع‌آوری کرد و اولین کسی بود که قرآن را «مصحف» نام نهاد. (تاریخ الخلفاء).

کرد. و این به خاطر مصلحت امت اسلامی بود. هر کاری که ابوبکر انجام داده، شایسته و سزاوارش بوده است. همانا کمال و فضیلت و برتری عمر و استحقاقش جهت خلافت برای ابوبکر مسلم و آشکار بود به گونه‌ای که نیاز به شوری نبود. و

اثر این رأی مبارک بر مسلمانان آشکار است؛ زیرا هر عاقل منصفی می‌داند که عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد یا عبدالرحمن بن عوف نمی‌توانند جای عمر را بگیرند. پس تعیین عمر برای خلافت همانند آن است که ابوبکر پس از وفات پیامبر ﷺ او را برای بیعت کردن تعیین کرده بود. و بدین خاطر ابن مسعود ﷺ گوید: داناترین و هوشیارترین مردم سه کس است: ۱- دختر صاحب مدین، که گفت: ﴿يَأْتِي أَسْتَجْرَهُ﴾^۱ **إِنَّ خَيْرَ مَنْ أَسْتَجَرْتُ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ** ﴿ (قصص: ۲۶).

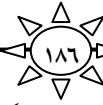
«یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)!».

۲- عزیز مصر، که گفت: ﴿...عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَنْخُذَهُ وَلَدًا﴾ (یوسف: ۲۱).
«(عزیز مصر)، به همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد؛ و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم!».

۳- ابوبکر، که عمر را جانشین خود کرد.^۱ هنگامی که ابوبکر، عمر را جانشین خود ساخت، عده‌ای خلافت وی را ناخوش داشتند تا جایی که طلحه به ابوبکر گفت: اگر فردی تندخو و سنگدل را جانشین خود کنی، آن وقت به پروردگارت چه می‌گویی؟ ابوبکر گفت: آیا مرا از خداوند می‌ترسانی؟! می‌گویم: بهترین فرد از اولیاءت را خلیفه مسلمانان کردم. طلحه ﷺ همان وقت از گفته خود منصرف شد^۲.

^۱ - حاکم آن را اخراج کرده است. (مستدرک، ۹۰/۳). همچنین ابن سعد آن را اخراج کرده است.

^۲ - منهاج السنة، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۶۸ و ۱۲۴/۴.



گویم: بعداً بیان می‌شود که خداوند، بعد از خلافت ابوبکر، چه رحمت و خیر برکتی را نصیب مسلمانان کرد.

کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر صدیق

آنچه که بر کمال سیاست و مصلحت‌اندیشی ابوبکر دلالت دارد و نشان می‌دهد که ابوبکر از تمامی خلفای امت اسلامی و بلکه از تمامی حاکمان امتهای دیگر بعد از پیامبران، برتر است، این است که به طور یقین رسول الله صلی الله علیه و آله از تمامی پیامبران و از تمامی مخلوقات، برتر است. در صحیح بخاری و مسلم به ثبوت رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «کانت بنو إسرائيل تسوسهم الأنبياء كلما هلك نبي خلفه نبي، وإنه لا نبي بعدي، وسيكون خلفاء فيكثرون، قالوا: يا رسول الله فما تأمرنا، قال: فوا بيعة الأول فالأول»: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هر گاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیستند) انجام می‌دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: «شما به ترتیب، با هر کس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیر دستان، آنها را باز خواست خواهد کرد». معلوم و واضح است که هر کس بعد از شخص برتر از

¹ = گفته عایشه قبلا در این باره ذکر شد که گفت: «شکاف و خلأ ابوبکر باهمتایش در مهربانی و بخشش و رفتار و خوی و انصاف، پر شد. آن شخص، عمر بن خطاب است. ماشاء الله به مادری که شیر در پستانش برای عمر جمع شد. به راستی او را تک و بی نظیر به دنیا آورد. او کافران را خوار گردانید و آنان را شکست داد. و شرک را از هر طرف تار و مار کرد. زمین را شکافت و آن را کاشت. (اشاره به فتوحات عمر رضي الله عنه است). ابن سعد از سعید بن مسیب روایت کرده که وقتی ابوبکر وفات یافت، شهر مکه تکان خورد. ابوقحافه گفت: چه اتفاق افتاده است؟ گفتند: پسر ت فوت کرده است. گفت: مصیبت بزرگی است، چه کسی پس از او اداره امور جامعه را به عهده می‌گیرد؟ گفتند: عمر. گفت یار و رفیقش. (تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 85).

² صحیح بخاری، ک 60، ب 50؛ صحیح مسلم، شماره 1842.



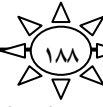
خودش متولی امور شود، در صورتی که به نسبت فرد قبل از خود، در سیاست و مصلحت‌اندیشی نقص زیادی داشته باشد، چنین نقصی بسیار واضح و آشکار است. با بررسی وضعیت حاکمان و امراء معلوم می‌شود که هرگاه پادشاهی پس از پادشاه

دیگر، یا یک قاضی پس از قاضی دیگر، یا بزرگی پس از بزرگ دیگر و امثال آنها به قدرت برسد، در صورتی که دومی، در حکومت و اداره جامعه نقص زیادی به نسبت اولی داشته باشد، چنین نقصی آشکار و روشن است و تمامی اموری که حاکم اولی تنظیم کرده بود، تغییر می‌یابد و اوضاع دگرگون می‌شود.

اما ابوبکر صدیق پس از کامل‌ترین انسان از لحاظ سیاست و مصلحت‌اندیشی به خلافت رسید ولی به هیچ صورت در اسلام نقصی به وجود نیامد. بلکه او با مرتدان جنگید تا وضعیت مسلمانان و جامعه اسلامی به شیوه قبلی‌اش برگردد. و مردم را از دری وارد کرد که از آن خارج شده بودند. سپس شروع به جنگ با کافران از اهل کتاب نمود. و چیزهایی به امت اسلام یاد داد که بر آنان پوشیده بود. آنان را قوت و توان بخشید بدان گاه که ضعیف و ناتوان شده بودند، و آنان را شجاع و دلیر نمود بدان گاه که ترسو شده بودند. و به گونه‌ای با آنان رفتار کرد که موجب صلاح و درستی دینشان شد. اینها از جمله مواردی بود که خداوند به وسیله آن دین امت محمد ﷺ را حفظ کرد. و از جمله مواردی بود که محقق می‌دارد که ابوبکر مستحق‌ترین و شایسته‌ترین فرد برای خلافت و جانشینی رسول الله ﷺ بود. امت اسلامی بعد از پیامبر ﷺ هیچ کسی را به مانند ابوبکر بزرگ نداشته و از هیچ کسی اطاعت نکرده آن گونه که از ابوبکر اطاعت کرده است بدون آنکه رغبت و ترسی وجود داشته باشد که مردم به خاطر آن، ابوبکر را بزرگ داشته و از او اطاعت کرده‌اند. و این از ویژگیهای ابوبکر است.^۱

از کمال ابوبکر صدیق این بود که از افراد تند و سرسخت و

^۱ - منهاج السنة، 3/ 125؛ 4/ 216، 252 و 297.



نیرومند کمک خواهی می‌کرد و از کمال عمر این بود که از افراد ملایم و نرم کمک خواهی می‌کرد

پیامبر گرامی ما با سراسرترین و منصفانه‌ترین و کامل‌ترین امور، برانگیخته شد. او هم خوش‌رو بود و هم جنگجو. او پیامبر رحمت و دلسوزی، و پیامبر جنگ و مبارزه بود. امتش هم بدان متصف هستند، همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (فتح: ۲۹).

«در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.»

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (مائده: ۵۴).

«در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.»

پس پیامبر صلی الله علیه و آله میان تندی و سرسختی عمر و نرمی و ملایمت و فروتنی ابوبکر جمع کرده بود. و به میانه‌روی و اعتدال در امور دستور می‌داد و ابوبکر و عمر هم از او اطاعت می‌کردند. پس افعال و کارهای آن دو در نهایت استقامت و پایداری بود. هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت و آن دو به خلافت رسیدند، از کمال ابوبکر این بود که افراد تند و سرسخت و نیرومند را دوست می‌داشت و از آنان کمک خواهی می‌کرد تا در کارهایش میانه‌رو و متعادل باشد و سختی و نرمی را با هم بیامیزد، چون تنها نرمی و فروتنی چیز بدی است، و تنها تندی و سرسختی هم چیز بدی است. ابوبکر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس باید در تمامی امورش همانند او میانه‌رو باشد؛ از این رو با عمر مشورت و نظرخواهی می‌کرد و خالد بن ولید را به نیابت از خود برای انجام بعضی از کارها می‌فرستاد. این امر از کمال ابوبکر است که به خاطر آن جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله شده بود. به همین خاطر در جنگ با مرتدان، شدت و تندی به کار برد و با این کار بر عمر و امثال او برتری یافت. پس خداوند تندی و شدتی در ابوبکر قرار داد که قبلاً چنان نبود.

اما عمر که ذاتاً فردی تند و سرسخت بود، از کمالش این بود که از افراد نرم و



فروتن کمک‌خواهی می‌کرد تا در کارهایش میانه‌رو و متعادل باشد. از این رو از ابو عبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده ثقفی، نعمان بن مقرن، سعید بن عامر و مانند آنان کمک‌خواهی می‌کرد که همه‌شان افرادی صالح و پارسا بودند که در

عبادت و پارسایی از خالد بن ولید و امثال او بالاتر بودند. خداوند متعال رأفت و نرمی و ملایمتی در عمر قرار داد که قبلاً چنان نبود تا او را کامل گرداند و به خاطر آن امیر مؤمنان شد.^۱

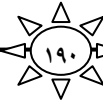
کمال خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز

خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا، محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حق‌گرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند)».

کلمه «أولى الأمر» به صاحبان قدرت مانند فرماندهان جنگ تفسیر شده، و به اهل علم و دین هم تفسیر شده، و هر دو درست است. این دو وصف در خلفای راشدین کاملاً وجود داشت؛ زیرا آنان انسانهای کامل در علم و عدالت، و سیاست و حکومت، بودند اگر چه در این موارد بعضی‌شان کامل‌تر از دیگران بودند. مثلاً در این موارد ابوبکر و عمر کامل‌تر از عثمان و علی بودند. و بعد از ایشان هیچ کسی در این امور کامل‌تر نبود جز عمر بن عبدالعزیز.^۲

^۱ - منهاج السنة، 3/ 112؛ 4/ 131، 158 و 239. و نگاه کنید به مجموع الفتاوی، 4/ 457.

^۲ - منهاج السنة، 2/ 169.



هر کس بر ابوبکر و عمر و دیگر صحابه خُرده‌گیری کند و آنان را نکوهش و سرزنش نماید

هیچ دلیلی اصلاً وجود ندارد که نشان دهد ابوبکر و عمر واجبی را ترک نموده یا حرامی را مرتکب شده‌اند.^۱ و هیچ کس بر ابوبکر و عمر خُرده‌گیری نمی‌کند و آنان را نکوهش و سرزنش نمی‌نماید بجز دو کس: (۱) کسی که منافق و بی‌دین و ملحد است که با طعن و سرزنش آن دو می‌خواهد بر پیامبر صلی الله علیه و آله و دین اسلام خُرده‌گیری نماید. این، وضعیتی معلم نخست رافضیان (اولین کسی که رافضی بودن را ابتداء کرد) و وضعیتی ائمه باطنی هاست؛ همان طور که مالک و دیگر علما می‌گویند: این افراد بر یاران و همراهان رسول الله صلی الله علیه و آله خُرده گرفتند و آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند، اینان تنها و تنها بدین خاطر این کار را کردند تا کسی بگوید: مردی بد، یاران و همراهانی بد دارد. و اگر مرد خوب و صالحی می‌بود، یاران و همراهانش هم خوب و صالح می‌بودند. (۲) کسی که جاهل و نادان است و در جهالت و هواپرستی راه افراط را در پیش گرفته است. این، وضعیتی اغلب عوام شیعه است در صورتی که در باطن و درون مسلمان باشند.

از جابر رضی الله عنه روایت است که گوید: «به عایشه گفته شد که افرادی به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله حتی ابوبکر و عمر بد می‌گویند، گفت: چرا از این تعجب می‌کنید صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از این دنیا رفته و عملشان منقطع شده، پس خداوند دوست دارد که اجر و پاداششان منقطع نشود و همچنان ادامه داشته باشد».^۲ و از عروه روایت شده است که گوید: عایشه به من گفت: «ای خواهرزاده من، آنان امر شده‌اند که برای یاران و همراهان رسول الله صلی الله علیه و آله طلب مغفرت و بخشش بکنند، اما در مقابل

^۱ - این عبارت در موضوع «فدک» بیان شد.

^۲ - رزین آن را در کتاب «جامع الأصول» روایت کرده است.



آنان را فحش و ناسزا می‌گویند». مسلم آن را روایت کرده است.^۱
ابن تیمیه رحمته الله گوید: تمامی کارهایی که به سبب آن صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله طعن و بدگوئی شده و مورد ملامت و نکوهش قرار گرفته‌اند، غالباً دروغ و بهتان است.

درست آن است که این اعمال، خطا و سهو بوده، و خطا و سهو هم از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بخشوده شده است و برای آمرزش گناهان اسباب متعددی وجود دارد، (مثلاً کار نیک باعث پاک شدن گناهان می‌شود، همانطور که در قرآن کریم آمده است: **إن الحسنات يذهبن السيئات**) و اغلب چیزهایی که به سبب آن یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده‌اند، از محاسن و فضایل او محسوب می‌شود.^۲

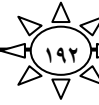
مدت خلافت ابوبکر

ابوبکر رضی الله عنه دو سال و چهار ماه خلیفه بود. سپس در سال سیزده هجری، بیست و دوم جمادی الثانی وفات یافت. این گفته سیره‌نگاران است براساس آنچه که ابن عبدالبر آن را نقل کرده، و ابن اسحاق، ابن زبیر، ابن قانع، ابن جوزی و ذهبی بر آن جزم نموده‌اند. و صحیح آن است که او شصت و سه سال عمر داشت. و این قول اکثر سیره‌نگاران و مؤرخان و علماست.^۳

^۱ - صحیح مسلم، شماره 3022.

^۲ - منهاج السنة، 1/43، 44 و 205؛ 3/38 - 44، 58، 115، 174، 175، 241 - 246 و 258؛ 4/256.

^۳ - طرح التثريب، 1/71.



آرامگاه ابوبکر

ابن سعد و قاسم بن محمد روایت کرده‌اند که ابوبکر به عایشه وصیت نمود که در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شود. پس هنگامی که ابوبکر وفات یافت، قبری برای او کنده شد و سر مبارکش در کنار شانه مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده شد و آرامگاهش به قبر رسول الله صلی الله علیه و آله چسبیده شد.^۱

سعید بن منصور از سعید بن مسیب روایت کرده که او گفت: عایشه در خواب دید که گویی سه تا ستاره در خانه‌اش افتاد. آن را برای ابوبکر که از همه مردم داناتر به تعبیر خواب بود، بازگو کرد. ابوبکر گفت: اگر رؤیای تو درست باشد، بهترین انسان روی زمین در خانه‌ات به خاک سپرده می‌شود. سه بار این جمله را تکرار کرد. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، ابوبکر گفت: ای عایشه، این بهترین ستاره‌ای بود که در خواب دیدی.^۲

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد، وعلی آله وأصحابه أجمعین

گردآوری و تنظیم آن، سال ۱۴۰۸ هجری قمری به اتمام رسید.

محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم

^۱ - تاریخ الخلفاء، اثر سیوطی، ص 105.

^۲ - همان، ص 185.